عرض مخصوص وحقگذاری

من بنده که سالهاست ازوطن دور افتاده دست تقدیرم عنان بسوی غر
معطوف داشته است باقتضای حب وطن که حوداز ایمان است پیوسته بیـاد
مشعوف بودم . بدین سبب هرجایکی ازهموطنان را دیدار میکردم اول ازو
خاك پاك وطن و ترقیات آن می‌پرسیدم ، تا اینـکه سی واند سال قبل ازیاو
بخت باجناب مستطاب اجل اکرم آقای میرزا اسدالله خان ناظم الدوله که امر
فرمانفرمایی خطهٔ فارس سپرده بکف کفایت ایشان است شرف ملاقات دست د
فرمایشات حکیمانهٔ آن وزیر فرزانه که بعلاوهٔ سعادت سیادت بعظمت ق
وجلالت وپاکی نژاد وبلندی همت ودولتخواهی ووطن دوستی وآگاهی ازو
زمان امتیاز کامل برهمگنان دارد درخصوص لوازم ترقیات وطن وتربیت ابن
وطن که به احسن بیان تقریر می‌فرمودند چون آوای سروشی درگوش هو
جا گرفت . مقالات سودمند وترقیخواهانهٔ آن امیر نامورمیل خاطرم را بسو
خامه ودفتر کشانید همیشه ازدور ونزدیك ازپرتو مهر کمالاتش باقتباس نورهم
می گماشتم تا ازتابش مهر معارفش کل ناچیزم همبوی کُل آمد .
پس اوقات خالیهٔ حیـات را که بس عزیز است بترجمه وتألیف مصرو
داشته بانتشار بعض آثار نیز ازفضل خداوندی توفیقیابی حاصل آمد .
لهذابی هیچ تملق وچاپلوسی که در روش بنده بس ناپسند است محض اد
مراسم حقگذاری این کتاب رابنام نامی آن وزیر پاك ضمیر موشح داشته درنها
فروتنی بفرگاه بلند شان تقدیم مینمایم .
امید که این تحفـهٔ ناچیز که سبب تقدیم آن فقط رعایت رسوم حقگذاری اس
درنظر بلند آن منبع کمالات صوریه ومعنویه مقبول ومستحسن افتد . واز
ذرهٔ بیمقدار بدآنمهر منیر فلك سیادت محقر یادگاری بوده تا سالیان دراز سب
ابقای نام گرامی آنجناب گردد .

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار

کمترین عبدالرحیم بن ابوطالب نجار تبریزی

سفینهٔ طالبی

یا

کتاب احمد

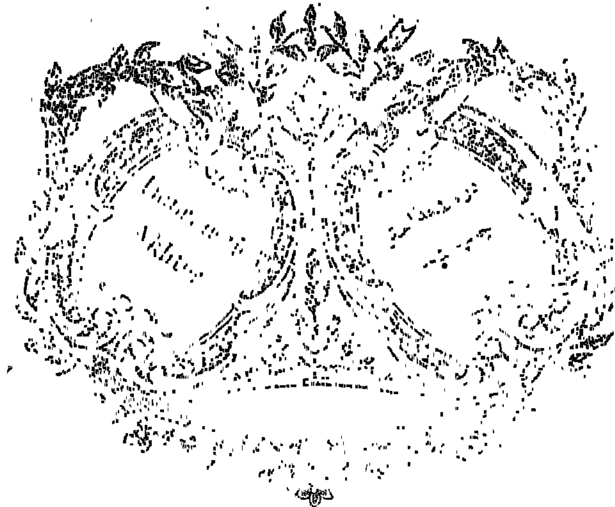
جلد دویم

اثر خامهٔ

(عبد الرحیم بن ابو طالب نجار)

تبریزی

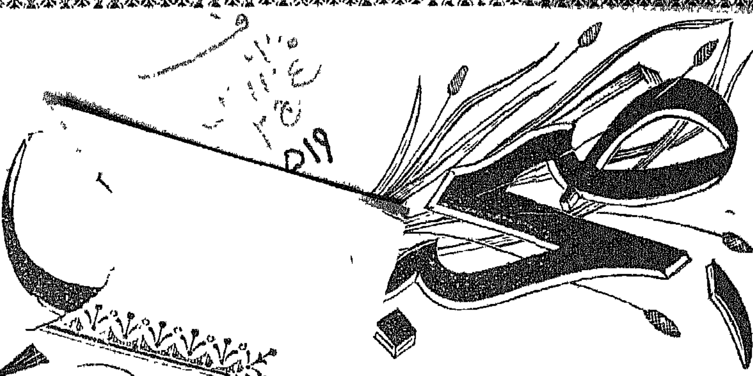
باذن نظارت جلیلهٔ معارف



اسلامبول

۱۳۱۲

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان



احمد بمکتب میرود • وصیت پیغمبر صلی الله علیه و
ایران • جوشیدن آب وگداختن سرب درکاغذ • کارخانهٔ
شرحی از تغییر آب • بعض قواعد عجیبهٔ فیزیک

امروز احمد از مکتب آمد گفتم درس
ادب که طبیعت اطفال خوش بخت ومعقول اسـ
چهار ماه است به مکتب جدید می‌رود عجب تر
دوستداران وطن که بنای مکتب طرح جدید در
ودرعرض سال ۱۳۱۱ — ۱۳۱۰ هجری سنه ۳
۱۸۹۴ میلاد
یکباب مکتب مقدمات درتبریز دایر ساخته اند خداوند ذوالجلال
مسئات صحت واقبال نمودم . از خواندن احمد وزبان شیرین اومحظوظ میشد
ـ ور می‌کشتم . زیراکه وظیفهٔ پدری فقط منتهی به تربیت وتعلیم اطفـ
درنظر بلندعلوم است نیل آرزوی صـواب واجرای وظیفهٔ ماموره به همهٔ
ذرهٔ بیمق آیند است . درملل متمدنه به حکم وجوب قانون که مبنی به امروا
ابقای نام، (اطلبوالعلم من المهد الی اللحد) است همه کس باید اطفال خودرا
ـدن ونوشتن بیاموزد، اگر کسی طفل خودرا به مکتب ندهد
بی سواد از اکثر امتیازات تمدن محروم می‌ماند، هیچ کس به او
کند، واگر دختر است شوهر نمی‌کند، درهیچ جا
ـگری قبول نمیکنند، به خدمات جما

اجزاء ... رهٔ بلدیه یاتحویلداری وعضویت مجلس حفظ‌الصحه ومجالس قضاوت
وقتی ... نام انتخاب نمی‌نمایند . این است که درملل همجوار عموم سکنه
... وضیع وشریف، شهری ودهاتی محض اینکه استخفاف محرومیتهای
... را حامل نشوند همه صاحب سوادند روزنامه میخوانند ودرمسائل
... ایر وطن رأی وعقیده دارند . علمای ملت که پدر روحانی وطن
... مدنی است رابطهٔ خودرا ازموهومات آسمانی به معلومات ومحسوسات
وتربیت لابدمنه امروزی ابنای وطن معطوف داشته اند، اصلاح عیوبات
... لانهٔ انهارا بواسطهٔ روزنامهها که درهر ده پنجاه خانه واری به عنوان متنوعه
... یع ومنتشر است نشان میدهند . آنهارا ازوخامت تنبلی وکاهلی متنبه مینمایند،
... دانستن قدروقت گران‌بهای انسانی، ومعنی ادب، وقبح عصبیت، وحق اسراف
... لزوم درالبسه واطعمه، وتشویق ترقی صنایع، وعملیات وطن، ومحسنات استعمال
... آنها، وتشریح تجاوز حقوق، وظلم رؤسای جزؤوکل مستحضر میدارند . واز این
مواعظ حسنه درمیان ملت یك وحدت کامله وتنسیج ملیه بعمل آید وسعادت
افراد بیك هیئت جامعهٔ برکات عمومی مبدل گردد . هرشخص مکلف وظیفه
وحقوق خودرانسبت بوطن خود، به مذهب خود، بجماعت خود، به رؤسای
خود کاملاً میدانند . زیرا که از طفولیت درمکتب حالی شده وازامتحان خود
ملکه نموده که غیرت ومنیت وعصبیت بشری فقط درحفظ سربسته‌گی وطن،
وناموس وطن، وازدیاد ثروت وطن، وتربیت اولاد وطن، واحترام مذهب
ورسوم وطن است وبس (۱) احمد درس خودرا تمام نمود تحسینش کردم

[۱] ما ایرانیها در حرب عرار بدبختی دیگر از حب مقدسهٔ وطن یکجا بیگانه شده ایم وقت فلسفی قدیم
که میگفتند «این وطن مصر وعراق وشام نیست * این وطن شهریست که اورا نام نیست» حالا
باید بفهمیم این وطن که وظیفهٔ ما در حفظ او وترقی او هر نوع فدا کاری وجان سپاری است (ایران است) که
اسامی شهرهای معروفش شیراز واصفهان ویزدوکرمان وکاشان وطهران وخراسان وقزوین ورشت وتبریز
وخوی وسایر ملحقات اوست . اگر مسلمانیم بابدفرمایش حضرت ختمی مآب صلوات الله علیه وآله رادرفتح مکه
بیاوریم ومتذکر بشویم وقتی که از سرا پرده اجلال که در بلندی مشرف به حرم برای حضرتش زده
بعد از ادای نماز شکرانه باغر پیامبری وجلال ذو الجلالی بیرون آمده وروبشهر خود خطاب فرمودند
مکه تو وطن منی من ترا چون جان خود دوست دارم مکمهٔ تو ابنای وطن من هستند من انهارا همان
... که پدران مهربان به پسران خویش خواهند ولی کفار قریش قدر مرا ندانستند ومرا مجبور
نمودند که لوای فتوحات وهدایت خودرا در ملکی دور ازساحت تو بر افرازم بعد ازان فرمودند (مکه
حرم خدا است نی صید او دویدن ونبات اورا درویدن جایز باشد)
پدر ومادرم فدای چنین پیغمبر پاك باد که حب وطن را بزبان فصیح وبیان واضح به پیروان وامت خود
توصیه فرموده (گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو) خداوند دل دانا وگوش شنوا بما بدهد که به
پیغمبر خود تاسی نمائیم .

ودعا نمودم گفتم نورچشم من می‌بینی که از تعلیم چهارماههٔ مکتب جدید
از محمود که سه سال است به مکتب قدیم میرود بیشتر تعلیمات تحصیل نموده
وزبان نمسه وفرانسه وانکلیس را می‌فهمی اگر پارهٔ معایب این مکتب را که
تومیروی باتغییر الف‌بای ما اصلاح نمایند نتیجهٔ اومثل آفتاب برمنکرین نیز می‌تابد
وظلمت صرف را روشن میکند. آنانکه تغییرالف با ووضع تعلیم (زبری) را که
طبیعی وشرعی است محض اینکه نقض فضایل افسانه خوانی انها است منکر بودند
ودرعدم ایجاد اومتشبث انواع وسائل بی شعورانه میشدند حالا مثل خفاش
از ضوء شمس معرفت اطفال هفت سالهٔ مکاتب جدیده منزوی میشوند وفقط
درظلمت لیالی جهل مستمعین خود شان طیر انکورانه نموده سر وصورت خودرا
بدر ودیوار مدافعه میزنند. متعلمین مکاتب جدیده درنه ساله‌گی تاریخ وطن،
وقواعد تکالیف واجبهٔ امردین، ومقدمات علم هندسه وحساب، وجغرافی
وفیزیك وکیمیا وادبیات را بالسنهٔ چند آشنا هستند . ودرپانزده سالکی علم حقوق
وعلم حیات را (اکنوم) کامل تحصیل نموده فارغ میشوند (ولی طلاب هفتاد
سالهٔ ما هنوز درباب طهارت مشغول تغییر عبارت هستند وازعمق دره‌های
بی‌ته احتیاط وسیلهٔ نجات میجویند) .

احمد گفت آقا تعلیم لسان ترکی عثمانی وروسی که مجاور وطن ما هستند
عیب ندارد تعلیم زبان انکلیس ونمسه وفرانسه که از سرحدما دوهزار فرسخ
دور هستند برای اطفال ایران چه لازم است وایرانی چه ربطی باآنها دارد.
گفتم همین کج فهمی وجاهلی است که مارا باین ابتذال فوق‌الکلام رسانیده
اطفال شصت سالهٔ مانیز بیشتر در این عقیدهٔ فاسده اصرار داشتند ازتفاوت
سامعه وباصره هجوم ملل اجنبی را که جون سیل بنیان کن دور مملکت مارا
گرفته وهرساعت نزدیکتر میشوند نمی‌بینیم واحساس نمی‌کنیم وآواز هل من
مبارز آنهارا نمی‌شنویم اینست که آسوده نشسته ایم ونمیدانیم که وطن ومذهب ما
از جهل ما درمعرض خطر هولناك واقع شده . پنجاه سال قبل ازاین
از (طهران) تا (لندن) و (باریس) چاپاری چهار ماه راه بود حالا اگر
از (طهران) تا (رشت) راه آهن داشته‌باشیم روزششم وارد پطربورغ ولندن وویانه
وبرلین وپاریس میشویم واگر راه آناطولی یاآسیای کوچك را تمام نمایند

از طهران سه روزه بمحمل شام میرسیم دراین صورت کدام بی شعور میتواند منکر بشود که فرانسه وانگلیس مجاور ما نیست. یانداند و نفهمد که از اردبیل باین صعوبت راه به تبریز آمدن گاهی دوازده روز میکشد درمیان طهران وقزوین وتبریز درزمستان میشود یکماه معطل شد . ولی از طهران وتبریز درهمه فصل سال منتهای معطلی سفر پای تخت دول معظم از شش به هفت روز میرسد وانگهی حیثیت ثروتی ما ممقتضی دانستن السنهٔ خارجه است زیرا که وطن ما بجز سواحل دریای خزر از اراضی مخصوصه معدوده نیست غیر از میوهٔ خشك از قبیل کشمش وبادام مال بیرون بری نداریم برنج وپشم وابریشم ما قابل ذکر نیست.پس برای فروش میوه جات خود خریداری یابازاری لازم داریم معلوم است این بازار واین خریدار در آسمان نیست همان ملل مجاور ماست آیا در این صورت یادگرفتن السنهٔ آنها که بتوانیم بی واسطه کلمات خودرا مبادله نمائیم لازم است یانه ؟وایرانی باید باآنها ربطی داشته باشد یاخیر ؟ قریش که هر ساله ازمکه به تجارت شام میرفتند چون تجارت شام دردست یهودیها بود همه لسان عبری را آشنا بودند . احمد گفت آقا پس قالی وپنبهٔ ما مال التجاره نیست؟ گفتم خوب بود که این مسئلهٔ جگر سوزرا نمی پرسیدی بلی یکفقرهٔ عمدهٔ مهمه قابل هر نوع تمجید وستایش قالی ایران است همه عالم خریدار او بودند فرنگیها به این جواهر پشمی حسد بردند الوان مصنوعی اختراع کردند تجار مسلمان نمای جاهل ما آن الوان قلب را برای نفع دنیای خودشان در مملکت ترویج دادند هم نقص بزرك بعمل صباغت و فروش الوان ثابتهٔ مملکت وارد نمودند وهم قالی مارا درانظار بی قرب کردند حالا هیچ کس نمیخرد واز آن جهة که کاسد شده قالی بافها نیز از قماش و نقشهٔ او هرروز میکاهند تا ارزان تمام نمایند وبتوانند بفروشند شعبهٔ ثروت به این اهمیت که افتخار عملیات ومال التجارهٔ ایران بود کان لم یکن منسوخ گردید وانانکه برای نفع چند روزهٔ خود بادعوی اسلامیت به تضییع ثروت وطن وترویج فروش مال قلب اجنبیها کوشیدند لعنت ابدی تاریخ را برای خود بادگار گذاشتند (ذلك هوالخسران المبین)بازار پنبهٔ ماهم بین قرار مخصوص روسیه بود در روسیه با اطلاعات آخری هرساله یك کرور خروار پنبه بکار خانهای

نساجی نخ زیتی مصرف میشود [۲] وطن ما اقلا دهیك این مبلغ را می توانست ببازار روسیه بفرستد . بدبختانه از یکطرف تغافل کارداران واز یکطرف تکاهل پنبه کاران مملکت دست بهم داده در این عالم ترقی که (زلویس) ها نیز توسعهٔ بدایره تمدن وتجارت خودشان داده‌اند در تصفیه و نجابت تخم و تاچه بندی وسهولت راه حمل ونقل که بتوان زودتر وارزان تر پنبهٔ مارا بخارجه فرستاد ذرهٔ اقدامات بکار نبردند . واز یکطرف ممالك پنبه خیز اجانب بخصوص مملکت مخصوبهٔ وسیعهٔ (امریکا) ده مقابل زراعت پنبه و خوبی وارزانی اوافزودند [۳]

واز یکطرف علما ووطن پرستان ملت روس دولت را متنبه نمودند که ما محتاج پنبهٔ مملکت را در داخله بعمل آورد تا هر ساله پنجاه کرور تومان ثروت یعنی روح مملکت وملت بخارجه نرود . دراین بین بمدتیل آرزوی ملت روس شدیم محال ایروان وقفقاز وهمه آسیای وسط ازدریای خزر تا دیوار چین بابلاد معروف

[۲] رنك طبیعی پنبه سفید برف وبعضی مایل بزردی وکبودی وسرخی وخاکستری میشود . [illegible] امریکا وافریقا وهندوستان واسپانیا وماکادونیه وایتالیا وترکستان وایران وقفقاز بعمل آید شعرهای پنبه بادره بین تارهای مسطح شفاف است طولش از (۱۳) تا (۳٦) میلی متر و پهنش از (۱۱) تا (۱٤) میلی متر میشود هر قدر طول شعر (والاکون) بیشتر است گران تروخوب تراست نخ انها بادوام وبسیار ظریف میشود این فقره یعنی طول شعر در پنبه نیز اول شرط خوبیت وسبب گرانی بها می باشد) (میلی متر قسمت هزارم متر یا تخمیناً ذرع شاهی است)

[۳] مملکت امریکا که عبارت از چندین دولت جهوری است تفصیل اورا در جلد اول کتاب احمد نوشته ایم این مملکت که یك قسمت او باسم امریکای متحدهٔ شمالی یادولت (اتازونی) معروف است درعرض شصت سال انقدر ترقی نموده که الان مادر جهان محسوب میشود . یعنی اگر زراعت عالم را ترك نمایند آن مملکت همه دنیارا میتواند از گندم وزرت خود غذا واز پنبهٔ خود لباس واز معادن خود طلا ونقره بدهد این دار العلم عالم نوعی ثروت دنیارا دراین مدت قلیل برخود جلب نموده که سکنهٔ او در بیست سال اخری (۲۰ ملیان) افزوده شده شهرهای صد هزار نفری بیست سال قبل از این از ده تا بیست بار به این عدد علاوه گشته اکثر متمولین آنجا سالی پنج کرور تومان مداخل دارد . از کجا درعرض شصت سال یك شخص میتواند پانصد کرور تومان پول جمع کند معلوم است از علم 'از کفایت 'از غیرت' از راستی' یك صحرای وسیعه دویست فرسخ مربع را قنات میکشند شرکت تشکیل میکنند راه آهن میسازند معادن در میاورند بعد از ان سالی صد کرور نقره میفروشند وپنجاه کرور پنبه میفروشند وسیصد کرور تومان گندم میفروشند وبا این وسایل قدرتیه ثروت عالم را بوطن خودشان جلب می نمایند ملت ما در دست اسیا بپای سه هزار سالهٔ خود تا امروز نیز اسیر مانده ودر کریوه‌های آدم کش خود زنده مدفون میشود وتنبلی خودرا با این کلمات تشویق میکنند که دنیا برای کفار است وآخرت برای ما است اینجا همه فانی است وانجا همه باقی در این جا باید خاك بخوریم ذلت بکشیم تکدی نمائیم تادر انجا به سلطنت جاودانی برسیم ونمیدانند (زین سوی اجل چه گونه باشی * زانسوی اجل چنان بمانی)

تاشکند و سمرقند پای تخت پادشاه مبرور امیرتیمور معروف وبخارا وخیوه واخال ومروتاده فرسخی خراسان بدولت روس مسلم گردید فوراً صحرای وسیعهٔ ترکستان را قنات کشیدند ازامریکا تخم پنبه آورده به سکنه بی پول قسمت نمودند اشخاص عالم ومجرب برای تعلیم وتشویق پنبه کاران مأمور کردند طریقه وآداب این زراعت نافعه را بالسان قوم وبیان سهل وساده طبع وانتشار دادند اسلم فروشی راکه رعیت فقیر از فرط احتیاج بایست حاصل خودرا پیشکی بمتمولین بی انصاف بفروشد غدغن نمودند وبانك زراعت بازکردند به زارعین دروقت لزوم مبلغی باتنزیل صدی سه قرض میدهند که بعد از فروختن حاصل خود وام خزانه را ادا نمایند .

از نتیجهٔ این مساعی متحده دولت وملت که حکما و وجوبا باید درهمه جا همعنان برود حاصل پنبه درداخلهٔ روسیه نصف محتاج الیه مملکت را بالغ گردید الآن نیز هرساله ازجانب وزیر زراعت و فلاحت ووزیرداخله مامورین باعلم وغیرت ممالك وسعیهٔ ترکستان را میگردند هر جا اراضی بایر مستعد زراعت پنبه است سکنه می نشانند تخم و پول واسلحهٔ زمین کاوی میدهند اگر کم آب است قنات میکشند ومزارع جدیده احداث مینمایند . ازپنبهٔ ایران حالا یکجا مستغنی شده اند روز بروز بقیمت نازل ترمیخرند وفقط به کارخانهٔ کرباس زبر وکاغذ سازی مصرف میکنند بعداز اندکی پنبهٔ مارا مطلق خریداری وبازاری نمیماند وپنبه کاران ماآسوده میشوند .

احمد گفت آقا چندی قبل از این یاد دارم که شما از بیرون آمدید از بغل خود روزنامهٔ درآوردید مارا دعوت نمودید وگفتید بیایئد بیایئد رجال آیندهٔ این وطن بیایئدبدوید شادباشید امروز تاریخ احیای یك شعبهٔ مهمهٔ ثروت مدفون ملتی است . اعلاحضرت اقدس همایون الوان مصنوعی را غدغن فرموده که وارد مملکت نشود واحدی در صبغیات استعمال ننماید . گفتم صحیح است پیر ارسال بود افسوس که آن شعف وسرور باهزار مژده های مسرت انگیزدیگر مابسیار زود مبدل به یأس وافسوس گردید .

سابق به خاك عراق ومازندران تخم پنبهٔ امریکا را نیز دادند درطهران کارخانهٔ نخ ریسی باز کردند درمازندران کارخانه قندریزی احداث نمودند .

شخص بزرگواری که مؤسس این بدویات نافعهٔ محیی وطن بود ودر کمال سرعت وثبات دراستقرار وتوسعهٔ آنها میکوشید علی الغفله شربت وفات نوشید . وهمه اقدامات او باخود آن مرحوم مدفون خاك فراموشی وحق نشناسی ما گردید ومیتوان گفت سرنوشت وطن محبوب ما بحکم تقدیر تغییر یافت (تاریخ میشناسد که آن شخص بزرگوار که بود) وانهگهی این طور احکام واقدامات محیی وطن وقتی مجری میشود که تبعه طالب او باشد ومعنی وفائدهٔ اورا بفهمد وگرنه حکومت که قیومی یك ملت نابالغ را متعهد شده در اجراء واستقرار اوامر خود ابراز استقامت وکفایت نماید علاوه براین احکامی که درطباع عموم سکنه تاثیر خاص داشته باشد بایداز روی اساس شرع مبین وضع شده بصحهٔ مجتهد عصر موشح گردد وازدستگاه قانون برآید ودردستگاه مخصوصی اجراشود انوقت بدویات نافعهٔ وطن وقواعد ملکیه از فوت یا تغییر شخصی تلون نیابد وتحویف نپذیرد . اینست که احکام مملکت ما پنجاه سال است ازجهل ماقبل ازاجرا ثبت دفتر فراموشی میشود . در غدغن الوان قلب رنگهـا را از هر جابود ضبط نمودند بعد ازیك هفته مأمورین یعنی خاینان دولت وملت به اشخاص چندفروختند باز بهمان قرار بالانحصـار بدو مقـابل قیمت اولی مبایعه شد . ملت ما باید بداند وبفهمد واحساس نماید که هرگاه رنك قلب استعمال مینمائیم عملیات خودمانرا فاسد میکنیم اگرسوختن فنارهای کوچه ها وروفتن اسواق وفرش معابر وپاکی آب حمام هارا نه پسندیم خودمان درتاریکی وگل و عفونت میمانیم . اگر مکتب نداشته باشیم اطفال مابی سواد میماند . اگر شرکتها تشکیل ندهیم صنایع راترقی و ترویج نه نمائیم . منسوجات وطن خودمان را نپوشیم . واز کبریت گرفته تا کاغذ محتاج فرنگیها بشویم . وهرروز اسباب نوظهور به کارخانهٔ انها سفارش بدهیم ومال اجنبی را که هیچ کدام درخور مقتضیات ما نیست ترویج نمائیم ثروت یعنی روح خود مارا باجنبیها را یکان میدهیم وما محتاج هستیم . اگر ما استعداد حفظ وطن ومقبره های اجدادی خودمانرا نداشته باشیم پیش چشم ما مهاجرین اجنبی استخوان اجداد مارا کنده درجای آنها بازیگرخانه درست خواهد نمود نه استخوان دیگران را زیراکه خانه خانهٔ ماست نه خانه دیگران . پس باید چشم غیرت را باز نمائیم وگوش ناموس به آوازخیر خواهان عاقل وطن بداریم ترهات اشخاص مغرض ومفتن را

گوش ندهیم همه اقدامات نافعهٔ دولت را تقویت نمائیم واز روی قوانین اداره خانهٔ خودمان را که اجرای اوامر شرع شریف وحاوی جمیع جزئیات تمدن وتشخیص حقوق فردی وعمومی وسد تعدیات اقویا بر ضعفاء وظالم بر مظلوم است نه اینکه ممانعت نمائیم بلکه جبین تضرع بخاك تعبدسوده استدعا بکنیم وازروی علم وبصیرت مملیت خودمان را درروی اساس شرع قوی وبنای محکم اسلام منظم نموده باخلاف خود یادکار بگذاریم وبگذریم وگرنه بخداوند ذوالجلال که اخلاف ما ازاین جهل وبی علمی ونداشتن قانون مملکت وندانستن حقوق وطن محبوب درآینده خانه شاگرد ونوکر وچوبان ملل اجنبی میشوند . حالت وحیثیت آنها تابع میل مهاجرین گردد آوازمناجات واذان صبح منارههای مساجد بخواب نوشین خانمهای انها صدمه میزند وغدغن میشود صدای نا قوس بانك مؤذن را عوض میکند سر هررهگذر میکده ها بازگردد . وبرده گیان ماجبوراً رو باز میگردد وبحکم (الغالب قادر) شریعت پاك مایکجا ازمیان میرود انوقت ندامت کسانیکه برای دنیای پنج روزه وتصرف املاك مردم به اسم آسمان ساطانی میکنند وهروقت درمملکت اسم قانون وتربیت برده میشود بدوناینکه بخوانند وبدانند وبفهمند که این قوانین فقط برای حفظ ناموس ملت وتقویت شریعت واحترام قران مجید است نه تقاید فرنگیان یاالعیاذبالله اجرای رسوم مخالف دین پاك اسلام علی رؤس الاشهاد خود کشی مینمایند وشریعت را درخطر میدانند ونور آفتاب عدل را که میخواهدافاق وانفس را منور نماید ودست ظالم را ازسر تبعهٔ مظلومه کوتاه کند وقضاوت مردم را مطابق اوامر مقدسهٔ اسلام بداودباهزار فن واسنادی خاموش مینمایند وافسانههای بیفروغ خودرا دروسطالسمای جهل قوام بی لجام نیر اعظم میستایند وحافظ اسلام بقلم میدهند. فایده نمیدهد جبرئیل قهر خداوندی مشتی بدهنشان کوبد وگوید (الان قدندمت وماینفع الندم) بعد ازان میدانند که اگر ما برای خودمان قانون وضع نمائیم اساس او شریعت پاك اسلام ونصوص مقدسهٔ قرآن است. واگرهمین غفلت را اندکی امتداد بدهیم (حریفانرا نه سرماند نه دستار) اجانب برای ما قانون وضع میکنند ومارا مجبور تعبد مینمایند ولی نه ازروی شریعت پاك اسلام انوقت دین از دست احلاف ما بدرستی ومادام الدهر مثل بلادحواشی ممالکت مابیرون میرود (فسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

درین بین محمود واسد وماه رخ وزینب وارد شدند دور میز کتابت مر
گرفتند از مسکو ذره‌بین جدید آورده ام یك قطره آب کل الود تعبیه نمود
گذاشته ام حیوان عجیبه وغریبهٔ که درمیان یك قطره شناه‌بکند نشان میدا
اطفال مشغول تماشاشدند یکی از دست دیگری میکشید اگرچه عجلهٔ مذمومه
از اطفال نیز ناپسند است از حالت همهٔ انها ابراز میشد ولی هیئت جامعهٔ ان
عالمی دارد به عقیده من دردنیا لذتی بهتر از تماشای اجتماع چند طفل خوشکل
ومؤدب وشیرین ولطیف که سرهای همه چون غنچهٔ ناشگفته دریکجا بر
پیوسته وپیرامن چیز غریبی مشغول تماشا میشوندنیست. مگر استقبال پسری که
در ۲۲ سالگی تحصیل خودرادرمدارس عالیه تمام نموده بعنوان معلمی بخانه خود
برمیگردد . قدری تماشا نمودند احمد گفت من حالا بشما چیزغریبی اشان میدهم

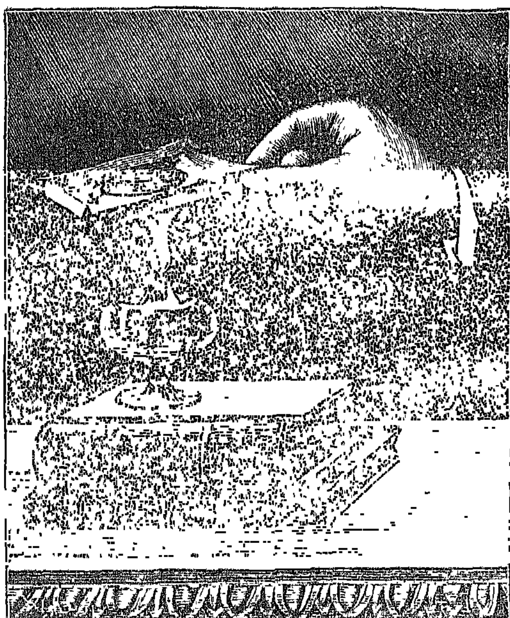


([illegible]) کاغذ آبرا می جوشاند

ودرمیان کاغذ آبرا میجوشانم رفت ازاوطاق خود (لامپ الکئول) را آورد (لامپ الکئول چراغ جوهر نان است که در همه امتحانات چون دو ندارد و خوب میسوزد استعمال میکنند) حوضك کاغذیرا که قبل از وقت حاضر نموده بود نخ بسته از چوبی آویخت میان حوضك آب ریخته و لامپ را گذاشت بزیرش اب بعد از چند ثانیه بنا کرد بجوشیدن (رسم اول)

اطفال تعجب نمودند محمود گفت اینکه تو نمودی بدیهی است من درروی کاغذ میتوانم
سرب را آب بکنم احمد اثبات دعویرا طالب شد محمود سرب را گذاشت روی

کاغذ مقوی بنوع استادی گرفت روی شعلهٔ لامپ، سرب بعد از اندکی بنا کرد بگداختن. احمد مغلوب شد من هردورا تحسین نمودم محمود خودرا باحمد می ستود واز غلبهٔ خود خوشنود بود . احمد گفت من خیلی کارها میتوانم بکنم که توقادر نیستی محمود گفت من میتوانم آبرا بی آتش بجوشانم که معلم توهم نمی تواند .
احمد قبول نکرد بالاخره نذر نمودند که اگر محمود بتواند احمد جعبهٔ رنك واسباب نقاشی خودرا به محمود بدهد وگر نه محمود قطعهٔ میرعماد خودرا که از روی اومشق میکند دادنی باشد. محمود رفت از اوطاق خود آهك بخته آب نخورده که قبل از وقت بدرشتی دانهٔ نخود بارجه‌ها نموده حاضر داشت آورد استکان نصفه آبرا گذاشت بیش احمد چند پارجه از آهك انداخت میان آب فورا آب بنا کرد بجوشیدن احمد چون نمی دانست که آهك بخته‌را هرقدر درجای بی رطوبت نگهداری حرارت مستترهٔ خودرا حفظ میکند متحیر شد



(شکل ۲) اقا محمود سرب انوی کاغذ می گدازد

معلوم است بی تعویق بنذر خود وفا کرد جعبه را آورد گذاشت پیش محمود ولی چون حبز قطعه واسباب نقاشی ورسیم او بود ازمغلوبیت خود ورفتن جعبه متأثر شد . محمود از حالت او دریافت جعبه‌را به احمد پس داد و گفت توبرادر محبوب منی هرگز اسباب تعلیم ترا نمیگیرم بردار بتو بخشیدم همینکه بعداز این هر چه میشنوی منکر مباش صبر بکن دقت وتعقل نما اگر نفهمیدی طالب

ازجوشیدن وگرمی آب میگردد . دراین جایك تجربهٔ بدیع دیگر نیزهست هرگاه دراین حالت یعنی وقتی که قطرات آب کرویت‌یافته ومیان فنجان آتشین دور میزند وتبخیرمیشود میان فنجان را باحامض فحمی سخت پر بکنیم چون تبخیر حامض فحمی از آب سریعتراست همان لحه حامض فحمی تبخیر میکند درمیان فنجان شصت درجه برودت بعمل آید وهمان قطرات مدور منجمد گردد وما درطرفة العین ازمیان آتش میتوانیم یخ برداریم . عجب تر این است که بخار گرم عضو آدمی را از آتش بدتر میسوزاند . مثلا بادست همه‌کس میتواند آتشرا برداردوزود بیندازد ودست خودرا نسوزاند ولی هیچ کس دست خودرا بمنفذ بخار سماور نمیتواند نزدیك ببرد زیرا که دراین جا خود بخار که در سایر مواقع وسیلهٔ حفظ عضو از سوختن میشود عضو آدم را میسوزاند (مثل این فقرهٔ عالم فزیك درعالم تمدن نیز هست هرگاه داد خواه خودش بیداد گرشود یابعبارت دیگر شخص حافظ حقوق مردم بنای بی حسابی وسلب حقوق بگذارد وپاسبان دزدی بکند درآنوقت حرارت آن آتش از جمیع حرقیات ظاهیه بیشتر گردد ووجود اعضای هیئت جامعهٔ ملت را پاك بسوزد وخاکستر آنها را بروی زمین میپاشد چه گونه که در اکثر جا باچشم خودمان می بینیم) احمد گفت اقا از سرعت تبخیر حامض فحمی سخت چه گونه درلحهٔ حرارت باآن شدت سلب شده وبرودت درجهٔ انجماد بعمل میآید گفتم واضح است که اجساد در حالت تبخیر یا باید حرارت غریزی خودرا صرف نمایند یادرعدم اکتفاء حرارت‌محل خود را جلب نمایند و هر قدر سرعت تبخیر جسد مایع یاغیر مایع بیشتر است صرف حرارت غریزی یا محلی نیز بهمان درجه بیشتراست. اگر در تابستان بسطح خانه آب بپاشیم همان ساعت خنکی هوای خانه را احساس میکنیم زیرا که آب بنای خشکیدن میگذارد یعنی مبدل به بخار میشود واز حرارت هوای خانه بقدریکه درخور تبخیر اوست جلب میکند واز این جهت هوای خانه خنك میگردد .

هروقت از آب گرم بیرون آییم دربدن خودمان‌چایئده گی احساس‌مینمائیم
[illegible] خشک‌نشده‌ایم تبخیر میکند

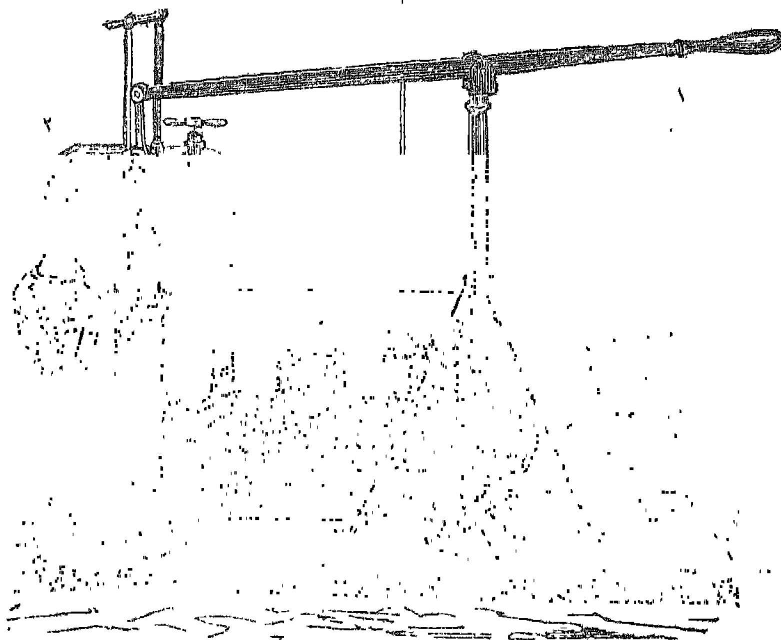
واز حرارت بدن به بخاری خود مصرف مینماید وتنزیل حرارت بدن مورث
چائیده‌گی ما میشود. بعد از انکه خشکانیدیم دیگر احسـاس برودت نمیکنیم .
درممالك گرم سیرعربستان وایران واسپانیول کوزهٔ از گل میسازندکه آبرابیرون
میتراود وهمیشـه بیرون کوزه تراست آبرا تابه این کوزه‌ها ریختند بعداز اندکی
خنك میشـود زیرا که رطوبت بیرون کوزه در تبخیر اسـت وازحرارت آب
کوزه مصرف میکند وخنك مینماید . اگر خواسته باشی آب زود سرد شود
کوزه یاشیشهٔ پراز آبرا بدستمال تر پیچیده مقابل باد بیاویز هرچه سرعت خشکیدن
دستمال روی ظرف سریعتراست خنکی آب ظرف بیشـتر است. وقتی که ماعرق
کرده‌ایم نباید بهوا بیرون بشویم یا مقابل باد بایستیم سببش واضح‌است رطوبت
عرق بدن ما که میخشـکد از حرارت بدن ما جذب‌مینماید حرارت داخلهٔ بدن
تنزیل یابد اگر هوای خارج غلبـه نماید آنوقت البتـه سرما خورده ناخوش
میشویم. هرگاه به کف دست خودمان (یفیر گوگرد) [٤] بریزیم چون ازاجساد
سریع التبخیر است فورا متصاعد گردد یعنی مبدل به بخارمی‌شود کف دست
ما احساس سردی میکند. بخار یفیر گوگردرا می توان بواسطهٔ باد زن به کاسهٔ
پر از آب دمید و آب را منجمد سـاخت این را هم باید بدانی که تبخیر فقط
مخصوص مایعات نیست اجساد سخت نیز تبخیر میکند اگرقدری (یود) میان
شیشه بگذاریم بعد از اندکی میان شیشه پر از بخار سرخ رنك می‌شود ومشهود
می گردد. کافور وسایر عطریات همه تبخیر می شوند زیرا که انتشـار نکهت

(٤) اثر یا یفیر در اصطلاح علما قوه ایستکه بوزن وتحقیق نیاید میان فضارا علو نموده مدیر
نور والکتیر ومحرك جذب ودفع واساس استحالهٔ کبیرهٔ کونیه میباشد (یفیر) که مادراینجا ذکر
میکنیم عبارت ازمایع رقیق است که یفیر کوکرد کویند درکئول وحامض کوکرد تقطیر میکنند درمیان
(معدنیات) بسهولت حل میشود قدر جزئی اوبه آدم مریض چون دوای مبهی محرك است مثل
شراب اما بیشتر خوردن اوموجب سکر شدید ومُمد موت است استنشـاق (یفیر) مثل جوهر
تریاك بیهوشی شدید میاورد یفیر خالص در (۳۵) درجه سیلیس مجوشد چند بار از اب سبکتر است
در (۳۱) درجه برودت منجمد میکردد آب قسمت پانزدهم خودرا از یفیر درخود حل مینماید امایفیر
آب بسیار جزئی رامیتواند درخود حل نماید درهمه دواخانهامی فروشند وهرجا که درنوشته جات
مطلق اسم (یفیر) برده شود منظور همین یفیر کوکرد است نه یفیر روح الارواح یامحرك القوی است.

بواسطهٔ تبخیر آنها است . یخ وبرف نیز خیلی زود تبخیر میشوند.پس ازاینها معلوم شدکه اجساد داراى دو حرارت اند یکى حرارت ظاهر ویکى حرارت مخفی حرارت ظاهر معلوم است .از جمله‌حرارتهـاى مخفی‌یکى‌هم‌حرارتی‌است که اجساد درحالت‌بخارى‌خودمصرف‌میکنندیعنی میگیرند اما مخفی مى نمایند ومعلوم نمى کنند واز روى تحقیق معلوم نموده اند که براى تبخیر صدمثقال آب جوشنده آنقدر حرارت لازم است که با آن حرارت مى توان پانصد مثقال آب‌سرد را جوشانید یعنی از درجهٔ صفر بدرجهٔ هشتاد آورد این حرارت راکه در بخار شدن آب مصرف شد حرارت مخفی گویند زیرا که آتش داد وآب گرفت . اما میزان الحراره نه نمود . چون آب سردراکه روى اوجاق بگذاریم ومیزان الحراره درمیان او نگهداریم از درجهٔ یك متدرجاً بقدر گرمى آب تا درجهٔ هشتاد که آب بنا مى کند بجوشیدن همه‌را میزان الحراره نشـان میدهد ولى بعد از جو شیدن هر چه آتش را زیاد نمائیم بیشتر از هشتاد درجه نمى نماید تاآب همه جوشیده وبخار گشته تمام میشود پس حرارت زیاد که آب میگرفت وصرف تبخیر خودمى نمود ان حرارت را از ما پنهان میداشت هر گاه‌ما آن حرارت را خواسـته باشیم از آب پس بگیریم باید بخـار اورا ضبط نمـائیم وتبرید بکنیم آنوقت بخار مبدل بقطرات مائى میشود وحر ارت مخفی‌یا مستترهٔ خودرا آزاد مینماید همین طور است اجساد مایعه که بى جوش وآتش تبخیر میشوند.مثلاً آب که در ظرفى گذاشتهٔ خودبه خود میخشکد. لباس ترکه‌بهوا آویختهٔ خشك میشود،شدت وضعف مایعات نیز متفاوت‌است‌جوهر انگور زود تر از آب،ونفیر گوگرد زودتر از جوهرانگور،وحامض فحمى‌سخت (ثابت) از نفیرزودتر وهکذا تبخیر میشود یقین‌حالا درست‌حالى‌شدى‌که چرا ازفنجان آتشین بواسـطهٔ تبخیر حامض فحمى سخت توانستیم یخ بر داریم زیرا که حامض فحمى در تبخیر مسرعهٔ خود همه‌حرارت فنجان‌راجلب نمود وازمحل خود نیز آنقدر جذب نمود که تولید شصت درجه برودت گردید ودر لمحهٔ بصر از میان آتش یخ برداشتیم. احمد گفت آقا حالاکه سخن ازانجماد آب درمیان است این‌را نیز بیان نمائید که یخ‌مصنوعى را چه طور درست میکنند مگروجود

از قوانین فزیك است که در آینده بتو تعلیم خواهند داد وساختن یخ مصنوعی در اراضی حارّه که زمستان نیست ودر تابستان حرارت هوا بدرجهٔ هلاکت میرسد برای سکنه موجب امتداد حیات است . احمد گفت آقا مگر چنین مکانی هست که در آنجا زمستان ویخ وبرف نباشد؟ گفتم این مسئلهٔ تودرست به آن می ماند که عالمی از فقیهی پرسید که تکلیف روزه گرفتن سکنهٔ (غرینلاند) که در داخلهٔ دایرهٔ قطب شمال است ویکماه آفتـاب در افق آنهـا غروب نمیکند چیست؟ فقیه گفت چنین جای راخدا خلق نکرده حالا تو هم مثل او . چون از کرهٔ زمین که دروی ساکن هستی مطلع نیستی به خیالت میرسد که همه جا زمستان دارد وآب یخ می بندد . ترکیب انجماد مصنوعی چنین است که اگر کاسهٔ پر از آب را در زیر سرپوش ماشین (پنومات) یعنی مخلیة الهوا بگذارند وهوارا از زیر سرپوش تخلیه نمایند آب کاسه فوراً بنا میکند به یخ بستن این است که در زمینهٔ این قانون فزیکی چندین اسباب یخ بندی درست نموده اند همینکه سهولت

(رسم ۳)



(پربور) اسباب انجماد یا یخ بستن آب است که یك تنك آب در یکدقیقه یخ میشود از مخترعات (کارّه) است .

وارزانی اورا تا کنون باز بدرجهٔ مطلوب که دست رس فقرا باشد نیاورده‌اند.
از همهٔ آنها ساده وسهل که بی آتش وبخار ساختن یخ ممکن باشد ماشین (کار ّه)
است که در صورت (۳) می بینی تنك را آب ریخته بواسطهٔ سربند که از
(غودا پرچ) درست نموده اند سرش را قایم میکنند بعد بواسطهٔ دستهٔ نمره
اول هوار از میان تنك که به لولهٔ نمره دویم نصب ومربوط است تخلیه میکنند
فوراً آب تنك از فشار هوا مستخلص شده بنای تبخیر میگذارد ابخرهٔ متصاعده
به میان حوض نمره سیم داخل شده در آنجا عرق گوگرد که میان حوض
ریخته اند ابخره را می بلعد ودرمیان تنك اول سوزنهای منجمده وکم کم انجماد
کلیه آب بعمل میآید آنرا برمیدارند وتنك دیگررا میگذارند و یخ بستن هر تنك
منتها یك دقیقه میکشد چون این ماشین نسبت بسایر اسباب انجماد سهل وارزان
است لهذا آنجا که یخ لازم است تحصیل او بیشتر قرین استفاده است.

در این بین ازیك گوشهٔ حیاط صدای گریهٔ شدید اطفال برخواست قیل وقال
بلند شنیده شد از غوغا وکلمات بی ترتیب نتوانستم چیزی حالی بشوم محمود را
صدا زدم اسد را صدا نمودم صادق را مکرر خواندم هیچ کدام آواز مرا نه شنیدند
ولی صدای همهٔ آنهارا یکان یکان میشنیدم نگران شدم دیدم اطفال چنان سرگرم
لم ولانسلم هستند که هیچ دعوت فائقه را مستعد اجابت نیستند . ناچار بسمت
غوغا روانه شدم. احمد قبل ازمن دو یدو بالطبع مخلوط شورشیان گردید رسیدم
معلوم شد اسد میخواسته ازخانهٔ زنبور که در باغچه همیشه دارم عسل بگیرد
نادست بسوی سبد یازیده زنبورها ازدوسه جا سروصورت اورا بانیش گزیده اند
ماه رخ خواسته آنها را براند اورا نیز خسته اند زینب اینهارا دیده فریاد کشیده
آدمها ازهر طرف دویده جمع شده اند . یکی زنبورهـا رامیراند ، دیگری
اطفال رادلداری میکند، یکی بحرکت خلاف اطفال را توبیخ مینماید . لله اطفال
از انفعال غفلت پرستاری موضفهٔ خود که مورث ویرانی خانهٔ زنبوروزجر
اطفال گشته سربه پیش افکنده میگریست . صادق آب آورده آدمهارا کنار
می نمود که سر وصورت اطفالرا بشوید . دیدم عجب تماشای غم انگیز است
حالت مجالس اطفال شصت سالهٔ مارا بیاد من آورد که هنگام مکابره چه سان
بی خود میشوند، حرف ناتمام دیگری را فصل میکنند، همه دریك آن تکلم مینمایند

که مبادا یکی کمتر از دیگری لغویات خودرا بخرج بدهد مصاحب خودرا باتکان ولطمه متوجه خـودمیدارند، ودرجزء چندین بی ادبیهای دیگر هنکام تکلم دست درازی وگردن بازی دست بهم زدن وخندهٔ بلند قاه قاه که شیوهٔ بیشـتر از معارف ما است .

اطفـال‌را بغل گرفتم بادست .خود روی آنهارا دم حوض شستم ماه رخ ساکت شـداسد باز میگریست گفتم نور چشم من آرام باش در (عالم جهل) نوش بی‌نیش نیست توبی علم وبی اسباب وبی تدبیر لازمه میخواستی از عسـل آن حیوان باشعور ومتمدن ووطن دوست منتفع بشوی آنهاسکنهٔ آسیا نیستند درمزرعهٔ (جهل) تخم نفاق نکاشته‌اند، ودرخواب غفلت وبی هوشی نه‌غنوده اند،سهل‌و آسان مغلوب اجنبی نمی‌شوند، وثروت خودرا بتاراج نمیدهند. هرگاه باوسایل علمیه وتدابیر لازمه‌پی تحصیل این حلاوت شفازامیرفتی نه‌اینکه ازعسل زنبور منتفع میشدی‌بلکه آنهارا چون (اویلا) انکلیسی دست آموزمی‌نمودی‌که مطیع اوامر توبا شند٠احمد گفت آقا یعنی چه واقعاً زنبور دست آموز میشود گفتم سـند بی شبهه است درمائه هجدهم میلادی (اویلا) نام یك زنبیل زنبور دست آموز داشت آروپا را سیاحت کرد به علما وسلاطین نشـان داد همه کس را غرق حیرت وتعجب ساخت زنبورها بفرمان (اویلا) در دو دقیقه پنجاه ودو حرکات مختلفه می‌نمودند،بایك فرمان پریده‌بسروصورت‌اومی نشستند، باایمای دیگری برخواسته‌به سر وصورت حضار می‌نشستند،وبه فرمان دیگر همه، یکجا جمع میشدند،بایك علامت جوقه‌زده مثل لشـکر منظم هرجوقه درنقطهٔ می‌ایستادند،بایك اشاره همه میان زنبیل رفته منزوی میکشـتند . احمد بسیار تعجب نمود گفتم نور چشم من آروپائی از برکت علم ودانش کل ملل سـایر نقطه‌های جاهل عالم را دست آموز نموده همه مطیع فرمان آنهـا است.مگر اینکه ثروت‌وطن مارابافرمایشات اشیای‌نوظهور بی وجه وبی مصرف وکودکانه که هیچ یك درخور اقتضـای احتیاج‌مانیست بادست خودبه مملکت آنها جلب مینمائیم دلیل دست آموزی مانیست ؟ ؟ ماایرانیها اگر دست آموزی حیوان‌را معتقد نباشیم هزار کـرور آدم دست آموز آسـیاراکه مغلوب علم ونفوذ سی کرور آروپا نیست میتوانیم‌تماشا نمائیم شاید دراین تفکر قدرت علم‌را دریابیم وضعف خـودرا اقرار نمائیم .

اطفال‌را گذاشتم بااحمد برگشتم به اوطاق، صادق آمد خبرداد که آقا مصطفی وکیل کومپانیهٔ جدیدکار خانهٔ تیزاب کنی وصابون پزی که تازه از غیرتمندان وطن تشکیل یافته ومرابه عضویت شرکت مستدعی هستند آمده ومی خواهد مرابه بیند . پذیرائی نمودم کتابچهٔ شرکت را آورده بود خواندم الحق درترتیب وتنظیم ونکات باریك دایر حقوق شرکاء ووراث آنها ووظیفهٔ متشکلین شرکت وامورات داخله واداره وانتخاب رئیس وخرید وفروش فروگذاری نشده . معلوم است که فصول این شرکت نامه مطرح مذاکرهٔ جمعی بوده ونتیجه خیال چند نفر اشخاص عاقل وبا اطلاع است زیرا که مشاوره در امور فرمایش حضرت ختمی مآب وفرمان خدا است . اگر تاکنون در بعضی مواد دائر مقاوله نامه های اجانب اینطور دقت می نمودیم ومسئله را به صلاح دید عقلای ملت محول میکردیم از داخل وخارج احدی حق اعتراض ماوا نداشت از تالیف این شرکت نامه بسیار مشعوف شدم دیدم بلی مرهونیت وقت اقتضای طبیعی خود را می نماید وشدت احتیاج وحشی را رام ومضطرب‌را آرام میکنند همینکه بدبخت ترین ووحشی ترین ملل عالم آنها است که از اقتضای وقت وشدت احتیاج نیز رام وآرام نمی شوند، واز آواز رعدی این عالم ترقی که گوش فلك را کرساخته لامحالة تاسی وتمثل به ملت ژاپون نمیکنند، واز خواب غفلت بیدار نمی‌شوند (حتی تاتیهم الساعة بغتة اویاتیهم عذاب یوم عظیم) .

این کار خانه یکی از شعبهٔ بسیار مهم تجارت است آنچه‌تا امروز درمملکت ما باسم صابون می پزند (پیه وخاکستر) را بهم مخلوط کرده وهیولای کثیفی درست نموده اسباب پاکی قرار داده اند بعد از انتشار این صابون وباز شدن دستگاه رخت شوری که بواسطه معلمه ها دختر های یتیم وفقیر مملکت را رخت شوری می آموزند ، واز آموختن این عمل یدی از ذل احتیاج میرهانند، آن وقت همه کس خواهد دیدکه دروطن ما احدی پیراهن تمیز نمی پوشیده ودستمال تمیزبه کیسهٔ خود نمیگذاشته ومیداند که جهل وبی عامی مملکت ما واقعا منتهی بجمیع جزئیات لابد منه بشری بوده. همینکه بایدصد شکر بکنیم که ملت ما هنوز به پیراهنهای سر دست وچاك آهار زده یابعبارت دیگربه

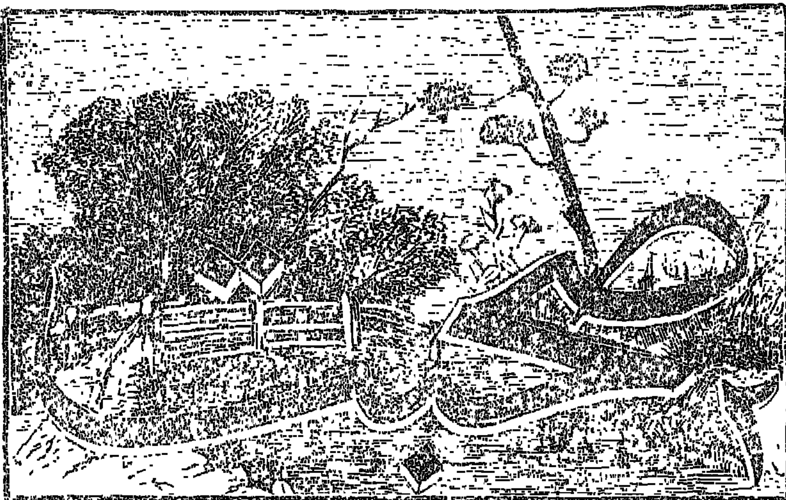
قلادههای آهاری آروپا که (مفرنکهای) بی.... ماجزء چندین تقلید دیگر مقلد هستند معتاد نشده اند . چون حالا در آروپا علما وعقلا از این عادت مضره که سالی بیست کرور تومان تمام میشود یعنی تنها خرج آن قلادههای اناث وذکور فرنکیان است چارهٔ استخلاص میجویند ، وبانی اورا لعن ونفرین میفرستند. حالا که ازیمن مساعی غیرتمندان وطن صابون معطر وخوش رنك وخوب و ارزان داریم قباهای دامن پهن اجداد خودمانرا باده وصله پاك شسته میپوشیم وهرگز تشابه قوم دیگر وتقلید اجانب را نمیکنیم . سابق این کارخانهرا نمیشد درایران دایر نمود زیراکه یك اجزای مهمهٔ آن (قلیهداش) است (سود) باقلیهداش ایران نمیشد صابون خوب وخوش رنك (٥) بهعمل آورد بعد از انکه (لبلان) کیمیاگر فرانسوی ازنمك طعام که درهرجا وفور دارد قلیه داش تحصیل نموده عمل صابون پزی سهل گردید. چون نمك مملکت ما بسیار است این کومپانیه اول کارخانهٔ قلیه داش باتیزاب کشی درست نمود وبعد کارخانهٔ صابون پزی را دایرساخت باوجود اینکه ازصابون قدیم ارزان میفروشند باز بسیار منفعت میکنند.

[٥] درمسکوسه چهار نفر ایرانی دیدم (ویزتکهٔ) دم درازی دربر و(سلندر) کلاه فرنکی برسر معلوم شد فیروزه وبعض مال ایران را دست فروشی میکنند یکی از آنها صاحب مغارهٔ بزرك ومنسوب بهیکی ازتجار دزد ایرانست. مطلق از فرنکی مآبی گذشته وبهدرکهٔ سفلای بیادبی رسیده ودرهوشیاریرا برروی انسانیت خود مقفّل داشته وکلیدشرا شکسته ولکهٔ ملت ایران شده. یکی از آنها گفتم که چرا تااین پایه تقلید اجنبیهارا میکنی توکه مسلمانی ومشرقی شباهت قوم دیگر وانکهی مغربی به این شدت چه نفعی بهحالت تو دارد وحال انکه هرروس دراول نظر واول تکلّم میداندکه تو ایرانی هستی. گفت آقا چه بکنم کاراست افتادهایم!! هرکس غیرت دارد عبرت بکیرد که کدام روس یافرنکی یادیکری دروطن ما لباس ملی خود را تغییر میدهد چرا بایدما از لباس دامن پهن خودمان عار نمائیم واصل عاررا نفهمیم. مگر باهمین لباس دامن پهن وقتی نصف دنیارا مالك نبودیم ؟ بلی درروسیه چون نزدیك شمال وبیشتر برودت دارد نمی توان با کفش ایرانی راه رفت باید چکمه پوشید وپای را از صدمهٔ سرما بیشتر محفوظ نمود ولی هرکس بخواهد درایران چکمهرا متداول نماید دشمن ملت خود میباشد باید تدبیری نمودکه دخل مملکترا زیاد کرد وکرنه از تراشیدن مخارج جدید فایدهٔ بحال ما مترتب نیست وانکهی وضع مملکت وهوای وطن ما مقتضی کفش وجامهٔ کشاد وقبای چاك دار است اما ازشدت جهل جهال ما مثل بوزینه فوراً بهر جاروند وهرکسرا بهبینند مقلد اومیشوند لباس وزبان ورسم عواید خودرا فراموش مینمایند زیراکه بوطن خود محبت ندارند ووطن معشوق آنها نیست البته وطن نیز از این ابنای ناخلف وبی غیرت خود بیزار است.

احمد گفت آقا نمك مفسد صابون چه‌گونه اجزای عمدهٔ اومیشود گفتم تفصیل این برای توبی لزوم است . درعالم عنصر مواد متضاده بر حسب تعین است نه از تباین‌ما هیت آنها، قلیه داش‌را اوایل درآروپا والان در ایران از سوختن بعض نباتات‌که درخشکی وته آب میروید ودرانهامادهٔ (ناتر) حامض فحمی دار زیاد است تحصیل میکردند حالا باتعلیمات (لبلان) از نمك طعام تحصیل می‌نمایند طریقهٔ تحصیل اوچنین است که اول نمك کوبیده‌را باعرق گوگرد خمیر میکنند بعد از آن میان تنورهای گرم سرخ‌شده میگذارند نمك تفریق شود ومبدل به (ناتر حامض فحمی‌دار) یعنی قلیه داش میگردد واورا درکارخانهٔ صابون پزی وشیشه سازی وگاهی صاف‌شدهٔ اورا در دواخانهامخلوط بعضی ادویه‌جات نموده میفروشند (٦) (٧) احمدرا دراین جاصدا نمودند وصحبت ما ختم‌شد .

[٦] نمك مرکب از (خلور) و (ناتر) است یعنی یك جنبهٔ نمك مادهٔ ملحیه است ویك مادهٔ اوقلیه‌داش است هروقت علمارا باعرق گوگرد خمیرکرده به گرم خانه گذاشتند مادهٔ ملحیهٔ میرود ومادهٔ قلیه داش اومیماند .

[٧] مطابق کتاب رسمی‌سال ۱۸۸۷ مطبعهٔ پطربورغ (پاول‌آرلوف) درروسیه درچهل وهشت گوبرنه (ایالت) سیصد وهفتاد وسه باب کار خانه صابون پزی دایراست سالی دو ملیان نیم تقریباً صد هزار خروار صابون میپزندوبه نه ملیان ودویست هزارمنات میفروشندوازاین قرار هرگاه روسیه‌را صد وبیست ملیون نفس حساب نمایم نفری هفتاد مثقال درعرض سال صابون مصرف میکنندیا میگوییم که روستائیان‌مطلق صابون‌رانمی‌شناسند ودرجهٔ پاکی‌را عیار صحیحی دردست است ازاینجا نباید آسوده‌شد که ناتمیزی‌روستائیان مملکت هم جوار عذر ناتمیزی شهریهای ایران‌میتواند بشود ماایرانیهای متشرع چون‌اساس مذهب‌ما برپاکی وتغسیل است الساعة مسئلهٔ واجب‌تر ازاصلاح این نداریم طهارت شرعی‌ما باید به این کثافت‌عرفی‌که داریم غالب شود واورابی عود نابودکنند .



اطفال بباغ میروند • احداث باغ ... • ... • ما اطفال ... •
عواید قدیم ما همه از روی حکمت است • از اسمان خون میبارد • وشیر میبارد • و برگ میبارد •
مسلح‌های ما معدن کثافت است • شرح معالجهٔ ناخوشی خناق •

امشب شب آدینه بود به احمد ومحمود گفتم برای اقوام متوفی سورهٔ مبارکهٔ یس تلاوت نمایند وسایر اطفال سورهٔ فاتحه بخوانند درعوض این تلقین ثواب فردا وعده نمودم آنهارا بباغ ببرم. اطفال اسم باغ را شنیدند مشعوف گشتند ومشغول شدند ماهرخ واسد که بیشتر حریص گشت وباغ هستند ازشوق این نفع بی‌مایه وزحمت به او ازجلی ولحن بابلی میخواندند . وقت صبح ازوجد سیرباغ برخلاف ایام دیگر خیلی زود برخواسته ومشغول تدارك سفر یکفرسخی شدند.

ماهرخ عروسك‌های خودرا میان صند وقچه می‌چید . زینب سوزن ونخ وانگشتانه وپارچه‌ها که برای لباس عروسك (لعب) ماهرخ حاضر نموده بود برمیداشت که درباغ اندازه گرفته بدوزد. محمود درگوشهٔ آسوده نشسته تماشای چید واحید اطفال رامی نمود بنوعی که گویی دراین سیر همراهی واشتراك ندارد وچیزیرا لازم نخواهد داشت. اسد شمشیر چوبی وطپانچهٔ هوائی خودرا حمایل میداد بکمر می‌بست وبه آنها نگاه نموده منهورانه دعوی می‌نمود . احمد کتب وترسل ترسیمات وجعبهٔ الوان نقاشی خودرا جمع مینمود، وبدوات قلمدان خود مرکب میریخت که درباغ درس ومشق فردائی خودرا حاضر نماید. ومن چند نسخه روزنامه وبعض کتب نافعه به بوقچه می‌بستم که درباغ بخوانم. مادر اطفال بتدارك

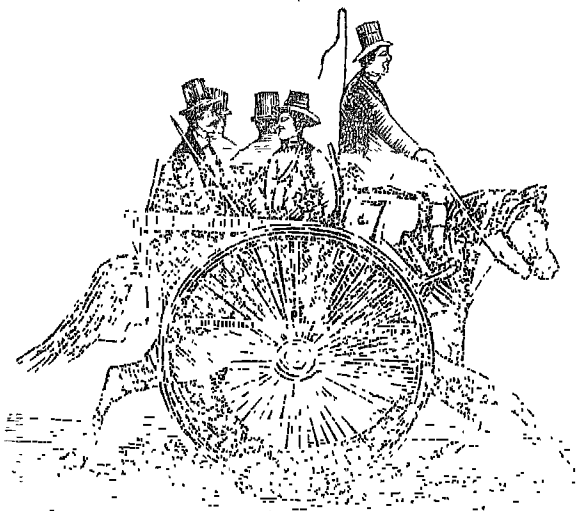
اکل وشرب مشغول بود صادق اسپهار ازین میکردیکدفعه متنبه‌شدم ومتفکر گشتم دیدم این تهیهٔ سفر مختصر درنظر تحقیق ازتلون طبایع واستعداد ابنای بشر دفتری است بسیار بسیار مفصل هرکس بهرچه طالب است اورا می‌جوید،وبی اومی پوید،وهرچه دارد اورا می‌نماید،یك طفل لعبت‌های کودکانهٔ خودرا می‌چیند وبهتر از اوی‌چیزی نمی‌بیند.یك طفل اسلحهٔ طبیعی خودرا برای آرایش لعبت دیگری حاضر می‌نماید. یك‌طفل جنك دوست شمشیر وطپانچهٔ خودرا صیقل میدهد.یك طفل کاهل دست از تدارك اسباب تعیش خودکشیده درگوشهٔ نشسته کارهای خودرا باطمینان هرچه بادا بادبمرور زمان‌محول‌مینماید، ونمی فهمدکه هنکام لزوم اقل صعوبت اوذل احتیاج است . یکی از فرط غیرت طبیعی بجهت اینکه ازهمسالان خود منفعل نشود درباغ نیز مشغول تدریس است.دیگری به خواندن اخبار صحیحه وکتب علمیه وتحصیل اطلاعات وقایع عالم که موجب‌مزید بصیرت ، وتزکیهٔ‌نفس، وتهذیب‌اخلاق ، وتوسیع دایرهٔ تجربهٔ آدمی است سعی میکند. یکی حسب‌الوظیفه اسباب سدجوع وتسهیل تهیهٔ غذاء وآسوده‌گی دیگران راکه‌پرستاری آنها بحکم یك‌سابقهٔ نامعلوم ودیعهٔ‌دیانت وکفایت اوست فراهم میآورد که از سوء استعمال آن سابقهٔ موظفه درپیشگاه قدس عدل وراستی‌مسؤل ومغضوب نگردد . دیگری درصغرسن خودکه مخصوص تحصیل تعلیم وتربیت است زحمت مختصر تدریس‌را نکشیده ونصایح مشفقین خودرا بصدمات آیندهٔ خود از اتلاف ایام گران بهای صباوت نه‌نیوشیده بعد از فوت فرصت از قبر غفلت‌سر برداشته (یالیتنی‌کنت ترابا) میگوید مشغول کارهای پست از قبیل نوکری ومهتری میشود .

قدری‌در این عوالم تعقل‌نمودم‌نکته‌های‌عجیبه وغریبه‌ازتفکراوضاع‌عالم‌دریافتم وخودرا درساحل دریای حکمت بی انتهای خلقت مبهوت ومتحیر دیدم .

اطفال حاضر شدند آنهارا ردیف سوار نمودیم خودمان پیاده روانه‌شدیم دیدم دواسب قوی‌فقط چهار طفل را حمل میکنند . اگر در وطن ما(اراده) متداول بود ودو اسب می‌بستیم همهٔ ما که هشت نفر بودیم درکمال‌خوبی سوار میگشتیم نه پیاده میرفتیم ونه از حرارت آفتاب منزجر میشدیم زحمت حیوان نیز پنج مرتبه کمتر میشد. زیراکه چهارپا ازسهولت‌جرخهای (اراده)درروی

راه غیر مفروش که پست و بلندی جزئی دارد پنج بار . ودرروی راه (شوسهٔ) سنك ریز هشت بار . و در روی راه (رس) دار یعنی آهن گرفته پانزده مقابل بارخود را حمل مینماید یعنی اگر اسب در پشت خود سی من بار میبرد هرگاه به ارابه به بندنداز صد تا پانصد من میبرد . اگر خر پانزده من می برد در ارابه از هفتاد تا سیصد من حمل میکند با یك قران خرج یك روزی یك اسب میتوان کار بیست اسبرا دید . بهر حال نداشتن ارابه در وطن ما یکی از معایب چشم انداز ما است که لگزیها نیز حق تمسخر او را دارند علی الحساب همهٔ اینهارامی بینیم ، ومی فهمیم ومیدانیم ، ولازم داریم . ولی ذرهٔ در اسباب تسهیل واجراء عملیات نافعه متحرك و مقدم نمی شویم وعذر ماهمین بس که گوییم (اجداد ما نیز این طور آمدند ورفتند) زحمت پیاده روی را طراوت باغ خیلی زود از نظر ما محو نمود وارد شدیم اطفال چون مرغی که از قفس پریده باشد بهر سوی درخیابانهای وسیع میدویدند . اثمارالوان یکی بیشتر از دیگری جاذب میل آدمی بود ، گلهای عجیب وغریب ومعطر وخوش رنك واقعاً آدم را (واله) مینمود . (به به) صدای شورش آب و آواز موسیقی برگها که از نسیم روح پرور بهم سوده میشوند نمونهٔ نغمات طیور بهشت موعودی است ، همهٔ این درختهای کابار

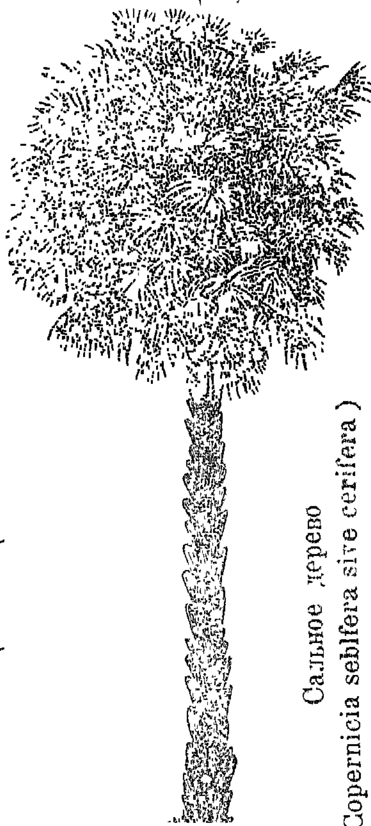
(رسم ٤)



رسم ارابهٔ طرح جدید که در مملکت امریکا تازه اختراع نموده ویك اسب نوی نیم نفر را حمل میکنند .

وگلهای شگفت انگیز واثمار درشت ولطیف از برکت باغ (بانانیکی) نباتات است که بعداز پنجاه سال غفلت بالاخره درهمه شهرهای معظم ایران بخصوص درتبریز که هوای لطیفش روح افزا وفرح انگیز است بعمل آورده اندا گرچه دوقرن

دیر ولی دل پزیردرست نموده اند(٨). (ومن آنجا تحصیل نموده کات بعمل اورده‌ام) باغ



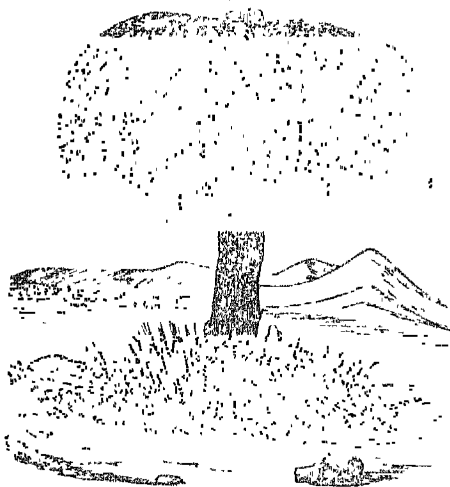
Сальное дерево
(Copernicia seblfera sive cerifera)

نباتات دریك فرسخی تبریز عبارت ازشش‌هزار ذرع طول واین‌قدرها عرض مساحت سطحی است که خصوصا هواء مکانیت آنجا را آقا میرزا محسن اردبیلی حکیم نباتات که از اجلهٔ علمای این فن شریف ومعروف آروپا است ازهرجهة مساعد مقصود یافته‌واحداث نموده(لقب خانی را تکلیف کردند قبول نه نمود) این شخص وطن پرست وغیرت مند درترقی نباتات وعموم‌مغروسات وطن شب وروز بایك شوق مفرط کار کرده‌چندین کتب ورسالها درخواص وتربیت نباتات واشجار نوشته طبع نموده وانتشار داده کتاب(کشف الاسرارفی‌طبایع الاشجار) اوکه بزبان انکلیس ونمسه وفرانسه وروس ترجمه شده بالاتفاق یکی از کتب دائم الحی عالم علم است وبی‌نظیری‌اومسلم کل علماست. خداوند امثال این حور

[٨] باید دانست که خداشناشی‌درتحقیق‌وتعلیم نکات بی‌پایان عالم خلقت است نه‌درافسانه خوانی وتعجب درسر تیزی خارهای بیابان‌اگرما بدانیم که ابدان نباتی چه کونه بهمان اندازهٔ طبیعی که درموسم خزان میرسد درمیان دانهٔ تخم خود کنجیده میباشد ومتدرجامسوجه‌های ذره بینی اوکه‌هم حاملهٔ تولیددانه‌های مثل خوداست چه کونه نامی شود وچه‌سان قوهٔ نمورا که روح حیات‌اواست درهر جزء لایتجزای‌خود بالسویه دارد وعروق‌حسیهٔ‌انهاتاچه درجه‌مثل بدن حیوانی ازتخدیش خارجی منشرح ومنقبض میکردند واز امراض فردی ومسری ناخوش میشوند ومیمیرند وعموماً بلاواسطه وبعضی بواسطهٔ مکس وپروانه وسایرین تزویج‌مینمایند وغاز حامض فحمی ومواد معدنی را مثل غذای آدمی میخورند وتنفس میکنند وشهامیخوابند [*]

اشخاص نان روطن پرست وبه کذشتگان را در آینده زیاد تربیت نماید. واز اخلاق ما را
بگناه جهل ما معذب نه نماید. وبرای ایشان درنجاتی از رحمت واسعهٔ خود بگشاید. این
باغ سه قسمت است دریك قسمت اشجار دیرپا وقوی که برای تعمیرات بکار می آید
پانصد نسخه از همه بلاد گرم وسرد ومعتدل عالم اصله و تخم آنهارا آورده
وکاشته هرکدام باهوای ایران مساعد بوداست تکثیر نموده اند. یك قسمت اشجار
میوه دار است از (کلابی) دانه سیصد مثقال (سیب) دانه سیصد مثقال (به)
دانه سیصد مثقال تا (کردو) دانه بیست مثقال وازاین قبیل هر چه درعالم میوهٔ
لطیف وخوش طعم پیداشده بهمان قرار آورده وپرورده وتکثیر نموده اصله های
یك سالهٔ آنهارا بادستور العمل تربیت آنها وبه قیمت نازل بهمه کس میفروشند.
قسمت سیم نباتات ادویه جات وانواع گلهای همه فصول سال است که این قسمت
باشرح وبیان بپایان نرسد. هرچه درروی زمین گل وگیاه غریبه پیدا شود همه در آن قسمت

(رسم ٧)



(رسم ٦)



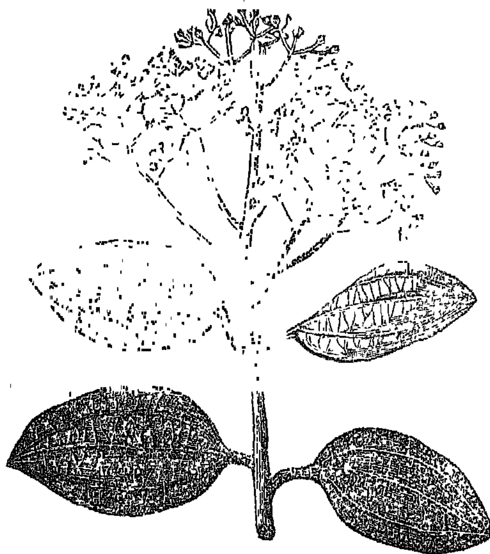
موجود است واز همهٔ آنها اصله وبوته وتخم همه کس میتواند بخرد ودر باغچه
ومزرعهٔ خود بکارد. مخارج این باغ صد هزار تومان شده والان سالی پنجاه

[*] ودرزمستان همه قوای باطنی خودرا بریشهٔ خود میدهند که از صدمهٔ برودت محفوظ نماید
ودربهار دوباره پس بدهد آن وقت درکمال جرات میتوانیم بگوییم (الهی عرض وطول
عالمت را توانی دردل موری کشیدن. نه وسعت دردرون مورادن. نه ازعالم سرموئی بریدن.

هزار تومان بعد از وضع مخارج خود وگرم خانهٔ مبسوط اوکه در کل فصول سال جمیع اثمار متخیله‌را میتوان از درخت چید وخورد بدولت مداخل میدهد. برای مزید بصیرت صورت چند نسخه‌را از نباتات واشجار این باغ در این جا درج میکنم، واز شرح آنها که ورای اطلاعات محدودهٔ این عبد ومفید اهل معنی است چون هنوز محبوس عالم صوریم میگذریم، ومنتظر میشویم که فضلای وطن بیرق افتخار شرح علم نباتات‌را در عرصهٔ نوشته جات خود بر افرازند واین عبد بی بضاعت‌را بذکر خیر وطلب مغفرت یاد نمایند.

اطفال باغ را میگشتند دیدم احمد میخواهد بدرخت هولو بر آید ومیوه بچیند مانع شدم سپردم بدرختها دست درازی نکنند هرچه میل دارند ازباغبان بخواهند وگرنه هرکس در باغ حسب الخواهش هرچه میخواهد بدرود یا بچیند دون از اینکه خودسری وبی نظمی وبی تربیتی است درختها نیز ضایع میشود. اگر ثمر را نارسیده بچینند بند درخت سال آینده از آنجا میوه نه بندد. به همچنین گلهارا باید با مقراض چید وگرنه آهسته باچاقو برید اگر بادست به چینند رگهای حسیه ونامیهٔ آن شاخه می‌میرد واز مردن هر شاخه ضعف

(رسم ۸)



درخت دارچین است

بر بدن اصلهٔ اوغالب میشود، بعد از دوسه سال میخشکد. گل ومیوه را چنان با احتیاط باید چید چگونه که موی سر اطفالرا باید با دقت واحتیاط برید وتراشید زیرا که اطفال گلهای شکفته وثمرات درخت انسانیت هستند سایر ازهار واثمار وسیلهٔ حفظ وجود آنها خلق شده وما بدبختانه از آن مسئله دور واز این معنی بیگانه هستیم ودر حفظ صحت وتعلیم وتربیت

این ودایع خداوندی که از اتفاقات سیئه در ساحت جهالت مانشوونما میکنند ذرهٔ وظیفه شناسی وعدل وانصاف ملاحظه نمی نمائیم [۹] اگر انهـا بدبخت نمی بودند وباین استعدادطبیعی در خاك علم كاشته میشدندواز ابرمعرفت آب میخوردند واز باغبان رحمت تربیت می یافتند گل سعادت می شکفتند وثمر برکات می چیدند



(رسم ۹)

Не тронь меня (Noli me tangere)

میتوان خداوند خالق این سلسلهٔ بی گناهرا که در سایر ملل متمدنه ثمرهٔ فواد، ودر وطن ماهیولای بی شعورهستند شاهد قرار داد، که آنها در هیچ نقطهٔ دنیا حتی در جزایر محیط کبیر وافر یقـای مرکزی نیز از بی مبالاتی مربیان تااین درجه محروم ومظلوم نیستند که ما آنهارا نموده ایم ومی کنیم. پارسال درمکتب بلدیهٔ (مرو) پنجاه نفر طفل ترکمان تحصیل خودرا تمام نموده یکی از آن اطفال فارغ التحصیل

[۹] تراشیدن موی سر اطفـال یا جوان وپیر دروطن ما همه کس معلوم است تیغهای زنکدار ولنه‌های چرکین که بدستهٔ تیغه‌ها پیچیده اندمعنی کثافت‌را مجسم کرده واطفال‌را بانواع ناخوشیهای تحت الجلد دوچار میکنند هر کس دقت نماید می‌بیندکه هم خود وهم اطفال خودرا همیشه باین ناخوشیها بادست خود دوچار نموده کاهی زنك تیغها بخون اطفال که وقت تراش می‌برند مخلوط میشود ومؤدی بمرك وناخوشی متمادی میکردد دکاکین ووطه وكاسهٔ آب وتیغ سرتراشان مارا بخصوص کیسه بند سرتراشان بازار کرد یامیدانها باچرمی که تیغ‌را صیقل میدهند وآبی که باچندین قطرهٔ اوسر دونفر روستائی‌را تراشیده اند هرکس یاد آورده میداندکه ما از(زولس) ها چندان تفاوت نداریم . خزانهٔ حمامهای ما که روزی پانصد نفر آدم توی او غسل میکنند وجهال واطفال ادرار می نمایند چون اساس کربت آبرا بتغییر طعم ولون کذاشته ایم علی‌الحساب بهمان قرارهست وکویا صد سـال دیکرهم خواهد بود عجبا اشخاصیکه برای خوردن چای چه سلیقه‌ها چه سوزنی‌ها چه تموعها چه تناك ها به شرح میدهند وازروی فرش فرش دیکر می‌اندازند وجمیع حواس خودشان‌را به این جزئیات بی‌معنی حرام مصرف میکنند دوسه سال خودنمائی نموده وبعد دکان خود فروشی‌را میبندند عوض این همهٔ اسراف ومشغلهٔ اطفال که مطلقا زیبنده وشایستهٔ مرد عاقل وغیرتمند نیست هرکز خیال نکمیداشتن یك فوطه وتیغ مخصوص را نمی کنندکه منتها پنجهزار قیمت دارد .

هروقت سرتراش بیاید اول دست اورا باصابون بشوراند وبعد باتیغ وفوطهٔ خود سرخویش واطفال خودرا تراش نمایند ودرپاکی وتمیزی آب غسل که استنشـاق ومضمضه میکنند وبعد از بیرون آمدن ازحمام‌دوروز تعفن او ازدورشنیده میشود هرکزدقت نمی نمایند وقابل ذکر نمیدانند زیراکه همهٔ کارهای ما ازروی تقلید استنه شعور (ای بسالعنت بر آن تقلیدباد)

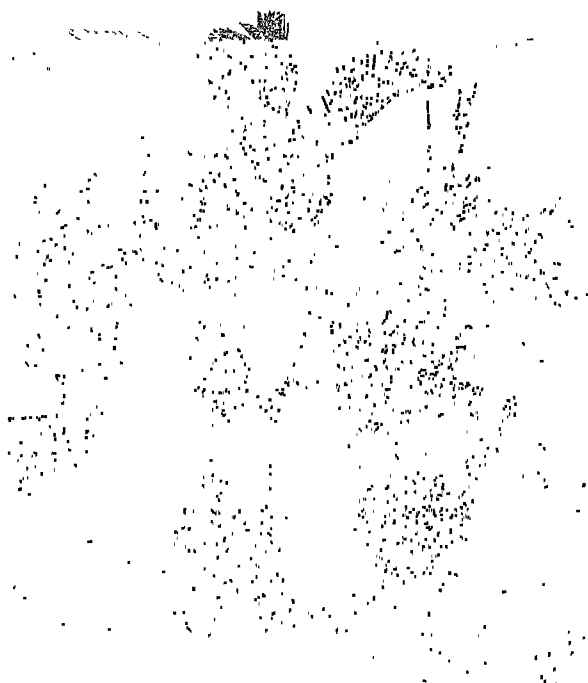
بعموزادهٔ خود به خراسان مکتوب فرستاده بود ازجائی بدست من افتادخواندم تفصیلی از اوضاع مکتب وتربیت متعلمین نوشته وکاغذرا باین کلام خدا ختم نموده بود (فاعتبروا یا اولو الابصار لعلکم تتذکرون) خواندم ، وچون طفل باهای های گریستم .

وقت عصر نزدیك بود عزیمت شهررا مصمم شدیم ناگاه ابرها از اطراف متراکم گشته بارش شدیدی بنای باریدن گذاشت ناچارشب راماندیم با (تلفون) که دستگاه ناقل صداست واز باغ تا خانهٔ ما ممتد است خبر دادیم که در خانه منتظر ونگران نباشند .

اگرچه اطفال خوشحال بودند که شب در باغ می مانند اما من میدانستم که لذت امروزی از دماغ آنها خواهد آمد همین طور همشد . وقت غروب در خانهٔ خوابگاه اطفال از کثرت پشه امکان زیستن بهیچ یك ازما بااینکه از طفولیت معتاد سم این حیوان موذی هستیم نماند . ماه رخ گریه می نمود اسد از او بدتر می گریست لذت امروزی باغ نه‌تنهابر اطفال برهمهٔما حرام‌شد.دیدم جمیع لذائذ عالم اینطوراست اگرساعتی آسوده‌بسر بردی‌ومحظوظ شدی ساعت دیگر باید زحمت بکشی ومتأذی باشی وضع دنیا چنین است فقط آسوده کسانی است که پی لذت نمیروند ودر این دنیای حیرت بآسوده‌گی قلم کشیده اند واز این جهة آسوده گی را درمعنی خود نائل شده‌اند. گفتم صبر کنید الآن شمارا از این زحمت میرهانم .

اول دادم چراغ‌را از اوطاق خواب به خانهٔ مجاور بردند بعد بقدرقسمت هشتم یك مثقال (پیره اوتی) را ریختم روی یك پول سیاه کبریت را سوخته از بالا چنان گرفتم که توتیا مشتعل نمی شد اما میدودید بعد از یك دقیقه همهٔ پشه‌ها باصدای نا پسند خودشان بخانهٔ مجاور پریدند فوراً در را بسته اطفال را خواباندیم ویك پشه در خوابگاه نماند. این فقره خیلی مجرب است همینکه زیاد سوختن توتیا به آدمها نیز درد سر آورد باید باندازهٔ بزرگی خانه از ربع تا نیم مثقال سوخت وفوراً در وپنجره‌را بست وآسوده خوابید .

(سم ۱۰)



Саговникъ (Cycas sive frondosa)

احمد از این دوای مؤثر خیلی تعجب میکرد و دنبال صحبت می‌نمود که فردا
در مکتب فلان حرف را خواهد گفت فلان مسئله را از معلم خواهد پرسید
کم کم رشتهٔ سخن را کشید بر سر این و پدرش دیگر نخواهد گذاشت که بخوابم
گفتم نور چشم من صبح زود روانه نخواهیم شد بهتر است که بخوابی. گفت آقا
از قراریکه من می بینم ما سخت در خوابیم و هرگز بیدار نخواهیم گشت پس
شما که تحصیل معارف و صرف ایام گرانبهای آدمی را فقط باین عمل
مقدسه توصیه و منوط میدانستید حالا چرا مسئلهٔ مرا بی جواب
میگذارید ؟ دقت طفل را بسمع قبول استماع نمودم و ازوی عذر خواستم

وگفتم هرچه میخواهی بپرس آنچه میدانم بیان میکنم . (۱۰) و (۱۱)
احمد گفت آقا معلوم است که چه قدر درعرض سال در روی کرهٔ زمین
بارندگی میشود؟ گفتم البته معلوم است هرقدر درعرض سال آب از روی زمین
وسطح رودخانها وبحار واشجار وعرق آدم وحیوان خشك میشود یعنی بخار
شده مخلوط هوای محیط ما یا (اتمسفر) ما میشود همان قدر نیز از آسمان درعرض
سال بزمین باران می بارد وانگهی حالا مشخص نموده اند که بکدامین نقطهٔ زمین

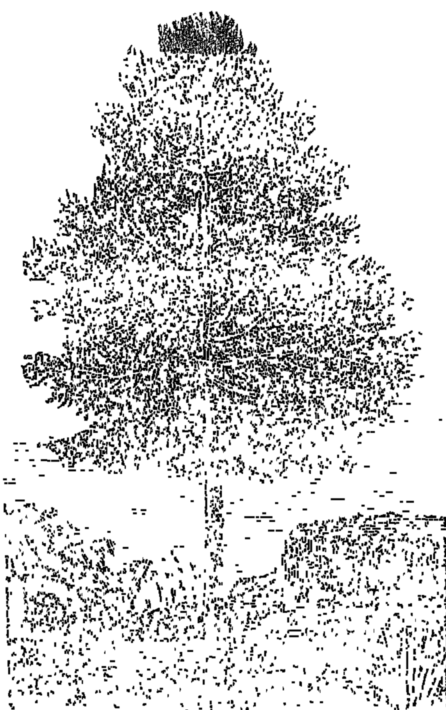
---

(۱۰) اطفال مابی استثناء از اطفال سایر ملل عالم بالفطره هوشیار وذکی وبا فهم ومؤدب هستند مسائلی که ازعلم حساب درمکاتب ابتدائیه باطفال مغربیان بازحمت یاد میدهند اطفال هشت ساله ما آنهارا بی تعلیم میدانند این یکی ثابت شده که اطفال ایرانی درمعلم خانهای اروپ همیشه از اطفال سایر ملل بهتر تحصیل میکنند وعموما دردادن امتحان ممتاز بوده اند هیچکس با اطفال خود ما آشنا نمی شناشیم هروقت حرف حق یا سخن معقولی میزنند حمل برفضولی آنها [illegible] طبیعی آنها میکنیم هرچه میپرسند عوض جواب متغیر میشویم میگوئیم تو طفلی با این مقوله ها چه کار داری . بلی اطفال باید لغو وبد ودروغ نگویند غیبت ونمامی نکنند . سخن دیگری رافصل نمانند . فرمایش محققهٔ والدین رابی تحریف بعمل آورند . بی دعوت سر سفرهٔ ناهار نیایند . بی اذن جلوس نزد بزرگان ننشینند . بی موقع ومطابق نباشد حرف نزنند . وظایف ادبیه را جزء واجبات شمارند . ودرتکالیف تمدن خود را مسئول بدانند . نه اینکه اگر بگوید این طعام شور است نمی خورم بگوئیم غلط میکنی باید بخوری . یااینکه بگوید این درخت کج روییده بگوئیم فضولی مکن . وظیفه ما اینست که درجواب آنها درهرجا بلی بگوئیم . هرچه میپرسند اگرلغو وبی معنی وباطل است بعدم تکرار آنمقوله ها نصیحت نمائیم واگر دایر علم واطلاع است جواب بدهیم بلکه آنها را باید درقول وعمل آزاد بگذاریم باطبیعت خودرا ابراز کنند واز آن میان آنچه شایستهٔ حفظ وتکرار است به آنها تشویق بکنیم وآنچه در خور سلب نمودن وترک کردن است متنبه نمائیم بااطفال باید دوستی نمود این موجودات ساده وبی گناه بیشتر از تقرب صاحبی شایستهٔ دوستی هستند (یعنی محبت فوق اولادی) وطیفه نام گرامی پدری وامتیاز اداره وسرپرستی ماؤ تبعیت اطفال همین تشخیص آزادی محدود واطمینان بی سرحد این ودایع نابالغ خداوندی است که مادرسوء استعمال این وظیفه درپیشگاه عدل وحسیات عمومی مسئول هستیم حالا هم وقت بالطبع مقتضی است که قدر اولادهای خودمانرا بدانیم وبه حالت آنها بهتر مواظب بشویم وبدران جسمانی وروحانی ما نیز درقید ازادی ما همین قواعد مشروعه وممدوحه را وظیفهٔ ریاست وقضاوت خودشناسند تادرمیان خادم ومخدوم رشتهٔ محبت تابیده ومتحد وبا دوام گردد وگرنه پیش بندی حسیات ذی شعور بااقتدار بشری محال است . نگاه دار سر رشته تانگهدارد .

(۱۱) یاد دارم طفل مستعدی بیك نفر شخص معقولی گفت که آلت ری پنجره های ماخیلی بد است اولا زحمت ومخارج زیاد دارد بقیمت یك پنجره سه پنجره بی الت میتوان ساخت . دوم گردوخاك بزاویه های معوج او می نشیند وازتابش روشنائی که مقصود اصلی است مانع میشود اگر ترکیب اورا تغییر بدهند وعوض این شیشه های الوان ذره بینی جامهای الوان بزرگ نصب نمایند ودرزمستان پنجره های موقتی ازبیش روی آنها بگذارند هم بقشنگی وشکوه وتابش ضوء بیشتر مناسب باشد وهم روی کرسها کاسهٔ اب یخ نبندد درجواب این مسئلهٔ شنیده وفهمیده بود که گفت تو طفلی ازسرت بزرگتر حرف مزن یعنی رجال شصت ساله بقدر طفل هفت ساله هم نمیدانند (الان که خودم شصت سال دارم می بینم که بقدرطفل هفت ساله علم ندارم) الوانی شیشهٔ پنجره های ایران از روی تجربه وحکمت است وچندین محسنات دارد اولا برای تقرب سمت شرق دروطن ما تابش افتاب در تابستان بیشتر عمودی واز اثرو روشن تروکرم تراست که شیشهٔ الوان این دوفقره بسیار تنزیل میدهد وحدت ضوءرا برای باصرهٔ شکسته ملایم مینماید . دوم برای عادت ممدوحهٔ حجاب اناث ما بکسان اجنبی که دراطاق نشسته اند مانع دیدن عابر نامحرمان است . سیم الوان منوره مخصوص صاف ومفرح اکثر است . چهارم ازصفو بسراه ازهزار فرسخ سابق بایست شیشه را در قوطی با اسب وشتر حمل بدهند اوردن جامهای بزرك قطعه محال بود همینکه حالا راه اهن تا بیست فرسخی ما رسیده ازهزار فرسخ در پنج روز میتوان جامهای ده ذرع مربع اورد ونصب نمود پس انچه در وطن ما معتاد است خالی از حکمت نیست وهرگز نباید ترك یا تغییر داد مگر انکه فایده اواز اولی بیشتر باشد بشرط حیات همه عوائد خود مانرا در مجلدات احمد به اقتضای موقع تشریح خواهم نمود باید هرچه داریم اورا محکم وقایم نگاهداریم عوائد ورسوم والبسه وتعمیرات واسباب نگوییم سایر ملل مقلد نشویم وجز علم وصنعت مطلق قولی یافعلی ناحرکتی از دیگران استعاره نکنیم .

چه‌قدر در عرض سال باران می آید . باران عبارت از بخار آب مخلوط هوای محیط ما است (اتوسفر) که در صورت سیری هوا بحکم یك قوهٔ مخفی غلظت یافته یعنی ابر میشود ودرصورت قطرات کوچك وبزرك بزمین میافتد همینکه وجود ذرات گرد وغبار درهوا بغلظت بخار آب یابه تراکم اظلال لابد منه است وگرنه تنها سیری هوا وتنزیل (تمپراتور) (۱۲) تولید ابر نمیکند یعنی بخار مائی غلیظ ومرئی نمیشود .

(تحقیقات آخری عالم معروف آیتا کین است) بعداز تشکیل ابرها ذرات متشکله از ثقل بالنسبهٔ خود مایل فرود گردند و معلوم است در این صورت متحرك میشوند و همدیگررا میفشارند وچنانکه گفتیم درصورت قطرات میبارند وهمین حرکت وفشار که منتج سایش شدید وضعیف است تولید برف مینماید همینکه جریان هوای طبقهٔ پائین گاهی افتادن آنهارا بطیء وگاهی یکجا مانع می‌شود دراینحالت هرگاه هوای طبقهٔ پایین گرم است قطرات هابطه میبخشکد وزمین نمی رسد واگر سردومرطوب است بارش امتداد یابدوازهوای



Лиственница (Larix europaea)

ماتحت بحجم خود برافزاید (بواسطهٔ میزان بارش که در ارتفاعات متفاوته نصب نموده‌اند بزرگی حجم قطرات را که متدرجاً تا افتادن زمین بعمل میآید در کمال تحقیق مشخص میکنند) تولید ابر یا از الحاق دو هوای مشرف به سیری است که تمپراتور آنها متباین باشد . یا از الحاق هوای مرطوب بسطح سرد زمین ویا ازجریان صاعدهٔ

[۱۲] لفظ تمپراتور را میتوان نبض هوا نامید چه گونه که از شدت وضعف حرکت نبض درجهٔ حرارت بدن آدمی معلوم میشود در هوا نیز تنزیل یا ترفیع تمپراتور عبارت از کم وزیادی حرارت هوای محیط است .

هوا بعمل آید. درصورت اولی بارش گاهی کم وگاهی ممتد وریزه می بارد. در صورت دومی بیشتر درسواحل دریا میبارد . در صورت سیمی باران شدید وقطرات درشت وبیشتر در اراضی گرم می بارد . گاهی از آسمان عوض قطرات بارش معتاد چیز های دیگر نیز میبارد (۴ژوئن) ۱۸۸۳ میلادی درمملکت «سوید» بهقطر گردو از آسمان زاج سفید بارید در ماه (ژانویه (۱۸۶۹) درامریکا از آسمان سنگهای کوچك قطعه وخاکستر آسمانی بارید درسال ۱۸۸۳ بازدر آمریکاهمینطور باران سنك آمد . گاهی از آسمان خون می بارد این را حکمای متقدمین نیز ضبط نموده اند این اواخر درسال ۱۸۰۳ در ایتالیا درسال ۱۸۱۳ باز در ایتالیادر اوریل ماه ۱۸۲۸ درالجزیره متصرفهٔ فرانسه درمارس ماه ۱۸۴۲ در خاك یونان درمارس ماه ۱۸۵۲ درلیون شهر معروف فرانسه در مارس‌ماه سال ۱۸۶۹ در جزیرهٔ سیسیل در فوریه‌ماه سال



Пихта (Abies pectinata)

۱۸۷۰ درشهر رؤم پای‌تخت ایتالیادرژوئن ماه‌سال ۱۸۸۷ در(دوسبلو)فرانسهودر سایراراضی دیده شده‌که از آسمان بارش‌سرخ رنك‌مثل خون باریده‌ولباس سفید مردم را مثل قطرات خون لکه نموده‌سببش اینستکه الوان احمر از معادن لونیه گاهی بواسطهٔ بادهای شدید مثل غبار متصاعد شده در طبقات هوا متمکن میشود در این صورت هر وقت ابخرهٔ مائی غلظت یافته وتشکیل ابر نمودند آن ذرات الوان‌رابه خود قبول میکنند ودر وقت باریدن بزمین رنك سرخ مثل خون می نماید وگرنه از آسمان خون نمی بارد و آسمان خون ندارد. این بدبختی خون ریزی وتجاوز از حقوق مشروعه فقط در کرهٔ زمین ماستکه

اورا فساد ارضی گویند . گاهی از آسمان بارش زردمی بارد گاهای زرد که
در بعضی صحرا چند فرسخ روئیده و خشکیده و غبار اوراباد بلند نموده بعد
از تمکن هوابا آب بارش بر زمین میریزد ورنك سرنجی دارد . گاهی بارش
سیاه رنك میبارد یعنی دود های غلیظ تنورهای اتش فشان که در جزایر کرهٔ
زمین واراضی دیگر هستند
درطبقات هوا جمع میشود
وهنگام بارش با آب بزمین می
افتدومثل مرکب سیاه می نماید .
گاهی بارش غلیظ وسفیده مثل
شیر میبارد هرجاکه معدن
(مل) که (نوعی از آهك
سفید ونرم است) بسیار است
گرد آن معدن درهوا هنگام
بارنده کی مخلوط آب شده فرو
می ریزد ومثل شیرمی نماید .
گاهی از آسمان باقطرات آب
برك درخت وحبوبات میبارد .
درخاك فرانسه درسال ۱۸۶۹
نهم اوریل درهوای صاف وبی
ابر برك درخت بلوط بارید
برگها ازنورافتاب از بالامثل
چیز شفاف میافتاد . معلوم



Ананасъ Бромелія (Bromelia ananas)

است از جنگل بزرك تندباد برگهارا بلند نموده وجریان هوا انهارا درجایی نزول
میدهد در سال ۱۸۳۳ درشهر (ناپولی) ایتالیا از آسمان (پورتاغال)
که نوع ازلیمو مرکبات است بارید . افتادن غوك وماهی را باقطرات بارش
در جلد اول احمد ذکر نموده ایم درسال ۱۸۸۹ درمملکت (شوتسار)
درماه ژانویه ازهوا پروانه های نیم تکوین شده بارید وروی زمین را پوشید
صحبت را در اینجا ختم نموده خوابیدیم .
صبح احمد ازمن زودتر بیدار شد کتابچه های خود را می چید . زیر

چشمی نگران وبه‌حالت این طفل متحیربودم که از شوق درخواندن ورفتن مکتب چه قدر تعجیل ودست پاچه‌گی داشت . برخواستم نماز خواندیم چای حاضر بود خوردیم سایر اطفال نیز آمدند باغبان را خواستم یك قدك قباواری که همراه داشتم بروی تعارف نمودم واز زحمات پذیرائی اواظهار خورسندی وممنونیت کردم وروانه شدیم . احمد گفت آقاباغبان خادم واجیرما است اورا هر دفعه تعارف دادن واظهار امتنان نمودن چه‌لازم یاددارم شمافرموده‌ید اگر بباغ دیگری دعوت کنند یابه‌منزل کسی یکدو روز درعدم امکان منزل مخصوص وبا کرایه‌مهمان وارد شوید البته باید وقت رفتن بباغبان یاسایر خدمهٔ منزل بخشش شایستهٔ داد محض احترام میزبان گفتم نور چشم من درست است آنچه برای انسانی وقت وموقع مخصوص ندارد سخاوت وبذل است که بشرط ملاحظهٔ شان واستطاعت باید بدهد وبخشد سخاوت بعد ازراستی وعدل اول صفت



Непентесъ (Nepentes)

ممدوحهٔ انسان است برای او جزگناه کبیرهٔ تبذیر واسراف مانع دیگر خلق نشده . مسلماً اشخاصیکه از منافع زحمات حلال خود درهرجا بهرکس بی‌استثنا سخاوت مینمایند وبذل وبخشش میکنند یادر اعمال نافعهٔ عمومی ازقبیل تعمیرات منازل مجانی مسافرین یامواضع متبرکه‌یامقامات معارف مبالغی مصروف میدارند ، بهترین واشرفترین اعضای هیئت جامعهٔ‌متمدنین عهد خود محسوبند ودر انظار موجب عز وافتخار می باشند همینکه یك نوع سخاوت چشم اندازی عهدما منتهای بدبختی ودیو انه‌گی است . کسانی‌هستند که مردم‌رامیچاپند،ومال

امامرا سرقت مینمایند،خون ضعفارا چون (زلو) میمکنند،بآب چشم بیوه ویتیم رحم نیارند ، وبهروسیله باشد درریاست وقضاوت خود رشوه میگیرند،وبرای جمع نمودن پول مباشر انواع فضایح تاریخی وقبایح فوق طاقت استماع میشوند ، واز یکطرف مسجدمیسازند، گنبد ومناره برافرازند، آب انبارها درست میکنند، کاروانسراهای معابررا تعمیر مینمایند، بمردم چیز میبخشند. آنها ظالمان عادل نما ودیوانگان عاقل منش هستند وغافلند از اینکه نتیجهٔ این گونه سخاوت تاریخ ملعنت آنهااست لاغیر . زیرا که وظیفهٔ بشری قبل از همه مثوبات وحسنات ونیکوئی برجان خود، یاابنای جنس خود ،یابوطن خود، بمقربان خود، فقط پرهیز نمودن از مال حرام، وبی طمعی .ونگرفتن مال غیر است وبس. هرجا که طمع نیست انحراف ازصراط المستقیم عدل وانصاف ممکن نیست، هرجا که انحراف نیست معصیت نیست. پس ازاین جمله معلوم شدکه ام الخبائث دوتا است یکی طمع وتصرف دراموال یازحمات دیگری ویکی ام الخبائث معروف. هرکس باستعمال ام الخبائث اول مبتلا است از ادانی واراذل بنی نوع ماست .وهرکس باستعمال دومی معتاد است ظالم نفس خویش ودشمن خدا است . طول راه از این قبیل صحبت میکردیم احمد نیز از درس امروزی نقل می نمود ومیگفت. هرچه بیشتر تعلیم میگیرم شوقم زیادتر میشود . افسوس که ساعات تعلیم را کم تعیین کرده اند درشبانه روزی عوض شش ساعت اقلا میبایست ده ساعت اطفال بخوانند وچهارده ساعت بازی وخوردوخواب نمایند. گفتم این قواعد همه ازروی تجربه وعلم که مقتضی حفظ صحت اطفال وانشراح صدور وتزییدمیل ایشان به تعلیم است وضع شده، وگرنه اطفال هشت ساله را دو.وده ساله را، چهار وچهار ده ساله را بیشتر از هشت ساعت نمیشود مشغول تعلیم نمود.سرما گرم صحبت یکدفعه عفونت مسالخ به دماغ ما رسیدمعلوم شد که به جوار شهر رسیده ایم هرچه بیشترمیرفتیم عفونت زیادتر میشد تارسیدیم بمقابل مسالخی که قصابان شهر حیوان ذبح میکنند وگوشتشرا برده دربازار وسایر معابر شهر میفروشند . اول که میخواستیم از مقابل این گندگاه بگذریم از یکطرف بوی گندکه بی مبالغه نیم فرسخ صحرای خدارا متعفن نموده نمیگذاشت دستمال از دهن ودماغ خودمان بکشیم،وتنفس نمائیم، ازیکطرف پنجاه سگ ادبار وجرکین هم آواز دورمارا گرفته عوعو میزدند چه فایده که

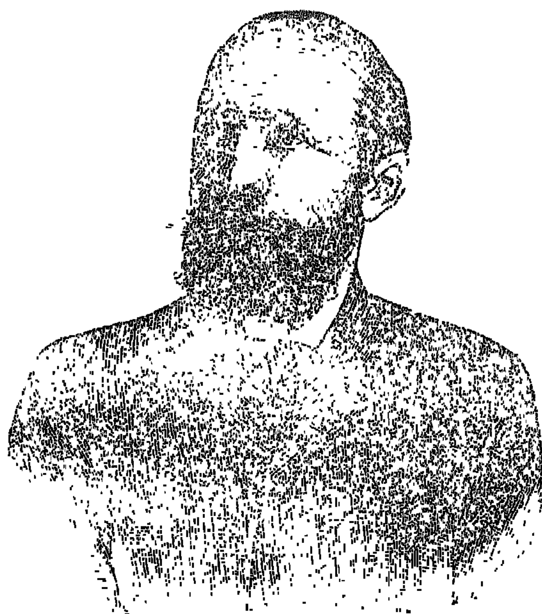
از تحدید این کثافت واز تقریر این خباثت که دم دروازه‌شهری مثل تبریز ودرملتی متدین دین پاك اسلام است، قلم ازتحریر وزبان از تقریر تابه یك‌درجه عاجزاست. هزار سال است این خباثت موروثی‌مسالخ ودکاکین قصابی وترازو وپیش بند ودستهٔ‌ساطوروکلاب‌همزانوی آنها هرروز بکثافت دیروزی وهر سـال بگند پارسـال میفزاید ورجال وطن‌ما درتحدید کریت آب وتفصیل احتیاط ازلوث واجتناب از کثافت وناتمیزی مواعظ حسنه میگویند ومیشنوند . مسلخهای ممالك اجنبی که ما حسب‌التوحید نباید مقلد آنها باشیم نوعی‌ساخته‌شده که شخص بی‌اطلاع‌را ازتمیزی‌وپاکی وتغسیل فرشهای مرمر محوطهٔ مسلخ وسایر سایقه‌های مافوق‌التصـور ایرانی نمی توان حالی کرد، وآنهارا معتقد نمود که این دستگاه وحشت ومنبع تعفن که سـلاخ خانه مکوئیم حتی درمملکت (زولس) هـا نیزما ذون ومعمول ومعتـاد نیست. تاچه رسد بممالك متمدنه که حیـوان را در مسلخ میکشند وبیشتر از دوفرسخ راه بازیر زمین ازراه اراده‌رو سر پوشـیده که گرد نه نشنیند ، ومگس نه بینـد، رویش را باچادرهٔ کتان سـفید پوشیده بدکان قصابی حمل میکنند. ومسلخ را بایك نهر آب میشـویند ومطلقـا بوئی درآن محوطه که از هزار زرع‌تاپنجهزار زرع زمین مربع وابنیهٔ عالیه به تناسب کثرت سـکنهٔ بلاد ساخته شده شنیده نمیشود. کیست‌که منکراین کثافت وطن محبوب ما باشد؟ مگراساس ملیت‌ما العیاذ بالله بکثافت‌وخباثت‌است. که اسـواق شهر های مامزبله،وحمامهای ما گند اب، ومسلخهای‌ماحل بر از ومساجد ما انبارخربزه، واز اینروهرسال‌دریك کوشهٔ شهر یك قبرستان‌مبسوط جدیدی احداث شود . کدام پیره‌زن در وطن ماهمهٔ این معـایب رانمیداند؟بی مبالاتی رجال مامگر میتواند مانع حسیات طبیعی بشود . پس چرادست‌بروی هم گذاشته همتی نمیکنیم وغیرتی نمینمائیم پس چرا میگذاریم بقول میرزا جعفرخان مشـیر الدوله‌مرحوم فرنکیها شریعت مارا بدزدند، اسمش‌را قانون بگذارند، ومعمول دارند، ومجرا نمایند،واز برکت شریعت ماتمدن گردند، وعالم را در کشفیات حقایق بحیرت آورند،وارتقاء باعلا درجهٔ نفاست‌وتمیزی‌نمایند.وآنچه‌از ما دزدیده اند بما بفروشـند،وما مسلمانها به اسم بی مسمی اکتفا نموده درمیان (گل) و (لای) غسـل جمعه بکنیم . عوض اینکه از دزدان ثروت دیانت

مسروقهٔ خود را استرداد نمائیم . از ماهوت آنها عبا بدوزیم، واز تنظیف آنها عمامه به پیچیم . روی کاغذ آنها قران مجید بنویسیم، وباعینك آنها تلاوت نمائیم (رفناد) آنها را قند سفید گفته میل بفرمائیم و (پیه) انها را شمع گچی گفته بسوزانیم واز سوزن گرفته تا کبریت وکفن اموات محتاج فرنگیها بشویم اقلا ذل احتیاج را نفهمیم !!! (وای اگر ازپی امروز بود فردائی) احمد از این فقره خیلی متاثرشد آهی کشید وگفت که این درد بی دوا است . متنفذین ماعمداً میخواهنددین پاك اسلام را منتج جهل وبی نظافتی ودولت ما رابه بی کفایتی وبی باکی معروف نمایند. والا نمیتوان باور نمود که یك مملکت وسیعه و(۲۰) کرور مردم مستعد هر نوع ترقی وتربیت با دیدهٔ بینا وگوش شنوا همهٔ اینها را به بینند، بفهمند، بدانند ولا یعتنا بشمارند، وجزو ترهات پندارند، ومعلوم نشود که بچه امید وارند !! با این مکالمات داعی افسوس ودل گرانی وارد منزل شدیم .

چون دیروز درخانه نبودم مراسلههای هرجا از مکتوب وروزنامه که باپست رسیده بود منتظر مطالعه بودند داخل اطاق شدیم روز نامه علمیه را از سایرین زودتر باز نمودم دیدم صورت (پرافسور برنبغ) را کشیده اند خیلی مشعوف شدم .

احمد گفت آغا این صورت کدام یك از معارف است که به این درجه شمارا مشعوف نمود؟ گفتم صاحب این صورت شخصیست که بانکشاف علاج مرض خناق که سابق از صد نفر هشتاد نفر میمرد وحالا از معالجهٔ اواز صد نفر فقط بیست نفر میمیرد موفق شده، گوئی برحسب یك ارادهٔ مخصوص شرف تحصیل این وسیلهٔ مهمهٔ حفظ الصحهٔ انسانی از مزایای اواخر مائه نوزدهم وطغرای مفاخرت علمای المان ومخصوص این شخص مؤید بوده (برنبغ) که مدتهای مشغول معالجهٔ خناق بود از تجزیه نمودن خون مریضان وخون آنانکه ناخوشی گرفته وصحت یافته بودند بعد از ملاحظات وتجارب بسیار یقین نمود که پس از تولید (باسیل) های مولد سم الخناق دربدن مریض مادهٔ (المنت) که تاکنون باعلم کیمیا نامعلوم وقابل تجزا نیست ودردماء سالم وجود ندارد تولید می شود واگر تولید آن ماده بیشتر از تولید (باسیل) ها یعنی درات ذی نمو ذره بینی باشد آنوقت بدفع واعدام (باسیل) ها استعداد فادزهری بهم میرساند، ومریض را بهبودی

حاصل میشود، باین معنی که از تولید سموم مکروب‌های خناق بقاعدهٔ کیماوی که هنوز بعلما معلوم نیست (استحاله غیر منکشفه) فادزهری تولید میشود که مورث دفع و اعدام سموم خناقیه میگردد. بعد از این الهام بالغه باین خیال



(رسم ۱۱) تصویر پروافسور برنیغ مخترع دوای خناق است

افتاد که اگر از خون خارجی تکثیر وتحصیل این ماده فادزهری ممکن شود وبواسطهٔ تلقیح به ابدان مرضای خناق بکوبند میتوان به استعداد و قوهٔ دفاع ابدان مریضها که بتواند دفع (باتسیل) ورفع ناخوشی‌را نماید برافزود واز این خیال خودبه کونگرهٔ اطبای برلین خبرداد. این بود که بیشتر از اطبای هرمملکت برجستجوی وسیلهٔ تحصیل این ماده بر آمدند ودرخون اکثر حیوانات تجربه‌ها نمودند وبالاخره دوکتور (رو) فرانسوی بعد از زحمات بسیار خون اسب‌را از سایر حیوانات مطابق مقصود دیده وبعد از تجربهای زیاد درخور مطلوب یافت . واز این زحمت بعد از برنیغ نام گرامی خودرا درجریدهٔ خادمان عالم انسانیت ثبت وبا دوام نمود. احمد خیلی بادقت گوش میداد گفت آقا طرح تحصیل فادزهری دوکتور (رو) چه گونه است .

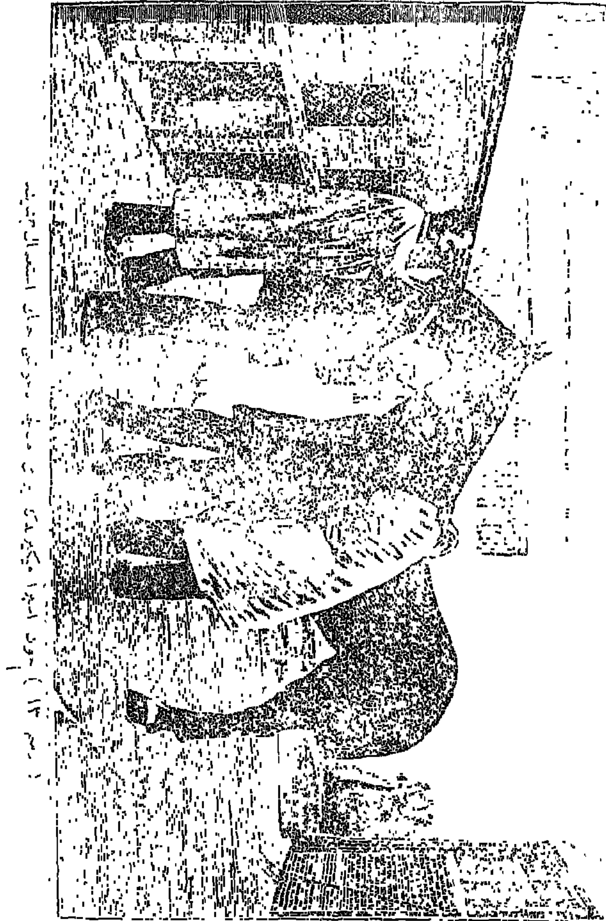
گفتم اول ازگلوی ناخوشهای ذات الخناق (باسیل)ها یعنی ذرات ذی تومرض را
که درپردههای خاکستری نموده میشود جمع میکنند آنهارا از سه هفته تایکماه



(رسم ۱۲) دکتور (رو) فرانسوی

درحمامی که ببخار گرم میشود ومستصبا سی ودفت درجه حرارت دارد،
درظرف سرگشادهٔ که تصادف هوارا مانع نشود درمیان یکنوع مایع مخصوص
(شولوچنی بولبون) که مادهٔ تأثری یافلیهداشی دارد نگهمیدارند وپرورش میدهند
بعد از آن اورا بواسطهٔ سوزکش مخصوص (فانر) صاف میکنند مایع شفافی
حاصل میشود بهشیشهٔ تمیز ریخته درجای تاریک معتدل الهوا حفظ میکنند .
وهمان سم الخناق قاتل است. هروقت خواسته باشند قدری دردفعهٔ اول ودویم
(یود) که سمیت اورا ضعیف نماید مخلوط نموده بواسطهٔ اسباب تلقیح ببازوی
اسب جوان وقوی وسالم بقدر ربع سانتیم مکعب داخل میکنند ومتدرجاً
میافزایند بعد از هشتاد روز جسد اسب چنان معتاد این سم قاتل میشود که
روز هشتادم دویست وپنجاه سانتیم این زهر خالص را زیر جلد اسب داخل
میکنند واصلا اثری از بد حالی یاعلامت تب دراسب مشهود نمی شود. دراین

صورت معلوم است که خون اسب چه قدر مادهٔ فادزهری تولید نموده که‌ازاین قدر زهر تأثیری دروی نمودارنشد . بعد از خون آن همان اسب‌را بقدر



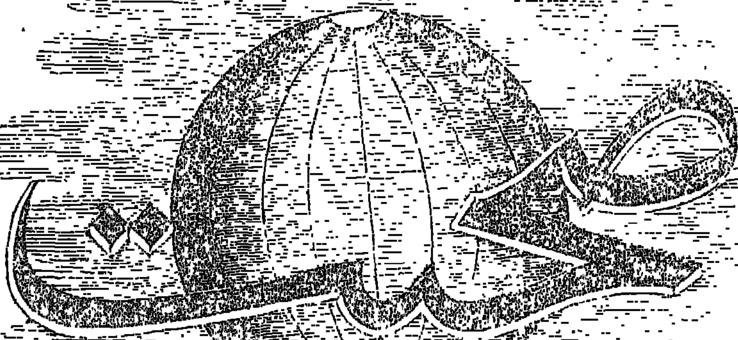
کفاف میگیرند وبواسطهٔ تدابیر طبیه‌ماءالجنین (سیورکه) یاسفیده خون‌را تجزا مینمایند ونگهدارند وهنگام لزوم به ابدان مرضای‌ذات‌الخناق میکوبند مریض‌را تقویت‌دماغ می‌افزاید وبهبودی یابد وچه گونه که گفتم از صد نفر مریض‌بیست نفر منتها آنهم بیشتر بواسطهٔ سایر امراض که ناخوش ذات‌الخناق دارد میمیرد وهشتاد نفر سالم می‌ماند .

احمد گفت اقا از این قرار همه امراض (مکروب) مخصوص دارند که از تولید آنها مزاج از اعتدال منحرف میشود. گفتم بارها بتو گفته ام که بند



(رسم ١٤) قادزهرکه از خون اسب تجزا نموده اند بطفل مریض خناق میکوبند

از مدتی ابنای بشر به اطبا محتاج میشوند ولی بدوا محتاج نمی شوند زیرا که مکروب هر مرض را که از تولید سموم آنها بدن از اعتدال میگردد قادزهرهمان ناخوشی خواهند نمود . صحبت را در اینجا ختم نمودم احمد باللهٔ خود رفت بمکتب من نیز مشغول سر کشی امور محولهٔ خود گردیدم .



عیادت مریض . مکتوب ایرانی داخلی . امتحانات فشار هوا . شرح مختصر قوای جذب ودفع . امتحان ثقل اجساد . زمان محدود است وبرنگردد . مسافت دور وسعت کره ارض . معنی ساعت . امتحانات انکسار . معنی ووسعت روش رمطر درانسه . قله خلاص کوه .

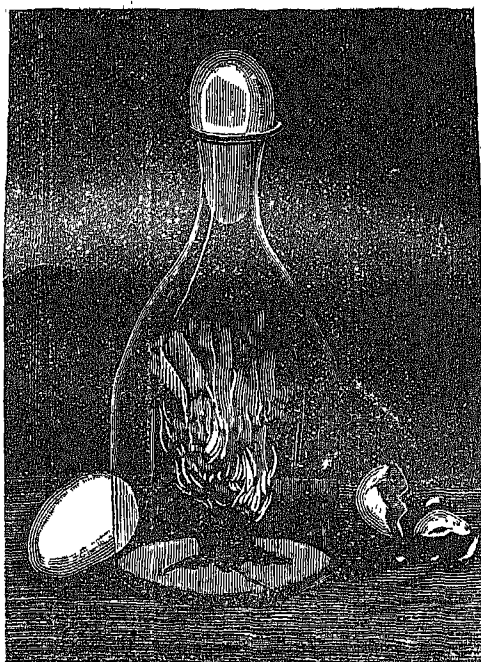
امروز رفتم بعیادت آقا میرزا عبدالله خسرو شاهی که از نجبای ایران وهمسایهٔ ماست ازورود من بسیارخوشحال شد . مدتی است بیچاره بستری است صورتاً به آدم تندرست می‌ماند میخورد،ومیخوابد، میگفت ضعف روز بروز برمن مستولی‌میشود، دیگر قدرت قیام وراه رفتن‌را ندارم . از اطبای موروثی‌ما شکایت می‌نمود که نه علم تشریح میدانند ونه تشخیص مرض میتوانند فضیلت آنها فقط اسم بی مسمای حکمت اجدادی است . هرروز مرا اطمینان دادند وبالاخره ازپای درآوردند . به اطبای حاذق انکلیس وروس رجوع نمودم آنها متفق الکلمه میگویند که مرض از معالجه گذشته ومؤدی نتیجهٔ وخیمه است. فقط دست‌امیدم بدامن رجال الغیب واوتاد واقطاب است‌که مرا از این مرض مهلك شفا‌بدهند ، دلم بحالت این شخص بسوخت بسیار متاثرشدم ودلداری‌دادم بصحت او دعانمودم. یاددارم‌که درهفده وهجده سالگی چه جوان خوش سیما وقوی‌ومقبول واسب تاز وصیداند از بود استعدادفوق‌العادهٔاورا ازاتفاقات‌نادرهٔ عالم‌خلقت میشمردند، خداوند همه نعمات خودرا ازقوت‌وثروت وعلم بهاوعطا فرموده‌بود.اگر ایام جوانی خودراصرف لهویات وبولهوسی نمی نمود،ونصایح مشفقان خودرامیشنود، یکی‌از اکابر عصر خود میتوانست بشود . متملقین بی انصاف هرگاه شخص صادقی بروی

تقرب میجست همدست شده چندین موانع بروی میتراشیدند. وبرای نفع شخصی خودشان که یکی بتواند یك مزرعه ودیگری یك باغ سیمی یك ده از او اجاره نماید، جوان بی تجربه‌را هرروز بطوری وهرگاهی بوضعی میفریفتند. بالاخره راه اصدقارا به نزد او بستند. واین طورشیشهٔ حیاتشرا که مدتی باز میتوانست عمر نماید شکستند. حالا مشرف موت ودم واپسین اوست. ازغفلت درمعالجهٔ خود خیلی نادم است گریه نمود میگفت اگر صحت یافتم میدانم چه طوز حفظ بدن‌را بکنم .ولی هیچ کس با افسوس وگریه وتضرع گم کردهٔ خودرا پیدا نموده . بعضی وصایای مخفی من نمود که بذکر آنها مأذون نیستم . میگفت این ضعف وناخوشی نگذاشت وارسی بکنم، مستاجرین بی انصاف املاك مراویران نمودند، نصف رعایا متفرق شدند، همینکه هرچه از پدرم مانده بود سربسته نگهداشتم وبرای اطفال چهل پنجاه تومان پول نقد هرطور بود جمع نموده ام،اما نمیدانم بعد از من چگونه زنده گی میکنند . گفتم حمد خدارا پسران شما همه عاقل وکاردان هستند. گفت نه، درمیان ایشان صفا نیست میترسم همسایه‌هامیان وراث من تفرقه بیندازند، وفتنهٔ حادث کنند ومستملکات آنهارا بازور یاپول ازدست آنها بگیرند . هنده خاتون وعثمان آقای کرد چندان حریص ضبط املاك دیگران نیستند. این رستم سلطان بی دین چند دفعه دوسه مزرعهٔ خوب مرا که مجاور املاك اوست از من خواست بخرد نفروختم شنیدم درجایی گفته بود بعد از اواز پسرش میخرم وگرنه نوکرهارا میفرستم ضبط میکنند. گفتم یعنی چه ما حاکم شرع داریم مگر مستملکات دیگری‌را میتوان غصب نمود؟ مگر نماز نمی خواند چه حق دارد این جرئت‌را بکند. گفت چه میفرمایید !! حالا همه حقوق دردرشتی مشت است وکثرت معاون. این رسم خان مگر فراموش نموده ابدی عذر وبهانه همه املاك تیمور آقا ونصف املاك همین عثمان آقای کرد ومیرزا منو چهرو سرخای بك‌را ضبط نموده. حالا نصف دنیارا مالك شده خرسك باز نعرهٔ هل من مزید میکشد . گفتم صحیح است حالا سایر همسایها به این نوع اعتساف او تمکین نمیکنند البته میدانند که یکروز چنین برای آنها نیز هست گفت نه نه نگویید عثمان آقارا وجود حساب نمیکنند . هنده خانم‌را همیشه حق السکوت داده من دومزرعهٔ خوب بزرك مجاور املاك هنده خانم دارم که

خودش بارها از من خواسته‌نفروخته‌ام‌ا گر آنهارا رستم سلطان به اووا گذارد
آنوقت خط ضبطیات آنها مساوی میشود وکار پسران من سخت‌ضایع گردد.
دراین بین اطبای فرنگی که برای مشاوره دعوت‌شده بودند وارد شدند من
بر خواستم به اطاق دیگر رفتم بعد از ده دقیقه بیرون آمدند حکیم (وژمیول)
که خیلی حاذق است اعتقادش این بود که خون بدن اویکجا تمام شده،
باتلقیح تحت‌الجلد قطرات مقوی‌وداخل‌نمودن خون تازه به بدن اواین مریض
صعب العلاج‌را از مرك ناگهانی امکان تداوا نیست (لنجان) صاحب میگفت
که خون بدن اوهست اما کم است وبسیار مغشوش بادواهای مبهی ومصفی‌خون
احتمال بهبودی نمی‌رود. مسیو (کانوت) میگفت‌از آماس بدن‌اواستسقای‌صفراوی
دارد باید علی‌الحساب اورا از شرب شربت طلامنع نمود، ودوران خون بدن
اورا به حالت اعتدال آورد.دراین صورت یحتمل‌چند روزی بماند معلوم است
از نتیجهٔ تقریرات اطبا مرك اویقین وخود مریض درشرف موت است .
اطبا رفتند من باهزار پریشانی بخانه برگشتم داخل شدم دیدم احمد از مکتب
آمده درجای من نشسته کتاب میخواند،روی‌میز کتابت مکتوبی دیدم برداشته
باز کرده خواندم ، وپاره نموده میان کاغذ جات بی‌مصرف انداختم . احمد
گفت آقا چراغیظ نمودی شما همیشه میگویید.حالت غیظ عقلا جنونی موقتی
آنها است.گفتم نور چشم من راستست غیظ یعنی دیوانه‌گی،غضب یعنی بهایمی
هرکس غیظ خودرا نخورد مالك خود نیست، وهرکس مالك خود نیست
انسانیت او در خطر است . این مکتوب یك نفر ایرانی منافق‌است که تبعهٔ
خارجه‌شده ومرابغیظ آورد،ازمن‌عذر میخواهد که اورا حرکت ویس قونسول
ایران به این امر شنیع وادار نموده . سلّمنا که‌این مامورین جزؤ بی‌استثنا
درممالك قفقاز روسیه بجز هتك احترام غربای ایران که بااستعداد خودشان
درممالك اجنبی سالها زحمت کشیده تحصیل نموده اند،وشرارت‌وفروختن صد
یاهزار صفحه کاغذ دارای مهر دولتی منطبعهٔ خودرا به اسم تذکرهٔ ماتی‌یاوساطت
تحصیل شئونات برای‌اجانب،ومباشری‌انواع‌فضایح‌وقبایح‌به‌حفظ‌حقوق‌تبعهٔ‌دولت
متبوعهٔ خود ذرهٔ اعتنا وقدرت نفوذندارند.ولی‌محبت وطن را بااین و قایع سینهٔ
استمراری غم‌فزا نمی توان‌معاوضه‌نمود . وناخلفی یك‌یا چندپسررا وسیلهٔ رنجش

وروگردانی از مادری که مارا در آغوش خود پرورده نمی توان ساخت .
معلوم است که از مصادر سقیمه مشتقات صحیحه حاصل نمی شود .
بمن مینویسد، چرا به او قهر نموده‌ام، مکتوبات اورا جواب نمیدهم، وحال آنکه‌ردجواب مکتوب چون‌ردجواب‌سلام واجب‌است. اومگر درتغییر تبعیت خود از دین اسلام نعوذ بالله تبرّا نموده ؟؟ این منافق نمیداند که باعقاید باطنی هیچ کس کارنداریم. زهی دیوانه گی‌است‌که شخص در اعمال روحانیهٔ دیگران تصرف نمایدوعقایدمردم‌را مقیاس وظایف‌مسئول‌عنه‌اعمال جسمانی وتمدن آنها بداند، بیشتراز موحدین هزار بت در آستین دارد . هر چه خواهی باش ما باعقیدهٔ توچه‌کار داریم انکه کفر دین راجع به اوست (گر جملهٔ کاینات کافر گردد) (بردامن کبر یاش نه نشیند گرد) کفر علی تو که راجع بمن وابنای وطن من است انفکاك توازعضویت هیئت جامعهٔ ملت ایران است . که جسد کلیهٔ وطن‌راجروح ساختی واز من وسایرین فصل نمودی که دیگر هیچ‌مرد غیرت مند ووطن دوست وصل ترا طالب نباشد .
در این بین‌اسدوماهرخ وزینب‌واردشدنداحمدبی‌اختیار باستقبال‌دوستان خود بر جست با گوشهٔ‌چشم نگاه می‌نمودم دیدم اشعهٔ‌شعف‌باطنی‌اطفال‌اززیر پرده‌های آنیت‌خارج حیطهٔ تحریر سیارات صور لطیف آنها که از ضوء آفتاب صلبیت هیولای ایشان تافته بهمدیگر چنان نور پاش‌است‌که‌درسطح مدار مقابله وتربیع همدیگر زوایای‌تقاطع و انحراف تشکیل نمی نماید . عجب عالم محیط همه برکات زنده گی وخوش بختیهای خلقت است . نفساً آزاد یعنی غیر مکلف، شخصاً پارسا یعنی بی گناه، حالتاً صلح وسلم یعنی از همه میگذرد وفراموش‌میکند . طبعاً قانع یعنی هر چه میدهی می پسندد واکتفا مینماید . گاهی چند نفر از آنها که دریك جا جمع شوند ودست لطیف یکی بکمر یادوش دیگری مثل‌هاله بدورقمر مینماید.واز اسرار مخفی خود بهم چسبیده سخن به نجوا گویند، به‌نظر چنان بر آید که ملایك راه‌عرش میپویند، وآفریدگار خودرا تسبیح میگویند .
قدری با هم رازو نیاز نمودند . احمد گفت اگر آقا اذن بدهد نشان میدهم گفتم اگر عمل مأذون است هر چه میخواهی نما . احمد رفت یك تنك‌بلور خشك خالی آورد گذاشت روی میز . یك دانه‌تخم مرغ پختهٔ پوست کنده را

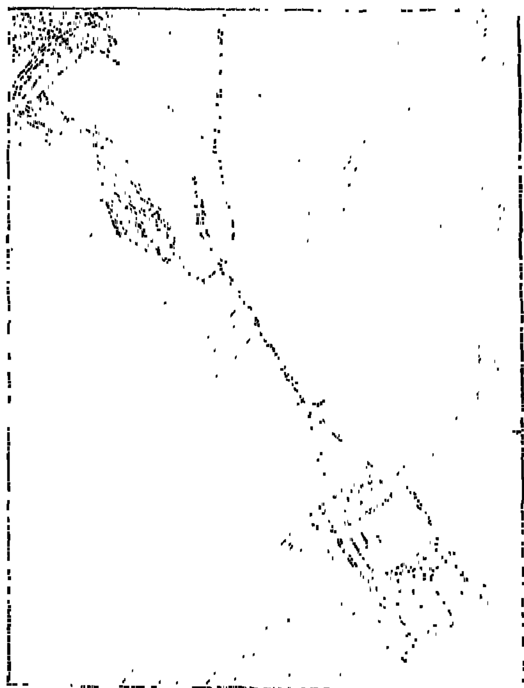
نیز گذاشت نزد تنک بعد کاغذ کتابت خشـك را بقدر دو انگشت بریده سر شرا سوخته انداخته میان تنك کاغذ مشتعل شد فورا تخم‌را گذاشت بدهن تنك تخم خود بخود آهسته باریك شده وبعد از یك ثانیه میان تنك افتاد . وصدائی مثل اینکه مشت پرزوری به طبل بزنی شنیده شـد . اطفال بهای هوی بر خواستند دست میزدند تحسین میکردند وتکرار عمل را مطالبه مینمودند.



(رسم ۱۵)

احمد گفت از تکرار این بگذرید زیرا که تخم مرغ پخته حاضر نیست . آشپزما بیشتر از یکبار ماذون استماع فرمایشات ما نیست، من بشما امتحان دیگر نشان میدهم . احمد رفت از خانهٔ خود چار لنگه که از چوب نازك درست نموده میانش‌را استکانی قایم کرده وتا نصف آب ریخته بود همان طورکه در شـکل ( ) نشان داده شـد آورد بورود تا گفت متوجه باشـید . اسـتکانرا بنا کرد به گردانیدن دور سر خود استکان هنگام حرکت معلق میشـد ویك قطره آب نمی ریخت، تعجب اطفال سرحد نداشت من ازحالت احمد که مثـل معلمین

بزرك در اوطاق امتحان مسئلهٔ حوادث را شرح وبا امتحانات فیزیکی بطلاب محسوس مینماید، دست ازکار کشیدم مشغول تماشا ومشعوف حرکات این طفل مستعد شدم. احمد گفت غوغا نکنید عوض وجد وجست وخیز دقت نمایید ودریابید که همهٔ حوادث درتحت قوانین خلقت مضبوط است. اگرما آنهارا تعلیم



(رسم ١٦)

بگیریم آنوقت میدانیم که در عالم مایهٔ تعجب چیزی نیست هر چه هست همان است وبوده است وخواهد بود، حالا بشما امتحان دیگر نشان میدهم احمد گلاس بلور که همیشه برای امتحان تعادل خود حاضر دارد در آورد، در ته گلاس تختهٔ میان سوراخی راکه به نقیهٔ او تراشهٔ چوبی مثل چوب کبریت فرنگی فرو برده بود چنان قایم نمود که وقت سر ازیر نمودن نیفتد. بعد کاسهٔ آبرا گذاشت سر میز تراشهٔ ته گلاس را کبریت کشید ومشتعل ساخت آهسته سرازیر نموده بسطح آب کاسه طوری محاذی نمود که لبهای گلاس بقدر نیم جوازهر

طرف به آب فرورفتند یکدفعه دیدیم که آب خود بخود بر جسب ونصف میان گلاس‌را پر نمود .

اطفال بدانشمندی احمدتعجب‌می نمودندو آفرین میگفتند . ازاحمد پرسیدم که اساس وقانون این سه امتحان تومیدانی چیست؟ گفت میخواستم نشان بدهم که درهمه جا (اتمسفر) یعنی هوای محیط ما است که بهمه اجساد فشار میدهد .... درامتحان اول من از سوختن کاغذ هوای میان تنك (۲۱) بار ازهوای



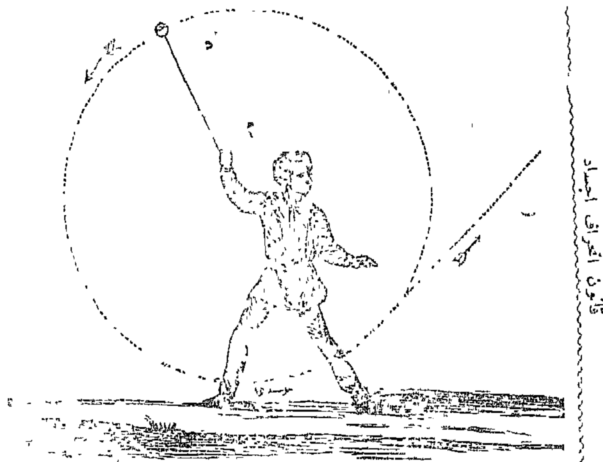
(رسم ۱۷)

خارج رقیق یعنی‌سبك گردید، از آن جهة هوای خارج تخم را فشرده داخل

[حاشیه] این عمل تردستی لازم دارد . اگر شعله تارسیدن گلاس بسطح آب خاموش شود عمل ضایع گردد . اورا بطور سهل میتوان درست نمود . کاغذ مقوارا باندازه دو هزاری مدور بریده میان اوشمعچه مومبه‌طول‌این خط (ـــ)چسبانیده وروی‌آب‌کاسه‌میگذاری وشمعچه‌را گوگرد کشیده میسوزانی بعد استکان خالی‌را سرازیر میکنی‌که از هرطرف لبهای اوبه آب بخورد فوراً شمعچه خاموش میشود وآب بلندشده میان استکان‌را پرنماید. امتحان دیگر اگر استکارا از آب پرنمائی وباندازهٔ بزرگی‌دهن‌اوکاغذ سفیدبریده اول‌بادست چنان بفشاری که‌دهن استکانرا قایم بگیرد بعد دست خودرا کشیده‌بادست دیگر استکانرا معلق بکنی‌یك‌قطره‌آب‌نریزد.

تنك نمود، وصدا که شنیدیم از زور جریان هوا بود که پشت سر تخم داخل تنك شد مثل اینکه کوزهٔ حلق تنك در وقت پرکردن از حوض غلغل مینماید ، یعنی بقدر دخول آب هوای میان کوزه خارج میشود وصدا میکند . امتحان دویم من نیز مبنی برفشار هوا است استکان را دور سر خود که میگرداندم هوا آبرا به ته استکان فشار میداد ونمیگذاشت بریزد. امتحان سیم نیز همین قانون فشار هوا را مینماید، از سوختن کاغذ هوای میان گلاس رقیق شده ، هوای خارج سطح آب کاسه را فشرده و آب رامیان گلاس بالا برد . گفتم مرحبا باین بیانات ساده که اثبات حقایق کلیه را مینماید. اینها از برکت زحمات (غاستوندسین) از دانشندان فرانسوی است که بااین ادلهٔ ساده علوم معضله را دست رس اطفال نموده . امتحان اول وسیم توضیح است فشار هوا را واضح مینماید اما امتحان دویم که آب ازمیان استکان دروقت معلق بودن چرانمی ریزد دخل بفشار هوا ندارد . غلیان فروشهای ایران منقل های آتشین خود شان را همان طور بدور سر خود میگردانند ومعلق میکنند یك شراره نیفتد. این را درست نفهمیدهٔ اول باید بدانی که همهٔ اجساد دارای سه قوه خلق شده . یکی را قوهٔ ترصد اجساد بمرکز گویند (جذب) دویمی را قوهٔ انحراف اجساد از مرکز گویند (دفع) سیمی را قوه حفظ حالت حالیهٔ اجساد گویند (اینرسه) دراینجا مثل بسیار سهل و سادهٔ که بارها دیدهٔ میگویم وبسهو خود درباب نریختن آب استکان معلق یا آتش منقل متنبه میشوی،هرگاه سنك کوچك را ریسمان نازك ببندی وبدور سر خود بگردانی دردور سر توخط گردش سنك دایرهٔ تشکیل میکند که وجود تومرکز آن دایره است، رفته رفته سنك قوه پیدا میکند ومیخواهد از دست تورها گردد وبسوی دیگر پرت شود آنوقت تو نیز بقوهٔ خود مغزایی وسنك را ازپرت شدن ودور افتادن مانع میشوی اگر ریسمان پاره شد یاعمداً از دست گذاشتی می بینی که سنك مسافتی را طی نموده به کنار افتاد یعنی بتونخورد وزیر پای تونیفتاد از این مثل وجود هر سه قوه را بطور وضوح میتوان حالی شد. انکه سنك میخواست بگریزد قوهٔ انحراف اجساد ازمرکز بود، وآنچه توممانعت میکردی ترصد اجساد بمرکز بود ، اینکه سنك بعد از پرت شدن نیز مسافتی بهمان شدت طی نمود قوهٔ حفظ نمودن حالت حالیهٔ اجساد بود .

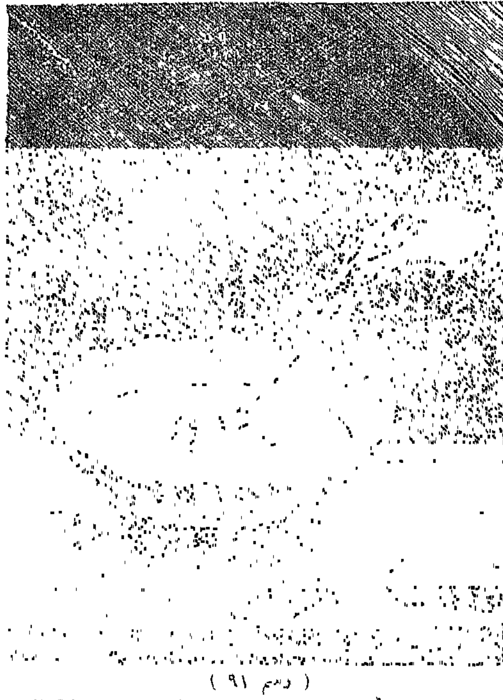
پس هنگام معلق نمودن استکان وسبب نریختن آب همان قوهٔ انحراف اجساد از مرکز بود که آب بالطبع عوض اینکه بریزد به ته استکان میگریخت و اگر میتوانست ته



(رسم ۱۸) حرف (د) دایره‌ایست که از گردیدن سنگ بدور سر تشکیل میشود حرف (ب) خطی که سنگ می خواهد بدانسو برود حرف (م) مرکز این دایره است سر پیکانها علامت خط حرکت سنگ است .

استکان را شکسته و بدر میرفت پس این سه قوه اساس ادارهٔ همهٔ عوالم لایعد ولایحصی است. که از آن جمله خانوادهٔ شمسیه آسمان ماست واورا ادارهٔ شمسیه نیز گویند احمد گفت آقا خانوادهٔ شمسیهٔ آسمان ما که میگویید مگر غیر از این شمس وآسمان دیگر نیزهست . گفتم قدحی که آب ریختهٔ نزدیك من بیاور تامن اول جذب اجساد رابتو محسوس نمایم بعد جواب ترابگویم . احمد قدح را نزدیك آورد، دوگوی چوبی یکی بقدر فندق ودیگری کوچك تراراوکه حاضر داشتم بیرون آوردم آهسته بنوعی که آب حرکت نکند هردورا ازهم بفاصله که گوی کوچك درخط نفوذ گوی بزرك واقع شود گذاشتم بسطح آب، احمد میخواست نزدیك بیاید گفتم از دور تماشا بکن تانفس توآبرا متحرك نماید بعداز این ترتیب گوی کوچك بسوی گوی بزرك بحرکت آمد وتانزدیك رسید

باشدت تمام بگوی بزرك پیوست (شکل ۱۹) بعد گوی بزرك را بیرون آورده میل جوراب رافرو برده طوری از بالامحاذی گوی کوچك که درآب است گرفتم که نه بهآب ونه بگوی میخورد دست خودرا حرکت دادم گوی کوچك بهر طرف دست من گوی بزرك را حرکت میداد میل مینمود (حاشیه)



(رسم ۹۱)

معلوم است احمد از این امتحانات ساده وصریح جذب اجساد را معتقد شد . گفتم حالا جواب سوال خود را بشنو. بلی غیر از آسمان ما آسمانهای بسیار وشمس هاهزار وهزار است کهاز آنجمله شمس ماباکواکب سیارات خودکه (عطارد) و (زهره) و(زمین) و(مشتری) و(زحل) و (اورانوس) و (نپتون)

[حاشیه]در این امتحان باید خط نفوذ را پیدا نمود وکرنهدیوارهٔ کاسهچون بالنسبهبزرك وار. آثروجذبش بیشتراستهردورا کشیده بکنار می چسباند درهمهٔ این امتحانات باید معتاد شد وجیردستی وذکاوت مخصوص نیز لازم است که از این عملیات ساده گردش افلاك برایهرکس محسوس گردد ودریابد که چه طور قمربدور زمین میگردد وزمین بدور آفتاب میگردد آفتاب نیز با سیارات خودش بدور شمس مرکز شموس ومرکز شموس باهمهٔ سیارات خود بدور مرکز حقیقی عالم میگردند

است ، دریك قسمت جوّ یعنی فضای وسیع دارای بُعد لایتناهی که مملو از (پثی) یاروح استحالهٔ کبیره وخالی ازجهات اربعه وپست وبلندی است متمکن وسیار هستند شمس ازهمه بزرگتردرنقطهٔاحتراق سطح مدار آنها واقع شده وسایر کواکب که آنها راسبعهٔ سیاره گویند هریك باختلاف مسافت در مدار مخصوص خود بدور آفتاب میگردد. وغیر از اینها در میان مدار مریخ ومشتری آنچه تاکنون کشف شده سیصد سیارهٔ کوچك است که معظم آنها (سیرر) (پالاد) (یونون) (وست) میباشد (هیچ کدام ازاینها وبعضی ازاقمارکه درذیل گفته میشود بهم چنین از سیاره های بزرك نپتون را بی دور بین نمیتوان دید) همهٔ اینها بایست ویك قمرکه یکی در بان زمین ودو میر غضب (مریخ) . وچهار فراش خلوت (مشتری) وهشت نوکر بی مواجب(زحل) وشش جزو جلال (اورانوس) ویك غلام بچهٔ (نپتون) است داخل خانوادهٔ شمسیهٔ ماهستند وبدور آفتاب میگردند. هرگاه قوهٔ جذب آفتاب نباشد سیارات که بدوراومیگردند هر یك بامیل خود درمیان فضا پرا گنده ومتفرق میشوند.واگردفع سیارات نمیشد، آفتاب آنهارا کشیده در منقل خودسوخته ونابود مینمود . احمد گفت آقاپس این همه کواکب که در آسمان دیده میشود بدور آفتاب نمی گردد . گفتم کواکب آنچه باچشم طبیعی دیده میشود شش هزار شمرده‌اند . و آنچه بواسطهٔ (تلسکوب) یعنی دور نمای نجومی دیده میشودهزار کرور است . آنهارا ثوابت گویند ، یعنی غیر متحرك . فی الواقع آنها نیز در آسمان خود شموس هستند که هر کدام سیارات واقمار مخصوص دارند وحرکات بطیئه وسریعه مثل سیارات خانوادهٔ شمسیهٔ مامیکنند ولی از بعد مسافت که تحدید اوورای فهم قاصر ما است بنظر غیرمتحرك می‌نمایند . وچنان پنداریم که آنها را برین گنبد مقرنس که آسمانش میگوییم دوخته اند یابامیخ قایم نموده‌اند. وبعد آنها را از همدیگر تشخیص نمیدهیم، چه گونه که هر وقت ازدور بشهری نگاه کنیم همهٔ ابنیه وعمارات اوبچشم ماچون یك رشتهٔ سواد ممتدی میآید فاصلهٔ آنها را نمی توانیم تشخیص بدهیم . اما میدانیم که از همدیگر در مسافتی واقع شده‌اند همین طوراست کوچك نمودن کواکب که به نظر مااز فندق یا گردوی منور بیشتر نیستند . حال انکه اکثر آنها جندین بار از زمین مابزرك‌تراست .

آفتاب که بماچون بشقاب طلایی می نماید یك ملیون وچهار صدوچهار هزار ونودبار اززمین ما بزرك تراست. قمر که بما مثل بشقاب نقره مرئی است وخیال میکنیم که اگر از افتاب بزرك نباشد کوچك هم نباید شود از زمین ما چهل ونه بار کوچکتر است همینکه قمر بزمین بسیار نزدیك وآفتاب بسیار دور است، بهمین واسطه قطر انها بما یکسان مینمایند . احمد گفت آقا زمین ما میگردد؟ گفتم بلی زمین ما یکی از ان کواکب است که درفوق ذکر آنهارا مینمودیم ودو حرکت دارد یکی در بیست وچهار ساعت بدور محور خود ویکی در سیصد وشصت وپنج روز بدور کرهٔ آفتاب. احمد گفت پس ماهم باید با زمین بگردیم حالا که مانشسته ایم وصحبت میکنیم جه طور میگردیم؟ گفتم آنچه در اطراف شخص متحرك است هرگاه تغییر نیابد هرگز حرکت خود را نمی فهمد هر وقت از شهر بیرون رفته بسوی دهی روانه میشوی می بینی که درعرض راه ازدرخت وعمارت وپل وردوخانه هرچه هست کم کم بتو نزدیك میشود، بعد به مقابل هر یك از آنها میرسی ومیگذری آنها عقب میمانند وهکذا میدانی که توحرکت میکنی اگر آنها که دراول قدم دورتو بودند تغییر نیابد چه طور میتوانی حرکت خود را بدانی این رادر راه آهن میان «ترن» نشسته بهتر مبشود دریافت نمود. اگر باطراف نگاه نکنی وچرخها تراتکان جزئی ندهند هرگز رفتن خود درا احساس نمی نمایی پس زمین ما که هیچ تکان ندارد وباهمهٔ اجساد سطحی خود ازدریا وهوا وکوه وعمارات وسکنه حرکت میکند ما از کجا حرکت خود مارا خواهیم فهمید .

احمد گفت آقاتما گفتید بعد خالی ازجهات اربعه وپست وبلند یست حالا که ما ایستاده ایم جهات سته داریم چپ وراست پس وپیش بالا وپایین این رانفهمیدم که بی این جهات محسوس ما درعالم چه گونه نقطهٔ موجود باشد؟ گفتم همین حا که ایستادهٔ برحسب تمین توجهات سته موجود است خودت را معدوم بدان همان جهات هم باتو معدوم میشوند زیرا که درفطرت جهات وزمان ومکان وابتدا وانتها نباشد همهٔ آنها دروجود موجودات است. توهستی بهر سو نگاه کنی یك جهت تواست، شب را سحر میکنی جند ساعت برای توگذشت وزمان تواست، درجائی مقیم هستی مکان تواست، کوه از سطح زمین بر جسته بلندی است، نقطهٔ دیگر بالنسبه پایین است، پستی است پس اگر کوه نباشد بلندی نیست واگر بلندی نیست پستی کجا است؟ تو بنا کردی ابتداست، توتمام کردی انتها است .

احمد گفت آقا آسمان چرا مثل گنبد مدور مینماید؟ گفتم اینکه تو می‌بینی آسمان نیست هوای محیط کرهٔ زمین ما است چون زمین ما مدور است لفافهٔ شفافی که اورا پیچیده وهوای محیطاواست ار همهٔ نقاط خودکه منتهای سرحد بصرماست خطوط اشعهٔ خودرا بچشم ما بالسویه میرساند باین واسطه بالطبع باید مدور نمایدوازاطراف چنان‌مرئی می‌شود که‌گویی بزمین‌وصل شده که همان دایره افق نظری ما است . وگرنه آسمان که فضای مسبوق الذکر است مسافتی است مسطح ونازیك .

احمد گفت دلیل کروی‌بودن زمین چیست حال آنکه جز سلسلهٔ جبال زمین در هرجا مسطح وهموار است . گفتم متقدمین از همین غفلت زمین‌را سطح بسیار وسیعی می‌پنداشتندکه ازهر طرف منتهی بدرهٔ عمیق است هرکس‌بیفتد بجهنم میرود ومسافت اوینی سطح زمین‌را از مغرب بمشرق بیشتر از شمال بجنوب میدانستند، یعنی ازمغرب بمشرق طول واز شمال بجنوب عرض میگفتند. حالاهم بتقلید متقدمین ازشرق بغرب طول واز شمال بجنوب عرض میگویند ۰اول (فیثاغورث) که از معارف حکمای قدیم است . وبعضی شاگردان اوبه کرویت‌زمین قایل شدند اما دلیلی مسکت نتوانستند اقامه نمایند رای‌خودرا انتشار ندادند بعد (بطلمیوس) که از سلاطین مصر بود (دویست وهشتاد وپنج سال) قبل از میلاد کرویت زمین‌را معتقدشد رسمی ترتیب داده عقیدهٔ خودرا منتشر نمود وزمین‌را مرکز وساکن وسایر کواکب‌را باشمس وقمربدورزمین سائر می‌پنداشت بعد از فوت‌اومدتها عقیدهٔ اومعمول به‌علمای اعصار سالفه بود .

بعد از سفر (کولمب) درسال (١٤٩٢) بکشف امریکا وبرگشتن رفقای دریانورد معروف پور تاغالی درسال (١٥١٩) (فریدیناندما غلان) بهمان نقطه که روبمغرب روانه شده بودند از طرف مشرق کرویت زمین ثابت گردید . حالا بکرویت زمین ادلهٔ بسیار داریم . اول سایهٔ که زمین هنگام

اگر این هوای محیط ما نبود روزها نیز میتوانستیم مثل شبها در آسمان کواکب‌را به بینیم چون روزها آفتاب زمین مارا روشن میکند وهوای‌شفاف ما نیز روشن میشود ومانع دیدن کواکب میگردد مگر اینکه از ته چاه عمیق که روشنی هوا مانع مد بصرما نمی شود روزها نیز میتوان کواکب‌را دید .

خسوف بروی قرص ماه نیز دایره‌وار است ، هرگاه زمین مدور نبود سایهٔ او مدور نمی افتاد . دویم دریا نوردان که الآن با کشتیهای بحار دور کرهٔ زمین را میگردند ازیك نقطه رو بغرب حرکت نموده واز طرف مشرق بهمان نقطه برمیگردند یابر عکس رو به شرق حرکت وازسوی غرب بهمان جابر میگردند . معلوم است هرگاه زمین مدور نبود این مسافرت محال بود . سیم هروقت کشتی ازدریا بساحل نزدیك میشود اول قلل جبال بعد اراضی مرتفعه وبعد عمارات عالیه وسواد شهر وساحل نمودار گردد . ودر وقت سفر نیز تا از ساحل روانه شدند اول سواد وعمارات عالیه وبعد اراضی مرتفعه وبعد قلل جبال از چشم کشتی نشینان پوشیده میشود . اگر زمین ما مدور نبود وسطح آب دریا درهمه جا هموار می‌بود این ترتیبات نظری معلوم نمی شد پس البته دراین صورت میان ناظر ومنظور بر آمدهٔ نقاط متفاوتهٔ کروی هست که درطی یك نقطه مرئی بنقطهٔ دویم وسیم میرسد ومتدرجا بانقطهٔ مأموله دیده میشود . هرگاه مابه (بالون) نشسته صعود نماییم یابقلهٔ کوهی بر آییم اگر هوا بی ابر وصاف است دوازده فرسخ را دراطراف خود میتوانیم به بینیم اما درپایین نصف این مسافت را نمی بنیم زیرا که بر آمدگی اراضی مانع نظر ما میشود نه پست بلندی . پس ازهر نقطهٔ زمین که واقع شویم همین بر آمدگی هم درپیش وهم درپشت سرماهست — چرا ؟ بجهت اینکه زمین ماکرویست . بعد از همهٔ این دلایل اگر قدری تأمل بکنی از آنچه هرروز می بینی بهتر کرویت زمین را دریابی . آفتاب هنگام طلوع اول طبقهٔ هوای محیط وبعد قلل جبال وبعد بلندیها وبعد سطح امکنه را منور میکند ، ودروقت غروب برعکس . پس اگر زمین ما کروی نبود وبر آمدگی نداشت آفتاب بایست درطلوع خود همه جارا منور ودرغروب همه جارا دریك آن مظلم نماید .

احمد چون ادله بسیار صریح بود عقل نابالغ خودرا که بعد از مکتب رفتن یکجا مخلوط مسایل عادیه نمی نماند ، وفهمیده که عقل بالغ نیز باعلم ره نمی تابد ، دیگر میدان تصرف نداد همینکه پرسید دورکرهٔ زمین چه قدر مسافت است . گفتم اول باید بدانی که پیمودن کرهٔ زمین باوسایل معتادیعنی بازرع وزنجیر محالست بلکه بشخص بی وقوف سخن از مقیاس کرهٔ زمین جزو ترهات

وافسانه می‌آید . ولی علم بنی‌نوع انسانی مسئله‌را درکمال سهولت حل نموده
نه اینکه دور زمین بلکه دورآفتاب وماه وسیارات وسایر کواکب‌رانیزپیموده‌اند
وبعد فاصلهٔ آنهارا ازکرهٔ زمین وازهمدیگر مشخص نموده اند. واگر این
مقیاس نبود چه گونه میتوانستند از کسوف وخسوف ده سال قبل از وقوع
واز بعضی اختیارات قبل از صد سال خبر بد هند، واز طلوع سهیل درفلان
جاوتحویل شمس به بروج‌وغیره که تحت‌همه‌را می‌بینی چه گونه می‌شد خبرداد
یعنی استخراج نمود؟ حالا از برکت علم‌تحدید درروی‌زمین نشسته هرعوام‌میتواند
بداند که عطارد از کرهٔ آفتاب در بعد سه ملیون میل جغرافیا واقع است[۱]
ودرهشتاد وهشت روز بدور آفتاب میگردد (زهره در بعد پانزده
ملیون ودر دویست وبیست پنجروز) (زمین دربیست ویکملیون ودر سیصد
وشصت وپنج روزونیم) (مریخ درسی ودوملیون میل ودریك سال وسیصد
وبیست ودوروز) (مشتری دریکصد وهشت ملیون میل ودر یازده سال
وچند ماه) (زحل دریکصد ونود وهشت ملیون‌میل ودربیست ونه سال ونیم)
(اورانوس درسیصد ونود وهفت ملیون میل ودرهشتاد وچهار سال) (نپتون
درشش صد ملیون میل ودریکصد وشصت وپنج سال)واقع‌شده وبدور آفتاب
میگردند) (قمر از زمین دربعد پنجاه ویکهزار وچهارصد وبیست وهشت‌میل
یاسیصد وپنجاه وهفت هزار وهشتصد ونود وشش ورست واقع‌شده ودرمدت
بیست هفت روز وهفت ساعت یکبار بدورزمین میگردد) پس بعداز این‌بیانات
اینکه خط نصف‌النهار حقیقی یاخط استوای کره زمین ما که چون عموم دوایر
اول بسیصد وشصت قسمت مساوی تقسیم‌شده وهر قسمت‌را یك درجه نامیده
اند وفاصلهٔ یکدرجه‌را پیموده پانزده میل جغرافیا یایکصد وچهار ورست‌ونیم یافته
اند صحیح است.واز این قرار معلوم شده که دورکرهٔ زمین یعنی مسافت سیصد
وشصت درجهٔ تمام اوپنج هزار وچهار صد میل جغرافی یا چهل ملیون متر

[۱] هر میل جغرافیا هفت ورست هرورست (هزار وپانصد) زرع شاهیست پس هر
میل (۱۰۵۰۰) زرع است . ملیون اسم مفرده صدهزار است چه‌گونه که درایران پنج
بارصد هزاررا کرور دانند درممالك متمدنه اسم‌مفرده بارصد هزاررا ملیون گذاشته اند .

یاسی و هفت هزار وهشتصد ورست است (حاشیه ۱) ومساحت سطحی همهٔ روی زمین نه ملیون ودویست وهشتاد وهشت میل مربع یاچهار صد وپنجاه وپنج ملیون ویکصد ودوازده هزار ورست مربع میباشد (حاشیه ۲)

[۱] هر ورست پانصد (ساژین) هر ساژین ۳ ارشین یا ۷ فوت [illegible] است هر فوت دوازده دویم هر دویم ده خط وهر خط ده نقطه است هر زرع روسی ۲۸ دویم یا ۱۶ (ورشوق) است هر ورست مربع دویست وپنجاه هزار ساژین مربع و هرساژین مربع چهل ونه فوت مربع یانه زرع مربعست هرفوت مربع یکصد وچهل وچهار دویمهٔ مربع وهردویمهٔ مربع صد خط مربعست وهر زرع مربع (۷۸۴) دویم مربع یا (۲۵٦) ورشوق مربعست (دستین) عبارت از دوهزار وچهار صد سازین مربع است (عوض جریب یاخروار زمین استعمال میکنند) ساژین مکعب سیصد وچهل وسه فوت مکعب یا (۲۷) زرع مکعب است . فوت مکعب هزار وهفتصد وبیست وهشت دویمهٔ مکعب. دویمهٔ مکعب هزار خط مکعب است زرع مکعب بیست ویکهزار ونهصد وپنجاه ودو دویمهٔ مکعب است یا (٤۰۹٦) ورشوق مکعب است بجهت مایعات یك بوچقه چهل (ودره) هر ودره بیست (بوتلکه) یاده (اوشتوف) مفرد حبوبات (چتورت) هر چتورت هشت (چتور) که هر چتور هشت (غادنس) یا هر چتورت شصت وچهار غادنس است. برای اوزان یك (بورکوس) ده پوط هر پوط چهل فوند هر فوندسی ودو (لوته) هر لوته سه مثقال هر مثقال نود وشش (دوله) است . فوند عطار یادوا فروش هر فوند ۱۲ (رونس) هر رونس هشت (درهم) هر درهم سه (اسکره پول) هر اسکره پول بیست (غرام) فوند عطار روسیه از فوند حبوبات ومأکولات ۱۲ مثقال کم است یعنی فوند عطار ۸٤ مثقال است نه ۹٦ مثقال .

[۲] اساس متر فرانسه که مقبول همه ملل متمدنه میباشد (اگرچه تا کنون بعض دول مقیاس معادلهٔ خودرا بمتر نیاورده البته وقتی خواهند آورد و مقبول عموم سکنهٔ کره زمین خواهد شد (متر) پانزده گره ودونخس ایران در (۷) اپریل سال (۱۸۳۷) ودر (٤) یول همان سال از طلای سفید که از همه فلزات سخت تروتأثیر حرارت وزنگ را کمتر بروی نفوذ است اندازهٔ طول یك قسمت از ده ملیون قسمت ربع مسافت خط نصف النهار کرهٔ زمین ساخته شده ودر مخزن قوانین شهر پاریس حفظ نموده اند واورا زرع ملت فرانسه قرارداده اند درمقیاسات مربع ومکعب ومایع وغیر مایع همهٔ اکیال ازروی همین مفرد معین شده متررا بده جا قسمت نموده (دیسامتر) گویند وهر دیسامتررا بده (سانتمتر) وهر سانتمتررا بده "میلی متر" قسمت نموده اند یعنی یك متر ده دیسامتر وصد سانتمتر وهزار میلی متراست از این قرار هرگاه ما خواسته باشیم نازکی پرمگس را برنادیده بتنهها بوسیلهٔ تاقفل وتعین داریم زیرا که نصف میلی متر معلوم است چه قدر نازك میشود اگر چه زرع ایران نیز نیم زرع وچهاریك وگره دارد وبعد از آن تفصیل کار به شعیر وشعر میرسد وبجای بسیار نازك میکشد اما همهٔ آن تفصیلات مثل سایر مسایل ما باشکال مسئله میافزاید . باری چگونه گفتیم یك متر عبارت ازده دیسامتر وصد سانتمتر وهزار میلی متراست ده متررا یك دیکامتر ده دیکامتررا که صده

آقا احمد میخواست از خطوط نصف النهار و استواء تفصیلی بپرسد دیدم مسئله را تسلسل میدهد همه قواعد ریاضی را باید باو تلقین نمود. گفتم در گردیدن و کرویت زمین بهمین قدر اکتفا بکن زیرا که از ارزمینهٔ صحبت قدری کنار شدیم اگر تفصیل این مسایل را بیشتر طالب هستی بهیأت جدید منطبعه ترجمهٔ عبدالرحیم تبریزی رجوع بکن .

احمد گفت آقا اگر معنی ساعت را بیان نمایید دیگر در خصوص ارض از شما سوال دیگر نمی‌کنم . نمی توانم حالی بشوم این عقربکهای کوچك چه گونه اوقات ما را معلوم می نمایند . گفتم ساعت حالا مثل شاهین ترازو از کثرت خود موقع هیچ گونه توجه و تعقل نمی‌باشد، حال آنکه یکی از اسبابهای عالی معجز عالم علم است. نه اینکه مثل تو اطفال مکتبی بلکه بیران بی کتاب که ساعات عمر خود را در جهل و غفلت گذرانیده‌اند، و ساعت بغلی را میزان حرکات شنیعه و اعتسافات فضیحه قرارداده‌اند. نمی دانند و نمی فهمند که از مرور هریك ساعت وقت گرانبهای آنها فوت می‌شود و به پرتگاه بی‌ته عدم نزدیك می‌شوند که اگر قدر اورا میدانستند و به غفلت نمی گذرانیدند می‌توانستند از اکابر اشخاص بشوند، که از آب حیات محبت وطن سیراب‌شده و همراه خضر معرفت مادام الدهر مستفیضان را اجابت استمداد نمایند .

ساعت عبارت از مقیاس حرکت قسمت بیست و چهارم کرهٔ زمین درمحور

---

* متراست یك [illegible] ده [illegible] متر را ده هزار متراست یك «کیلومتر» و ده کیلومتر را که ده هزار متراست یك «میرامتر» گویند (کیلومتر ۹۶۱ ذرع نیم شاه* است) .
مفرد مقیاس سطحی املاك واراضی را (غکتار) گویند هر غکتار ده هزار متر مربع است مفرد مقیاس مکعب یك متر مکعب است یعنی هزار (دیسامتر) مکعب یا یك ملیون سانتیتر مکعب یا یك ملیارد میلیمتر مکعب است .

مفرد اکیال مایعات رایك (لیتر) گویند ده لیتر یك (دیکالیتر) ده دیکالیتر یك [غکتالیتر] ده غکتالیتر یك [کیلولیتر] یاچنانکه گفتیم یك متر مکعب است . مفرد اوزان را [غرام] گویند غرام وزن یك سانتیتر مکعب آب صاف دارای چهار درجه حرارت است یك غرام ده (دیساغرام) و صد (سانتیغرام) و هزار (میلی غرام) است ده غرام را یك (دیکوغرام) ده دیکو غرام یك (غکتوغرام) ده غکتوغرام یك [کیلوغرام] [۱۳ سیر ۹ مثقال ۲ نخود] ده کیلوغرام یك [کوینتال] ده کوینتال یك [تونا] یعنی هزار کیلوغرام است. و شصت و یك پوط و دو فوند و کسری میشود [ترجمه] در تطبیق کیلومتر و متر و کیلو غرام سند بنده تقویم ایرانست صحت و سقمش راجع ببنده نیست .

خود می‌باشد یعنی زمین درمدت آمدن عقربك ساعت شماقم ر از ریك مثلا بروی رقم دوپازده درجه ازسیصد وشصت درجه مسافت خودرا طی می نماید. چون مسافت هردرجه صد وچهار ورست ونیم است از این‌قرار در سریك ساعت عقربك میدانی که زمین هزار وپانصد وهفتاد ورست نیم تراوسایرین‌را درپشت خود گردانید امروز درساعت‌ظهراست یعنی آفتاب درفوق‌راس واقع شده فردا نیز درهمان وقت آفتاب درفوق‌رأس واقع میشود واجساد سایهٔ خودرا قصیر مینماید ومیدانی که کرهٔ زمین دیروز از آن نقطه که در دور محور خود راه افتاده بود باز بهمان نقطه رسید وظهر شد که این دلیل قطعی و آخری گردیدن زمین‌است وحالا همه کس این سند بینّ را در بغل ودیوار خود دارد.

در این بین صادق آمد خبر داد که آقا یوسف‌مهندس تبریزی مدیرشرکت چراغ الکتیر بدیدن من آمده چون آقا یوسف شخص عالم وصادق وملت دوست ووطن پرست است بر خواستم در صحن استقبال نموده تعارف صمیمی بعمل آمد . آمدیم نشستیم از پیشرفت عمل کار خانه پرسیدم معلوم شد روز بروز در ترقی است . ادارهٔ بلدیه قرار گذاشته در همهٔ شهر ششصد چراغ الکتیر که هریك چراغ قوهٔ هزار شمع را داشته باشد بسوزانند . یك قطعه کتابچه که خریطه وترسیمات خطوط برقی‌وستون چراغهاوماکنه وکارخانه بود بمن بخشید، از این قرار بعد ازدوماه که وعدهٔ ختم‌تعمیرات است گودهای معابر تبریز که هر شب چندین سروپای میشکنند از عمق خود میکاهندوازمردم رفع زحمت می نمایند شب چون روز روشن میشود .

واقعا این شخص غیرتمند وبزرگوار دقیقهٔ از اقدامات نافعهٔ وطن غفلت ندارد، ودر جمیع شرکتها مشیر بالاستحقاق است . میگفت حمد خدارا بعد از وضع قانون معروف چهار دهم رمضان سال (١٢٩٩) موسیوهای اجامر متمدن نمای خارجه یعنی امراض‌مسری‌ملت‌مادندان طمع‌را ازقاپیدن‌برکات‌وطن ماشکسته‌اند. بعدازتشکیل چهارشرکت‌ایرانی فهمیدند که ملت ماهم‌غیرت داردوهم استعداد. ازاستاتیستیق‌وزارت‌داخله‌که‌رسمااعلان‌شده‌معلوم‌میشودکه‌بعدازمتداول شدن قدك وقلمکار اصفهان وشال کرمان وپتوی خراسان و پارچه های حریر لطیف تبریز وخراسان در سال ١٣١٣ چهار کرور تومان مال قلب فرنگی

کمتر بایران داخل شده،وبعد از استعمال رنگهای ثابت از قالی ومنسوجهای حریر یك کرور تومان بمبلغ مال بیرون بر افزوده واز این قرار بعد از دایر شدن کارخانهٔ چینی وبلور کمپانیهٔ سعادت که تازه باسه کرورتنخواه تشکیل یافته سال آینده در تطبیق آنچه از خارج می آوریم ومخارج می بریم مبلغ معتدلهٔ اضافهٔ بیرون بری ما بهشت کرور تومان بالغ خواهد شد بعد از سه سال یکنفر ایرانی ازوطن خودهجرت نمیکند ویکنفرفقیرلاشیئی دروطن ماپیدا نمی شود .

از این قبیل صحبتهای روح پرور می نمودیم از تجار ما شکایت می کرد میگفت، چگونه که حکام ما بعلم اداره وقضاة ما بعلم حقوق منکرند، تجار ما نیز بر اینکه علم تجارت علمی است مبسوط باید تحصیل نمود منکر هستند .

تاجر امروزی ایران یعنی حمال فرنگیها عبارت از اجزای سلسله ایست منتظر نشسته که فرنگیها مال قلب وخوش ظاهر وجاهل پسند خودرا آورده از بیست تاسی ماه وعده بخرد باشخاص جزوبفروشد واز این میان پانصدیاهزار تومان از بار خانه خری نفع نماید بعد از یکماه بار خانهٔ دیگر نو ظهور بیاید اورا نیز برای اصلاح سهو اول . سیمی بیاید اورانیزبرای اصلاح خریدبویم وهکذا بااین استمرار وتسلسل بخرد وبفروشد وبعد ازسه چهال سال دزاین نرد جهالت تنخواه خود ودیگری را مفت ببازد . واگر کسی بگوید فلان ارمنی باد کوبهٔبیست سال قبل بنا وعرابه چی بود سه هزار منات مایه گذاشت چاهی کند حالا روزی سه‌هزار تومان نفع میکندوده کرور تومان دولت‌دارد . بیایید ما نیز در ضمن هزار تقلید بی جا که بدیگران نموده ایم در این عمل باد کوبهٔ وامریکایی که در بیست سال آخری هزار کرور بثروت مملکت خودشان از همین نفت سیاه افزوده اند این تقلید نافع واین تأسی مفید را بکنیم هزار نفر هر یك پنجاه تومان پول جمع کنیم، مدیر عالمی انتخاب نماییم وادارهٔ درطبق زمینهٔ معقول ومجرب برای عمل شرکت تشکیل بدهیم،از دولت اذن بگیریم ونفت‌های اردبیل وارومیه‌رامستقب ببند ازیم بعد ازسه ماه وطن‌خودرا ازجوهر باد کوبه مستغنی نماییم وسالی سیصد هزار تومان نفع برداریم‌واگر نفت‌فواره نزند ساعتی پانزده خروار بیرون نریزد منتهای ضرر ما همان پنجاه تومانست که بهای یك مهمانی بی جای تجار است.میگویند ای بابا !!! کیست از ما بی این

جور کارها برود، ببرد تنخواه خود را بصحرا بریزد و آسوده باشد که گریبان او در دست فراشان قزوینی نخواهد ماند، و در محبس روزه نخواهد گرفت بآدم باید خدا بدهد، از این کارها فایده نیست وطن ما بادکوبه وامریکا نمی شود غیر از انکار بدیهی با این سخنان بی معنی که ناشی از جهالتست بخدای عظیم الشان اسناد بخل وحسد نیز میدهد که ببادکوبهٔ وامریکائی رؤف ورحیم است وبایرانی نه.

راست است در وطن ما اساس اطمینان مال وجان تبعه مفقود وموقوف بمیل حکام است، هیچ کس در اقدامات نافعهٔ خود مطمئن نیست که بمشت و فحش فراش یا نوکر باب واو باش دیگر دوچار نشود. همین بدبختی فوق الکلام است که آرزوهای وطن پرستان باخون دل ایشان مخلوط شده وبا اشک چشم بیرون میریزد. ولی حالا از همه جای ایران بمرکز تلغرام داریم، اگر مراتب بدبی حسابی حکام جزو در تبریز بحضرت اشرف والا ودر طهران بواسطهٔ آقای صدراعظم بخاکپای اقدس همایونی عرض شود اشهد بالله هیچ کس را نمی گذارند متضرر یا متعدی گردد. شرکتی که دارای هزار صداست حاکم جزو اردبیل وارومی قادر است که به مدیر وادارهٔ آنها تعدی وبی احترامی بکند؟ مگر هزار صدای بلند را هم ببندی بطهران و تبریز نمی رسد؟ (اتزعم انک جرم صغیر) آنجا که شرکت است علم وثروت وهمت و انفاق است. هر جا که این چهار سعادت بی نفاق است قالع جبال وخرق غربال یکیست (آری باتفاق جهان میتوان گرفت) حکیم معروفی گوید قوت روحانی هر ملت موقوف بکثرت شرکتهای متشکلهٔ اوست زیرا که صدای جماعت صدای خدا است افسوس که ما نه خود را نه پادشاه خود را و نه رجال دولت خود را می شناسیم. بزرگان ما هر نوع حمایت وجانب داری ایرانی غیرتمند وکافی را حاضرند، بلکه از بی کسی بکانه چنانند که خواهش قلب هر کس بیگانه را بعمل آورند امتیازی که اعلاحضرت اقدس شهریاری بکومپانیهٔ [*] آذربایجان مرحمت فرموده بود نانود ونه سال از همه برکات طبیعی معادن

(*) صورت قرار نامه راه اواجیق الی قزوین (برای اختصار از فصول او باشاره اکتفا میکنیم) فقرهٔ (اول) اعلاحضرت بموجب این قرار نامه بکومپانیه اذن واجازهٔ امتیاز ساختن یکرشته راه از قزوین تا اواجیق میدهد [دویم] کومپانیه تا نود ونه سال از همه مطالبهٔ نقدی *

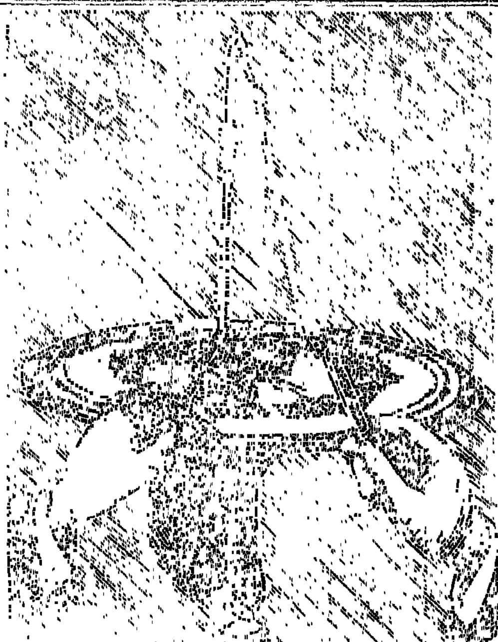
وميشه وطرق وساير نكات تزييد ثروت اين مملكت منتفع بشوند كدام پادشاه
دركدام تاريخ بملك وملت خود بهتر و بيشتر مرحمت نموده اگر ما ازجهل خود
نتوانستيم منتفع بشويم دولت چه تقصير دارد؟ كى قوانين اطمينان مال وجان را
ازدولت استدعا نموديم بما نداد؟ دولت دردست جهالت ما اسير مانده هر وقت
در راه ترقى قدمى بر ميدارد دو چار هزار موانع جهل وعصبيت ماميگردد .
يكى ازفضلا بمن نوشته بود ما ايرانيها بايد بدانيم وبفهميم ومعتقد باشيم كه درمبدء
بخل نيست (هرچه هست ازقامت ناسازوبى اندام ماست) باوجود اينكه درايران
نامى از حقوق برده نمى شود مابراى خودمان حق بسيار بزرگى تراشيده ايم
متوقعيم باآن مبلغى محقر كه در ساير دول تبعه فقط به تسطيح معابرخود ميدهد
ومابا سم ماليات بدولت ميدهيم دولت اطفال مارادرس بدهد، وايتام مارا پرستارى
نمايد، قراول مارا بكشد، وصحراى لم يزرع مارا قنات بياورد، كارخانها احداث بكند،
راه شوسه و آهن بسازد، وچراغ الكتير بسوزد، وكوچه هاى مارا فرش نمايد،
وهمه جزئيات معيشت مارا فراهم بياورد. خيال نمى كنيم كه چرا اين همه تمناى
صعب را از دولت بايد بكنيم و انگهى دولت عبارت ازشخص اعلا حضرت

---

* معاف است[سيم] عرض وطول راه چنين وچنانست [چهارم] ازاسباب ومصالح لازمهٔ
عمل گمرك گرفته نخواهد شد [پنجم] كومپانى امتداد را هرا تا خوى ماذونست [ششم] از
بار واسب وعراده اين مبلغ را كومپانيه خواهدگرفت [هفتم] اعلا حضرت اقدس ملوكانه
تصريحا حمايت اين كومپانيه را متعهد مى‌شود [هشتم] اگراشكالى باصاحبان املاك ياخود
حكومت مانع پيشرفت عمل گردد دولت‌عليه حمايت عادلانهٔ خودرا مضايقه نخواهد نمود [نهم]
براى اطمينان راه دسته قراسوران هميشه مشغول محافظه خواهدبود[دهم]ازجلفا تا تبريز و
مراغه وكردستان امتيازساختن راه مخصوص كمپانى است[يازدهم] امناى‌دولت‌هرگز مداخله
در عمل كومپانى نخواهند نمود [دوازدهم] مسئلهٔ متنازع فيهاى دولت وكومپانيه رارجوع
بقطع وفصل مرضى الطرفين خواهند نمود [سيزدهم] دولت عليه بشركت تبعهٔ خارجه مانع
نخواهد بود [چهاردهم] كومپانيهٔ ديگر يادولت ايران اگر درسرحدات ايران راه‌آهن ياشوسه
درست نمودنى باشند بايد اين كومپانيه را راضى نمايد [پانزدهم] بى استثنا مطابق همين شرط
كومپانى احداث كارخانهٔ قندريزى وشمع سازى وچينى‌وبلور وكاغذ را مختار است [شانزدهم]
حفظ وتكثير وفروش ميشهٔ قره داغ بكومپانيه واگذار است [هفدهم] كشتى رانى در ياچهٔ
اورومى وآبادى جزيرهٔ قويون آداسى مخصوص كومپانيه است [هيجدهم] بعد از امضا يك نسخه
از اين قرارنامه بعداز اعلان رسمى بما مورين دول فرستاده خواهد شد [نوزدهم] تا بيست وسيم
بعض مطالب ديگر استوبعد از آن امضاى اعلا حضرت اقدس همايون ومهر جناب صدراعظم .

اقدس پادشاد وصد نفر رجال است. ایا این صد ویك نفر میتواند وباید همه شداید مارا رخابدهد. مکر درسایر دول همهٔ اینهارا دولت برای ملت میکند؟ آیا آنچه مابدولت میدهیم درخور این مقتضیات ماست؟ حاشا ثم حاشا همهٔ اینها عمل حتمی خود ماست اسباب سعادت ونیك بختی مارا باید مافراهم آوریم ودر شداید وموانع ازدولت استمداد بکنیم آقا یوسف صحبت راتمام نمود و بر خواست تادم درحیاط مشایعت نموده برگشتم. احمد کتابچهٔ چراغ الکتیر را تماشامی نمود محمود وارد شد باحمد پیوست هر دو مشغول بودند احمد مقدمهٔ کتابچه را که در فلان تاریخ (تالس) نام حکیم ازسابیدن کهربا جذب اجساد خفیفه را معلوم نمود و بهمین قدر از این حقیقت بزرك قانع شد ودرمائه هفدهم (هلبرت) طبیب انکلیسی جذب اجساد خفیفه را غیر ازکاه ربا درسایرین نیز مکشوف داشت ومسئله را اهمیت داد بعد (غالوان) و (دولت) این قوه را کشف نمود والکتیر نام دادند بالحن بلبل می خواند من مشغول بودم. محمود به احمد کفت درعالم بی قوة الکتیر حرکتی نیست اگرمی خواهی الآن بتو وجود الکتیر وزدن برق را نشان میدهم. دیدم محمود دعوی بزرگی میکند. میدانستم که در خانهٔ تاریك دست به پشت کربه بکشی شراره های الکتیر میریزد یاباشانهٔ مصنوعی زلف وکاکل خود ویا دیگری را شانه نمایی ذرات برقی دیده می شود. اماروز روشن نشان دادن برق از محمود خیلی غرابت داشت بنوعی که حالت آنها را برهم نزنم منتظر شدم.

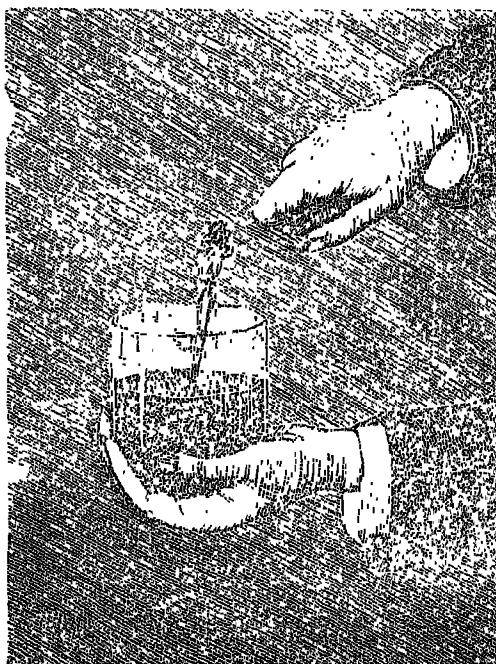
احمد در کمال ادب اثبات دعوا را طالب کشت محمود رفت مجمعی آهنی منقش متوسطی آورد وکذاشت بروی دو استکان ونیم طبقه کاغذ ضخیم که برای کشیدن نقشه وترسیمات اطفال مکتبی میفروشند آورده باندازهٔ میان مجمعی صفحهٔ برید واز کاغذ دو دستکیره که هنکام لزوم بتوان برداشت باکتیرابدو کوشهٔ صفحه چسبانید (شکل ٢٠) بعد از آن به آتش بخاری یامنقل کرفته خشك وکرم نمودفورا روی تخته کذاشته با (شونکه) یا (بروس) یا (فورچه) (اسبابیست که از موی دم ویال اسب یاتلاشهٔ خوبی برای پاك نمودن البسه میسازند) خشك وبی رطوبت بنوعی که کاغذ نشکند وپاره نشودسخت سایید ومیان مجمعی کذاشت باحمد کفت انکشت خود را بکنار مجمعی نزدیك بیاور



(رسم ۲۰)

احمد نزدیك آورد محمود کاغذ را بلند نمود واز لب مجمعی شرارهٔ ممتدی مثل برق ظاهر شد . احمد انکشت خود را کشید محمود کاغذ را گذاشت باز انکشت خود را نزدیك نمود محمود کاغذ را برداشت تاشش بار عمل را تکرار وهر دفعه برق اولی پدیدار گردید تعجب احمد را نمی توان به تحریر آورد من که دایرهٔ اطلاعم از احمد یك وجب وسیعتراست کمتر ازوی تعجب نه نمودم .

محمود گفت این را (الکتیرفور) گویند پس تماشا بکنید (المنتلیدین) را بشمانشان بدهم این را گفت ورفت ازخانهٔ دیگر استکان خشك که تانصف ساچمهٔ سربی ریخته ومیانش قاشوق فلزچای فروبرده بود آورد وگذاشت بعد از آن کاغذ مجموعه را دوباره خشکانید وگرم نمود وسایید حاضر کرد بمن گفت آقا احمد هر وقت انکشت خود را به مجمعی نزدیك نماید شما استکان را چنان نزدیك بگیرید که شراره میان انکشت مجمعی در وقت زدن بدسته قاشوق میان استکان برسد همان طور گرفتم سه‌چهار شراره برجست‌ومتدرجاً



(رسم ۲۱)

بدستهٔ قاشوق زد بعد از آن بمن گفت که بادست راست استکان را بگیرم وانگشت دست چپ را بدسته قاشوق نزدیك نمایم بفرموده عمل کردم فورا میان دسته وانگشت من شراره بر جست واحساس ضربتی ضعیفی نمودم (شکل ۲۱) با محمود آفرین خواندم وزیاد مشعوف شدم ودرجهٔ تعلیمات عصر مارا به نظر آوردم که باطفال مکتب مقدمات را چه گونه باوسایل سهل وساده مطالب عالیه را تعلیم میدهند ومسایل معضله را درخور وسعت فهم آنها حل ومحسوس مینمایند وازخداوند توفیق تعلیم اطفال مستعد وطن محبوب خود را با زبان شاکی وچشم باکی استغاثه نمودم .

میخواستم صحبت را تمام نمایم چون سخن از الکتیر درمیان بود خواستم « راپورت » (پاستخوف) را که ازمعارف مهندسین نظامی قفقازاست ودرماه مارت سال ۱۸۹۲ میلادی مطابق سال ۱۳۰۹ هجری بمجلس جمعیت جغرافیای ایمپراتور شعبهٔ قفقاز منعقد تفلیس تقدیم نموده واین بندهٔ بی بضاعت ترجمه کرده برای مزید بصیرت هموطنان محترم مرقوم نمایم «پاستخوف» میگوید

درسال «۱۸۹۱» ازجانب رئیس خودمامورشدم که به قله (خلاص کوه)[۱] بر آیم واز آنجا اگر قلل (قیروان کوه) و (کیوان کوه) دیده شود تحقیقات (تریقونامتر) و(ترنیقولاتسیون) راخربطه نمایم [۲] بیست وچهارم آغوست ماه (۱۸۹۱) باهشت نفر قازاق ملازم رو بمقصد روانه شدیم ازده (کولالا) یك نفر آستین را بلد برداشتیم ار طرق صعبه وغیر مسلوکه وچندین موانع خطرناك گذشتیم وقت ظهر بقلهٔ (ماسون) که نه هزار ودویست وپنجاه وچهار فوت ارتفاع داشت صعود نمودیم از آنجا بسوی مغرب هفت ورست (یکفرسخ) رو ببالا رفتیم و به اول معدن یخ خلاص کوه رسیدیم آفتاب میخواست غروب نماید تاریکی شب باریکی راه علو مقصد وخسته گی رفقا مانع تحدید ذهاب گردید درهمین نقطه جای مسطحی پیدا نموده رحل نزول افکنده شب را آسوده سحر کردیم صبح زود برخواسته روانه شدیم بعد ازده ساعت طی راه دوازده هزار ونهصد وپانزده فوت منتهای قلهٔ خلاص کوه زیرا که تا کنون پای مور به منکبش نخورده وجز سایهٔ پرطیور ازخاکش ذی روحی عبور نه نموده بود در تحت قدوم بنی آدم جسور گسترده یافتم هوا بسیار صاف بود باطراف نظر کردم قلل کیوان وقیروان کوه مرئی نشدند از عدم مساعدت نیل مقصود افسوس نمودم .

قلهٔ خلاص کوه چشم انداز غریبی دارد بهر سو نظر نمایی آثار هیبت وعظمت مکون حقیقی بنوعی هوید است که از همه ذرات این سلسلهٔ ممتده محاط رشتهٔ بصر آو از مصداق (والی الجبال کیف رفعت) بسمع جان میرسیدو ناطقهٔ وجدانی با الحان روحانی (بلی وهو الخلاق العلیم) می سرود گویی قلل مرفوعه

[۱] اسامی قلل جبال قفقاس خلاص کوه . وقیروان کوه . وکیوان کوه هر سه زبان ایران است بعدازانکه طایفه (آستین) که الآن دردامنهٔ قله های مزبور سکنی دارند وخود شانرا ایرانی میدانند واکثر اصطلاحات آنها الفاظ فرس قدیم وجدید است مثلا مادر پدر درکار وهمه را الآن هم بی تحریف استعمال میکنند ازایران کوچیده واراضی مسکونی امروزی خودرا تصرف نموده اند بهمه قله های کوه قفقاز اسامی فارسی گذاشته اند روسهانیز بهمان اسم تسمیه میکنند

[۲] این دولفظ فرانسه است ومعنی آنها تحقیق مسافت تا معلوم نقاط مرتفعه است ازنقطهٔ دیگرکه محاذی خط بصری ان نقطه ها واقع شود واز مسایل معضلهٔ علم مساحی است واسبا بهای زیاد برای این تحقیقات دارند

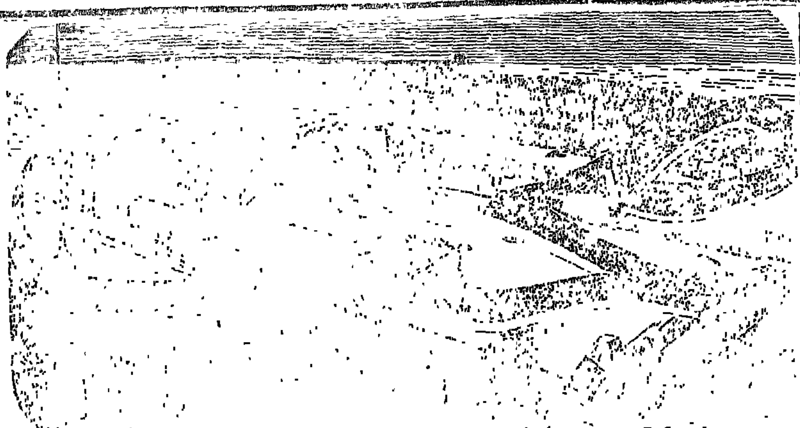
چون مردان خدا از شعف برف بی زوال چهرهٔ بنده‌گی حودرا درکفن سر بندی سفید نموده ودامن از آلایش هرچه مایهٔ وبال است بالاچیده علایم عبودیت را بی همهٔ سیر وسلوك پا بر جا در حالت خوف ورجا بادره‌های بی ته وعمیق وبلندیهای فلك فرسا به محضر کبریایی معبود خویش عرضه داشته‌خواستم مشغول تحقیقات علمیه بشوم معلوم شد قازاق حامل اسباب تحقیقات عقب‌مانده چهل دقیقه دیر آمد تا رسیدن او سر قله‌را میغ پوشیدهوا سردشد بآدمها گفتم غذا بخورند وبخوابند . برای من سرسه پایهٔ چوبین پستیا پونچی پوشیده چادر مانندی درست کردند منتظر بودم جای را بخورم وزود بخوابم زیرا که در هوای رقیق و لطیف پیادهٔ خسته را حلاوت نوم از سایر لذاید متصوره بهتر وبیشتر درکاراست . در این بین از میان شکاف سنگها زاغ سیاهی که از وجود آنها هرگز خبر نداشتیم بایك هیئت جامعه وصدای حزن انگیز سراسیمه ومتوحش بیرون آمده دور قله را چندین بار گشته به لانه‌های خود رفته خواموش شدند . وحشت بی سبب وحالت اضطراب عجیب طیور مرا بتطیر حدوث سانحهٔ غریبی معتقد نمود خیال مشوب واهمه برمن مستولی شد . بعد از چند دقیقه باد شدت کرد وبرف شدیدی باریدن گرفت رفتم زیر چادر نخودم چایدان مس مرا باغذای مختصردادند میخوردم ناگاه صدای زوزای زنبوری بگوشم آمد دقت نمودم دیدم گاهی خفیف گاهی جلی صدای جنبش وپرواز زنبور می آید معلوم‌است ارتفاع مکان وسردی هوا آمدن برف وزیدن باد شدید عدم وجود پشه وزنبور را بینهٔ بی تردید بود فکر می نمودم‌که این چه صدا باید باشد دیدم میان چادر روشنی تابید. درنظر اول خیال نمودم شفق سفیدی برف تازه از منفذ یا پونچی مثل روشنی می‌نماید . ازاین تصور فوراً بر گشتم وفهمیدم که نور الکتیر است در این بین‌قازاق ازبیرون نعره زدکه ای خدا همه میسیوزیم من سرم را بیرون نمودم استکان فلز چایی که در دستم بود شعله کشید ویکطرف لباس ودامن وریش وسبیل من مشتعل شد . بیرون آمدم دیدم سر وصورت ولباس همه‌قازاقها میسوزدهمه سنگهای سرتیزقله‌باوجود باد تندبا شعلهٔ آرام وبی زبانه منوربودند عالمی داشت، هر وقت برق میزد شعله‌ها همه دریك آن که در مسافت صد وبیست زرع مربع میسوختند خاموش

می شدند بعد از آن باز افروخته میگشتند . قازاقها را از وحشت در آوردم وحالی نمودم که این نور برقیه است مشتعل است ولی نمی سوزاند . بعداز چهل دقیقه همه خاموش شدند . رفتم خوابیدم ساعتی بیشتر نکشید صدای رعدشدیدی که کوه را متزلزل ساخت مرا از خواب بیدار نمود بر خواستم بیرون شدم همان چراغانی اول شب بود آدم نمی توانست چشم بردارد حالتی از تفکر این قدرت درخود احساس می نمودم که بتحریر نیاید طلاقت لسان وکلمات عادیه برگنجایش صدیك شرح این عظمت وکبریائی آثار نیره مبادی عالیه که بمشاهدهٔ او راخوشبختانه موفق شدم قادرنباشد . بعد از چهارده دقیقه همه شعلها خواموش شد رفتم تا سحرخوابیدم صبح زود برخواستم سرقله باز پوشیده بود اما برف نمی بارید ناچار امروز رادر انتظار صفای سر قله ماندنی شدم ساعت پنج بعد از ظهر ازطرف جنوب ابرغلیظ تاریکی که هر لحظه بجسامت وظلمت خود می افزود برخواست وچون لشگرمنظم فاتح بطرح نیم دایره برای تسخیر قلعهٔ قلهٔ خالاص کوه بیورش عاجله بر آمد بعد از چند دقیقه قله را مسخروما را اسیر ظلمت خود نمود چنانکه درفاصلهٔ سه ذرع همدیگر را نمیدیدیم ماهم باهمان تعجیل چادر خودرا چیده غذای شبرا خورده نزدیك هم خوابیدیم. برق میزد ، رعد میغرید ، برف میبارید ، امواج هوادرپنج درجه برودت نوای دل خراش خودرا زیر وبم می نواخت . شب وحشت فزا منزل خطرناك ، راه فرار مسدود متفکر و حیران بودم . در این بین باز صدای آشنای دیشبی بگوشم آمد دیدم ازرخسارمن چیزی مثل تار عنکبوت می پرد بمژگان وابروی من میخورد یکدفعه برق زد وصدای رعدی که تاکنون درچندین بارصعود قلل جبال نشنیده بودم کوه را مثل سیماب بلرزه در آورد خوف برهمهٔ مامستولی شد وهمان چراغان دیشبی تجدید گردید گوهای نوربزرگی دانهٔ گردو درهوا باطراف هبوط وصعود می نمودند ، بعد ازچندی خاموش شدند ما همه خوابیدیم امتداد نوم خود را نتوانستیم مشخص نمایم که چه قدربوده همینکه از ضرب قوتی که مرا از پشت بررو افکند وگویی دو پای مرا از زانو قطع نمود سراسیمه بیدار شدم دقیقهٔ بی حس بودم بعد ترسان ترسان آهسته برخواستم دست فرا پای خود دیازیده دیدم بریده نشده همینکه مفلوج وبی روح است . بعد از چند دقیقه بحال آمدم اول سرانگشت پای چپم متحرك

شد بعد کم کم تازانو حرکت اولی هر دو پایم عود نمود معلوم شدهمه قازاقها که
در یك خطه خوابیده بودیم این طور شده بودند ومثل من بهبودی یافتند
به قازاقها حالی نمودم که قوهٔ راجعه الکتیر بما رسیده وبی آسیب در گذشته .
ماندن مادر آن نقطه که خط رجوع الکتیر بسیار مخوف وخلاف بود .
برخواستیم باهزار زحمت تقریباً شصت زرع پایین آمده ونشستیم هوا آرام شد
صبح سر قله باز گشته تحقیقات لازمه‌را بعمل آورده ومراجعت کردیم (حاشیه)

(حاشیه) سرقله‌های بلند همیشه منبع انواع افسا نهاشده زیرا که درهوای صاف رقیق
هوا مانع صعود کشته‌وخون ازدماغ آدمهای بسیارقوی‌جاری‌شده ودرهوای ایراین‌نوع‌حوادث
الکتیر مریخ شده که‌واقعا آدم بی‌اطلاع رابوجودهرحورتوهمات مخوفه معتقدمی‌نماید ایست‌که
حالا از برکت علم همهٔ این اتفاقات داخل رشتهٔ علوم گردیده وانکهی دراراضی سافله نیز
سر منارها که ازفلز پوشیده کاهی حامل روشنایی برق میشود وبارهامشاهده شده درودریاها
کاهی سرستون کشتیها مثل شمع مدتی میسوزد تفصیل این رامی توان ذکر نمود همینکسه
بنظر بی اقتضا است (پاستخوف) بهمه قلل مرتفعهٔ سلسلهٔ کوه قفقاز برآمده واین بنده بیشتر از
راپورتهای رسمی اورا خوانده‌ام این‌یکی چون‌خیلی غرابت داشت برای‌مطالعه درذیل‌این‌صحبت
درج شد درهوای ابرکاهی ازسرکوههای بلندکه ستون تلغرامهارا نصب نموده ومفتول
کشیده آتشهای یك دو زرع طول وزیادبشت هم درهوا پدیدار میشود . وکاهی دویست
وسیصد ستونرا درطول مسافت یك‌دو فرسخ دریك لمحه متلاشی میسازد وخراب میکنند.





جشن سال هشتادم پرنس بسمارک · معنی قانون چیست · تحصیل ادارهٔ سلاطین اعصار گذشته
شرح مختصری از سلاطین نامدار اروپ · معنی ثروت دولتهای اروپ تشکیل ادارهٔ
جنگ دول اروپ · تربیت نمی‌توان یافته · تصور طبیعی تشکیل ·

معلوم است خوانندگان محترم مستحضرند که آقا احمد مادتی است بمکتب میرود
و از مقدمات علوم عادیه تحصیل مراتب نموده با کرمهای خود استعداد شگفت داده
واستعداد فوق العادهٔ خود را که در حقیقت بی مبالغه محسود من اطفال تمام ایران است
بنوعیکه داعی شگفتی است ابراز می نماید. همین امروز صبح چون ایام تعطیل است
و بمکتب رفتنی نبود کتاب (مرآت البلدان) جدید را که یکی از دانشمندان وطن در شرح
پایتخت دول روی زمین تألیف و نقشهٔ بیشتر از آنها را کشیده برای توسیع اطلاعات
برادران وطن که مقصود عمدهٔ وطن پرستان است طبع و به قیمت نازل منتشر نموده آورده
در گوشهٔ نشسته می خواند البته گوشه ظاهری بلاد معتبر اروپ به انضمام تماشای بناها
و عمارات چند این طبقهٔ لندن طفل را مشغول نموده بود، یکدفعه کتاب را بر داشته
پیش من آورد و گفت: آقا سبب این آبادی حیرت انگیز بلاد خارجه چیست چرا
ممالک ما به این آبادی نمی‌رسد؟ مگر ما از آنها بی‌ناموس‌تر هستیم چرا مثل بوم
طالب ویرانی هستیم و بلاد ما بیش سوسکی خرابه و ویرانه و مزبله و گل و تعفن
و تاریکی است. گفتم نور چشم من مال اوروپ پانصد سال قبل از این وحشی‌تر از
مال روی زمین بودند تنگی کوچه‌ها (سینهٔ) لندن ... که وقتی کوچه‌های
لندن تاریکتر و تنگتر از کوچهای بلاد وطن ما بود ولی از برکات این عمارات
عالیه (نقشهٔ مدرسهٔ اول پاریس و لندن را نشان میدادم) که بیت المقدس ملت فرانسه

وانکلیس است آنها نایل سعادات لاتحصای تمدن شده‌اند ملت ماهنوز ره به کعبهٔ مقصود نبرده اند و نتایج علم را منکر هستند ·

بلی مملکت ما اگر از حیثیت علم و ثروت قحطی وگرانی است از طرف جهل و نکبت بسیار بسیار فراوانی وارزانیست ، در سر هر معبر و بازار که بخواهی غرفه های یاقوت جنت را دست فروشان آسمانی به هیچ میفروشند مارابی همهٔ علم ومساعی « ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین » در بن دندان است وهمه برکات خداوندی فقط در آخرت تیول ابدی ما است · زیرا که ازین همه طل عالم تنها امتیاز فرقهٔ ناجیه زیور عروس جملهٔ عقاید روحانی ماست سایر ملل روی زمین معتقد « لیس للانسان الا ماسعی » هستند مامنکر نص آیهٔ شریفه وفرمایشات ختمی مآب هستیم سخن را کوتاه نمودم احمد باز مشغول تماشای کتاب خود گردید ،

روزنامه را بر داشتم جشن سال هشتادم پرنس بسمارك صدر اعظم سابق آلمان را که درماه مارت « ١٨٩٥ » مطابق شوال « ١٣١٢ » ملت آلمان چیده بود مطالعه می نمودم ، میدیدم که این چهل وهفت ملیان « نود و چهار کرور » ملت آلمان بایك عشق مفرط وشوق صمیمی ازمیان خود وکلا منتخب نموده برای تبریك به « فرید ریکسروهه » که محل اقامت این شخص جلیل القدر عاقل ، صادق ، غیور ، کافی ، خادم وطن درماه نوزدهم است فرستاده اند به جمیع شهر های آلمان اورا « متمدن محترم » انتخاب نمودند [*]

از همه سلاطین روی زمین تلغرافهای تبریك متضمن ادعیه های صمیمی رسیده

---

[*] در ممالك متمدنه یعنی در بلادیکه تمدن انها در معنی خود میباشد هرگاه خواسته باشند به شخصی احترام فوق العاده نمایند ادارهٔ بلدیه در حضور همه منتخبین خود مسئله را طرح میکنند و متفقا قرار میگذارند که به فلان شخص یا فلان سردار وامیر و پادشاه انتخاب تمدن محترمی اورا معلوم نمایند وعرض محضر مخصوص انتخاب اورا که نهایت نفاست ونقشی وطلانویسی درست میکنند در محفظهٔ طلا یا نقره یا مرصع بواسطهٔ دو سه نفر ازاعضای هیأت بلدیه میفرستند واز احترامات بسیار بزرك اوروپا است · درسفر اول که اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه ایران درلندن تشریف داشتند ذات همایونی به تمدن محترمی شهر لندن منتخب گردید و حاکم لندن عرض محضر را در محفظهٔ طلا تقدیم حضور مبارك شاهنشاهی نمود ذات اقدس همایونی در کمال خوشنودی ورضایت قبول فرمودند · اسامی این جور اشخاص بدفتر مخصوص این ارقام ثبت می شوند و مادام الایام در حال حیات وممات نام گرامی آنها با این امتیاز مخصوص تذکر و وصاف می شود ·

منظور از این اداین حاشیه اینست هموطنان ما حالی شوند که معنی تمدن چیست که به سلاطین این نام گرامی علامت امتیاز واحترام فوق العاده می شود و چرا سلب حقوق مدنیت از مقصر در اروپا از مجازات کبیره محسوب است ؟

از مدارس آلمان وکلای مخصوص فرستاده شده و از همهٔ کارخانه جات نمونهٔ صنایع خود را از پارچه‌های حریر وپشمی و پنبه و چرمی مثلا پنیر فروش دو قالب پنیر (که هر قالب سی من وزن داشت) از جماعت آرد فروش آرد، از جماعت خباز نان پخته، از عطر فروش عطر، از خیاط لباس، چکمه دوز چکمه . مختصر ازهمه محصولات مصنوعی و طبیعی مملکت هرکس بهر چه استطاعت داشته به عنوان تبریك بهاو تقدیم نموده از آن جمله یکنفر پیره‌زن و فقیر شش جفت جوراب رنج دست خودرابه خریداری این یوسف هشتاد سالهٔ بازار محبت وطن عرضه داشته است . چندین جلد تألیفات علمیه از فضلای معروف بیادکاری این جشن تألیف شده، چندین پرده‌های نقاشیٔ استادان ماهر آلمان که از جمله یکی جنك (استرازبورع) و فتح لشگر آلمانرا کشیده اند جزو هدیه‌های مرسولی است . از نمسه‌های مهاجر سکنهٔ سایر قطعات روی زمین وکلا با عرایض تبریك و انواع تحف و هدایا رونق‌افزای این همه کالای خلوص ملی‌شده. اعلیحضرت امپراطور آلمان (ویلهلم) دوم آنروز به منزل بسمارك واردگشته واسلحهٔ که به تاچیخ‌می ماند و دربدؤ تشکیل ملت آلمان علامت امتیاز سردار کل و پهلوان اول و از آن وقت چون عتیقهٔ گرانبهای فخریهٔ تاریخی دست بدست به سلاطین (پروسیا) که الآن هم پادشاه پروس و امپراطور آلمان هستند منتقل شده و در خزانه محفوظ بوده با دست خود به بسمارك تسلیم نموده میگوید : چون غیرت و کفایت شما ملت آلمان را بعد از صدمات تفرقه و نفاق دوباره در محروسهٔ اتحاد و اتفاق استقرار تام و استقلال کامل داده بهتراز این هدیه برای تقدیم نمودن حضور شمانیافتم . پسر دوازده سالهٔ امپراطور حاضر یکدسته گل طبیعی باسلیقهٔ که نادیده را مشکل با تحریر بتوان حالی‌نمود درکمال ادب به بسمارك داده ومیگوید اینرا مادرم فرستاده. در برلین شهر را آیین بستند، در برجهای عمارت‌مجلس وکلا بیدقها بر افراشتند، عمارت ویلهلم اولرا که بعد از وفات او تا کنون در حالت عزا وسوگواری‌بود برای عید این پیر محترم آرایش دادند وچراغان نمودند روزجشن درجلو عمارت پرنس بسمارك ده هزارنفروکیل ازهمهٔ ممالك آلمان هر یك درجای خود ایستاده در این حالت که ده هزار چشم مشتاق

بدیدن آن اعجوبهٔ آفاق منتظر بود پرنس بیرون آمده به ملت آلمان تشکر می کند و تقریباً کلمات ذیل را به حضار خطاباً نطق می‌نماید : آقایان این حسیات حاکی محبت ملی که الآن از معلمین مدارس عالیه در بارهٔ خود شنیدم به پیر مردی مثل من تقویت روح می نماید . حسیات وطن دوستی افراد ملت ما در حالتیکه از وطن محبوب هم مهاجرت نمایند تغییر نخواهد یافت . به حقیقت این مطلب دلیل من موجود است . برای امروز صد هزار جمعیت نمسه که در ممالک دوردست قاپلاند وامریکا واوسترالیاسکنی دارند داعی جاذبهٔ محبت وطن رالبیك اشتراك گفته‌اند. همین حسیات تخمیری وطن پرستی ماست که استقلال ملیت خودمان‌را درجنگهای سخت خانمانسوز غالبانه مالك شده‌ایم بنای این جنك که مولد استقلال ملت ما گردیداول از (هواشتین) وبعد از (صادوا) سرزدتا اینکه رقابت فرانسه‌ها که ناشی از حرص جهانگیری حرکات بی شعورانهٔ (بوناپارتی) بود متمم اتحاد ما گردید . بعد از آنکه عمارت خود را در روی بنایی محکم ساختیم همیشه طرفدار صلح بودم و بیشتر منافع ملی را نذر امتداد صلح ومسالمت می نمودم ، زیراکه هرجا استعداد وقدرت در معنی خود بروز نماید آنجا خود نمائی وعلوی طلبیرا موقع نیست . وانگهی وظیفهٔ صداقت ورشادت مسلك دیگر را مانع است . هیچ کسی مسبوق نیست که فردا چه خواهدشد ، آنچه برای امر معلوم تصور نموده از تغییر امر دیگر بی ثمر می شود ، همه زحمات وخیالات وتدابیر درصورت نفاق رفقا از هم می‌پاشد ، اینستکه در عالم سیاسی هر چه تحصیل شود باید شکر نمود واز عطایای خداوندی شمرد . حالا که ما کشتی خود را به بندر آسوده ومعتبر رانده‌ایم باید قانع وشاکر باشیم، کمال سعی‌رادرحفظ نمودن آنچه‌داریم بکار ببریم زیرا ممکن است که‌اورامفقود نمائیم . آلمان در عصر (قارولین) و (ساکس) و (غوغنشتوف) خیلی مقتدر بود، بعد از آنکه اورا کم کرد پانصد وشش صد سال کشید تا دوباره تحصیل اقتدار اولیرا نمود . پیشرفت امور سیاسی همان طور بطئ است چنانکه حرکات طبقات الارض که از روی هم ریخته شدن اجساد وفشار همدیگر از مرور ایام طبقهٔ جدیدی تشکیل یابد وجبال بلند احداث گردد .

اگرچه امتداد ازمنه تغییر بعض قواعد را مقتضی است ولی به جوانان

ماعجاله ودست پاچه‌گی بی لزوم است. بلی بی سعی وزحمت نتیجه نیست. بی مباحثه مسئله لاینحل می‌ماند ، هرگاه ما در مسائل منافع ملی خیالات خود را به معرض کشف مقاوله نگذاریم، ودر ردوقبول آنها مباحثه نکنیم، خاموش بنشینیم ، هرچه بادا باد یا بمن چه بگوئیم، آنوقت به اهالی خطهٔ ختا می مانیم وجامد می‌شویم ، همینکه در همهٔ مصائب باید مرجع امینی داشته باشیم که آن مرجع نقطهٔ اجتماع ماباشد. وهمین نقطه عبارت از اتحاد آلمان ومرکز اوشخص ایمپراطور است پس شماهم بامن هم آواز به ترانهٔ سلامت باشد اتحاد آلمان وایمپراطور جوان دمساز باشید (انتهی).

از کلمات این شخص عاقل ومعروف آشکار معلوم است که استقلال واقتدار ملی اگرازدست برود دوباره تحصیل کردن او مشکل است . ملیت هر طایفه بسته به استقلال آنهاست. وگرنه در صورتیکه اجنبی بصاحب خانه تحکم نماید، وبانقیاد خود مجبور بکند، رقیت است نه حریت . حالا ماچون ایرانی وطن دوست وتبعهٔ صادقهٔ پادشاه دین پناه هستیم مأذونیم که ببینیم حیثیت استقلال ماچگونه است ؟ در این پنجاه سال آخری ملک موروثی چند هزار سالهٔ خود را دو دفعه که شهر (هرات) باشد تصرف نمودیم بعد از دو روز باخراج وتخلیه مجبور شدیم

نصف مملکت بلوچستان بوساطت یکدوست از ممالک ماجری شد . حقوق تعیین پاشایی بغداد و نظارت دخل و خرج مواضع متبرکه بواسطهٔ یکدوست از ماسلوب گردید . بعد از پانزده سال کشش وکوشش اگرکونگرهٔ برلین جمع نمی شد مسئلهٔ قوطور تاکنون لاینحل می‌ماند . هرگاه پیشوایان مادر حین سلطانیه ایلچی ایمپراطور (نکولای) اول را قبول می نمودند ورسالهٔ جهادیه نمی نوشتند سرحد ما از جولفه وآستارا پنجاه فرسخ بالاتر بود .

پس اگر با متر محبت وصداقت وغیرت وبیغرضی آنچه استقلال مادر این مدت از خود کاسته مقیاس نمائیم می بینیم که الآن از مویی آویخته است واگر این موی بگسلد یکجا مفقود گردد ، همینکه معلوم نیست بعد از ششصد سال اخلاف ما اورا دوباره تحصیل می کنند یانه ؟

حالت عصر امروزی هرکز دخل به سابق ندارد ، امیر تیمور گورکانی ، ملك شاه سلجوقی ، سلطان محمود سبکتکین ، شاه عباس کبیر ، نادر شاه افشار اگر حالا بودند نه اینکه نصف دنیا را مالك نمی توانستند بشوند بلکه بوسعت یکوجب سرحد مملکت خود قدرت نمی داشتند .

قدرت امروزی دول علم است وثروت که مابد بختانه از این هر دوبرکات خداوندی گدا وجاهل هستیم .

شخص اعلیحضرت اقدس همایون ماشهد الله از همهٔ عقلای عالم ووزرای ایران به فقر روحانی وجسمانی ملت متبوعهٔ خود بیشتر دانا وبینا است ، ولی بی معاون وتنهااست از یکطرف جهل ملت ،وازیکطرف غرض شخصی متنفذین ، وازیکطرف بی علمی وبی‌تجربه‌گی وطلا دوستی وخواجه‌تا شانی‌بعضی‌ازرجال دولت ، واز یکطرف بی مبالاتی وبی ادبی وهرزگی بعضی فرنگی مآبان ما که مبالغی پول دولت را خرج نموده ودر مکاتب فرنگستان از تحصیل السنهٔ خارجه به خیال خودشان تربیت‌شده‌اند ، بعد ازمراجعت بوطن خود عوض نشر معارف وتألیف قلوب هموطنان آداب ورسوم مذهب ملی را تقبیح می نمایند ، هرچه میگیرند پس نمیدهند ، قمار بازی وشراب خواری را جزو اعظم (سیویلیزاسیون) میدانند وتکیهٔ کلامشان همیشه قسم به‌انسانیت است ! واز یکطرف رقابت دوملت بزرك همجوار که سبه جلدی‌ایرانی مزرعهٔ‌مستعدی برای کاشتن تخم‌نفاق واصلهٔ خیالات‌فاسدهٔ ایشان‌است ، دست‌بهم داده نمیگذارند که ذات ملکوتی صفات اقدس همایونی بوضع واجرای قانون مملکت امر واقدام ملوکانه فرماید ، تا در انظار خارجه ملت ایران جزو ملل نیم وحشی معدود نشود وادارهٔ دولت ادارهٔ ظالمه یا حکومت بیقانون محسوب نگردد .

زیرا مملکتی که قانون ندارد آنجا عدل یعنی درجات تنبیه معلوم نیست ، هرجا که درجات تنبیه‌معلوم نیست . هرچه ازروی‌عدل نماید عین ظلم‌است . در انجا لازم است قدری ازقانون سخن بگوئیم وبدانیم که معنی قانون چیست؟ وواضع او کیست؟ قانون یعنی تعیین‌درجات‌حقوق،وحدود حقوق،یعنی‌وظایف افراد بشری نسبت به هیئت‌جامعهٔ خود‌حدود، یعنی‌تنبیه باوسایل استقرار انتظام هیئت جامعهٔ بشری ، تنبیه یعنی قصاص یا مجازات در اذای تقصیر ، قصاص

ومجــازات یعنی عمداً تکرار ما مضی . بدیهی است که حق وحد بنی نوع بشر دو قسم است یکی راجع بروح ویکی راجع به جسم آنهــا است . قوانینی که راجع بروح است واضع آنها انبیای هر عهداستکه بطور وحی والهام به‌اسم شرع به امر خود تبلیغ نموده اند .

قوانینی که راجع به جسم است عبارت از تعیین حقوق وحدود است که عقلا وحکمای یك ملت در طبق اقتضای وقت وحیثیت‌مایه وهیئت جامعهٔخود به عنوان مدنی وسـیاسی وضع میکننــد چگونه که روح وجسم بهم مربوطنــد ووجود یکی بیدیگری محال است ، شرع وقانون نیز در خواص وارتباط مثل مرجع خود میباشند ، همه حوادث روحانی وجسمانی در آینهٔ شرع وقانون‌باید نموده شود، البته همه‌تغییرات‌شرع‌وقانون نیز ازتعلقات‌فطری‌ارواح واجسام‌است مقیاس طبیعی‌حفظ وترکیب ارواح واجسام‌فقط‌شرع‌است‌وقانون وازحفظ‌ترکیب ارواح‌واجسام‌تولیدشرع‌وقانون می‌شود . هرگاه دومنبع‌ابتدائیه‌حق‌وحدوفطریهٔ وتجریدرا مرکب نمائیم قوهٔ بنام ظلم صرف تحصیل میکنیم ، تشخیص درجات استعمال عادیهٔ این قوه را عدل صرف خوانند،وترتیب تشخیص این‌درجات‌را شرع وقانون می نامند (نتام) معروف میگوید بشر بت بالطبع در تحت ادارهٔ دو ریاست فایقهٔ (راحت) و (زحمت) حاوی شــده فقط در اقتدار راحت و زحمت است نشان بدهد که چه بکنیم وچه باید کرد زیرا نمونهٔ نیك‌وبدیاسب وفعل مسلماً در قبضهٔ اقتدار این دو قوه‌نمیه شده، راحت وزحمت‌درهمه‌اقوال وافعال وخیال بشری مدیر اولند . همه مساعی انسانی از اســتخلاص تبعیت این‌دو ریاست مطلقه ادلهٔ اثبات عبودیت خود میباشد بنی آدم قولاً قادراست منکر نفوذ راحت وزحمت بشود،ودرعدم‌تبعیت خود هر چه میخواهدبگوید، ولی فعلاً مادام الحیاة در تبعیت خود باقی خواهد بود. اعتراف‌این‌تبعیت‌اساس منافع انسانی‌است. واساس منافع زمینهٔ آن نقشه وترسیمات‌است که مهندس عقل عمارت باشکوه سعادت تمدن‌رااز‌مصالح‌تشخیص یقین ازتردید ، صدق‌ازکذب ، عدل از ظلم ، نور از ظلمت وعقل از دیوانگی در آن زمینه برافراشته واورا قانون نام نهاده . پس از بیانات سابقه نتیجهٔ حاصلهٔ ما این شد که هر جا قانون نیست اساس منافع نیست ، وهر جااســاس منافع نیست تمدن نیست ، هر جا

تمدن نیست وحشت است،هر جا وحشت است سعادت و برکات نیست ، پس هر جا قانون نیست سعادت و برکات نیست . این قانون که حکما اورا سعادت وبرکات مینامند ومعنی‌اوچنانکه گفتیم عبارت ازترتیب تشخیص درجات حقوق وحدود است در میان هر ملت که وضع شوداواز درستی قول ، نیکوئی فعل، اطمینان مال وجان ، محبت عامه ، مساوات تامه ، انتشار معارف ، معنی تدین، وطن دوستی . سلطان پرستی ، ساده‌گی دروسایل‌زندگی ، ترقی صنایع ، تزیید ثروت عمومی . رونق‌تجارت ، پیش بندی‌نفوذ اجانب ، سر حد وظیفهٔمتنفذین آفاق وانفس را منور می نماید .

واز سعادات این همه نتایج حسنه که شمردیم برکات کافهٔ ملی تولید گردد. آنوقت معنی (ویملأ الله الارض قسطاً وعدلا بعد ما ملئت ظلماً وجورا) نقاب از چهرهٔ غیبت خود بر اندارد ، آب رفته بجو باز آید وقبرستانها مبدل به گلستان گردد .

چون صحبت ما باینجا رسید وسخن از معنی قانون گفته شد باید چند کلمه از معنی سلطنت ودولت نیز که متمم مسئلهٔ گذشته است ذکر نمائیم .

سلطنت یا دولت عبارت از یك یا چند ممالکت وملت‌است ، ملت یعنی‌هیئت جامعهٔ بشری ، ممالکت یعنی وطن یا مسکن محدود المسافهٔ آن هیئت جامعه که رئیس آن اداره را درهر‌ممالکتی به عنوانی‌نسبه می نمایند . بعضی ازاین رؤسا با القاب مخصوص ممتاز (شاهنشاه وایمپراطور) وعموماً تاجداران درعرایض شفاهی ومکتوبی اعلا حضرت مخاطب ومرقوم می شوند . هر کاه‌شخص‌رئیس با هر عنوان‌که باشد در ممالکتی تخت وتاجرا موروثاً مالك است وزمام اداره‌را به چند نفر وزیر سپرده که وزرا فقط در نزد پادشاه مسئول هستند واجرای اوامراوراميکنند وقانون مخصوص ندارند یا اگر دارند وضع واجرای آن‌بهم مخلوط است واختیار جان ومال تبعه در قبضهٔ اقتدار اعلا حضرت اوست‌اورا سلطان مطلق واداره‌ٔ اورا سلطنت مطلقه می نامند . در چنین ممالکت تبعه‌تنبیه هیچ تقصیررا قبل از صدور نمیدانند . گاهی آدم کش را می نوازند ، گاهی بیگناه را مقتول سازند ، ریاست ممالك را به حکام می‌فروشند ، مالیات تبعه‌را به اجاره میدهند ، اجرای اوامر موقوف به کثرت پیشکشی میشود ، هرکس

برای خود حقی میترا شد ، علما بیرون وظیفهٔ خود ریاست میکنند ، مظلومین امکان زیستن دروطن مألوف خود نداشته به بلاد خارجه جوقه جوقه مهاجرت می نمایند ، اقویا بر ضعفا دست یازند ، اجامر واوباش باسم نوکرباب وفراش به چاپیدن مردم می پردازند هر گاه شخص رئیس موروثاً صاحب تخت وتاج مملکت است ولی ادارهٔ مملکت مطابق قانون اساسی در مجلس « سناتو » یا نجبا که پادشاه تعیین میکند مجلس وکلا که ملت از میان خودمنتخب می نمایند قسمت شده تدبیر مصالح جمهور ، تعیین بودجه ، وضع قانون واعلان جنگ وصلح . همه موقوف به رد وقبول این دو مجلس است اورا سلطنت مشروطه یا سلطان محدود گویند . که حق پادشاه فقط تعیین اجزای مجلس « سناتو » ودادن مناصب لشکری وامتیازات وتعیین وزرا وریاست کایهٔ لشکر وامضای جمیع قوانین مملکت که بر حسب اقتضا تألیف ویا تحریف اورا مجلس مبعوثان یا وکلا حك واصلاح یا وضع واجرامی نمایند خطاب اعلاحضرتی وسکهٔ دنانیر وخطبهٔ منابر میباشد شخص اعلاحضرت مقدس خارج ازتحت قضاوت وسیاست واستخفاف واستنطاق است. وزرا در محضر مجلس مبعوثان از تمرد احکام قانون واجرای اوامر غیر مشروعه وخیانت وانحراف از وظیفهٔ مأموریت خود مسئول میباشند . وبعد از تحقیق تحت محارات گرفته می شوند .

هر گاه مملکت تخت وتاج ندارد ورئیس موروثی هم نیست در این صورت ریاست ادارهٔ مملکت با مجمع « سناتو » ومجمع وکلا است بهریك از این دو مجلس از سناتورها (اجزای مشورت خانه) ووکلا یا مبعوثین از میان خودشان با کثریت آرا رئیس موقتی منتخب میکنند ودر کنگرهٔ مخصوص برای ملت یکنفر رئیس بوعدهٔ سه یاشش سال انتخاب می نمایندواورا (پرهزیدانت) یا رئیس جمهور گویندعوض پادشاه ریاست میکنند اماتاج نمیگذارد، به تخت جلوس نمیکندولباس مخصوص سلاطین را نمی پوشدودرزندگانی خودشکوه سلاطین راندارد، اعلاحضرت خطاب نمیشود، مثل یکی از افراد ملت زندگی میکندهمیشه درهرجا ملت به او احترام سلاطین را می نمایند بعد از اتمام وعدهٔ انتخاب اگر از تدابیر خود به خوش بختی جدید و بیشرفت اعتبار وثروت ملت نایل شده وجلب قلوب ونظر محبت ملیرا بر خود معطوف ساخته دو باره بوعدهٔ دیگر اورا منتخب

می نمایند وگرنه شخص دیگررا انتخاب میکنند ورئیس اول جای خودرا تخلیه واز عمارت دولتی بخانهٔ خود تحویل می نماید . رئیس ثانی تا یوم موعود مباشر ریاست امور جمهور میگردد .

سلاطین اعصار سالفه هیچ شباهتی با سلاطین حالیه ووضع ادارهٔ آنها با وضع ادارهٔ امروزی دول این عصر تمدن ربطی وشباهتی ونسبتی ندارد ایام سلف ادارهٔ مملکت واختیار جان ومال تبعه مطلق بسته به میل وخواهش شخصیٔ سلاطین بود . عرایض ومهمات مردم بواسطهٔ دوسه نفر وزیروامیر مقرب به حضرت پادشاه معروض می شد . معلوم است پادشاه دراین صورت از حالت ملك وملت یکجا بی خبر وبیشتر مشغول جهان کشائی ، اسب تازی ، وصید اندازی با تعیش خود میزیست وریاست را همان وزیر وامیر می نمود فقط وخامت حرکات آنها عایدشخص پادشاه وثبت صفحات تاریخ محفی اومیشد، گاهی سلطان عادل وبا کفایت در یك مملکت جلوس می نمود شخصاً وارسی امورات مهمه را مباشر میگشت. کمال عدل ونصفت را در حکومت وریاست خود بکار می بست. ولی چون ادارهٔ ملیت در تحت قوانین مملکت مضبوط نبود در حال حیات او تبعه آسوده ویحتمل کمتر مظلوم می شدند . بعد از وفات او عدل وکفایت او نیز با خود او مدفون خاك «کان لم یکن» میگردید . مدعیان تاج وتخت وخزانه (که طلا را ازمرابحهٔ تجارت جاب و بیفایده درمیان قباب آهنین میاندوختند) از هر سو بمرکز مملکت میتاختند از قتل ونهب وغارت وهیچ نوع حرکات وحشیانه فروگذاری نمیکردند وهر یك بیشتر ازدیگری با سفك دماء وقتل عام نمودن یك مملکت یا شهر رعب وحشیانهٔ خودرادرقلوب سکنه میانداخت تا یکی از آنها برحسب اتفاق یا از مساعدت بخت کور زمام مملکت ویران وملت مظلومه را دست میگرفت و به استیصال خانوادهای قدیم واشخاص معروف وقتل ونفی آنها میبرداخت تا استمراری در سلطنت واستقلالی در حکومت خود میداد.اختیار مال وجان مردمرا مالك میشد ومطلق العنان هر چه میخواست ده وبیست سال می نمود تا ظالم دیگر بدفع او بر میخواست ورشتهٔ ظلمرا بهمان تفصیلی که گذشت امتداد میداد واجداد ما نیز بااین زحمت ومصیبت زندگی مینمودند . ولی حمدخدارا حالا عصر ما بالنسبه عصر تمدن است

قوانین ملل اکثر این خود سریها وحرکات وحشیانه را از ریشه بر کنده و نا بود نموده حالا تبعه در همه امورات داخل ملك وملت رأیی وعقیدهٔ دارند وحل وتسویهٔ مسائل دایر بمصالح امور آنها با اکثریت آرأ ردو قبول خود ملت حل وعقد میشود . هر گاه مسئلهٔ درمیان سلاطین از قبیل اصلاح سرحدات یا تنظیمات بیع وشری یا طلب ترضیه از بی احترامی وخسارت همدیگر حادث شود از سلاطین یا وزرا یا علمای دول بیطرف حکم انتخاب میکنند مسئلهٔ متنازع فیها را بصوابدید آنها محول می نمایند وقضاوت آنها را بحرف متقبل میشوند وبا این وسایل مصلحانه گاهی قتل وخونریزی را دفع میدهند وآتش سوخته را خاموش می نمایند . اگر چه عقدهٔ متوحشه که شصت سال است به اسم مسئلهٔ شرقیه در میان دودولت رقیب روس وانکلیس له دقیقهٔ ازاقدامات غیر مشروعهٔ خود در تصرف مملکت آسیا از حمله ودفاع یکدیگر آسوده نیستند واز سال ۱۸۷۰ رقابت المان وفرانسه به حجم وحشت افزایی آن مسئله افزوده در هر بیست سال جنك بزرگیرا تولید میکند وشعلهٔ آتش افروختهٔ او مستقیم ومعوج در همهٔ روی زمین تأثیری داشته ودارد ولی از برکت انتشار علم ومعرفت در این ده سال آخری که منتج استقرار حسیات عدل وانصاف است از حدت خود بمراتب کاسته الآن دول رقیب از ترس همدیگر به دواردوی رعب افزا منقسم شده اند وعقد اتحادی در خور اقتدار حمله ودفاع یکدیگر با هم بسته اند . از یکطرف آلمان ، افستریا ، ایتالیا واز یکطرف روس وفرانسه . از طرف دیگر دولت انکلیس ظاهراً بیطرف ولی باطناً حمالة الحطب وطرفدار اتحاد مثلثه. واز یکطرف شب وروز در تکمیل علم واسلحه واسباب جنك وتکثیر تعداد لشکری که الآن ششدولت سی کرور نفر می‌تواند بمیدان جنك بفرستد مساعی مجدانه مبذول میدارند .

وطرح جدید تفنگهای تهی، باروت بیدود وصدا، که در هرثانیه پنجاه تیر میاندازد واز نیم فرسخ نشانه میزند که عقل بیعلم ازاحاطهٔ او قاصراست. توپهای « مترالیوز » که هر دقیقه دویست پنجاه کاوله مثل قطرات بارش لاینقطع بر صفوف دشمن ببارد توپهای بنادر که وزن کاولهٔ هر یك سه خرواراست ودو فرسخ میراند ، سنگرهای فولاد متحرك باتوپهای صحرایی که قطعه قطعه ساخته

ودوساعت بعد از نزول اردو بهم وصل نموده قلعهٔ فولادی در صحرا احداث کنند ، دسته‌های سیار سفاین هوایی « بالون » که درمحصوری از میان اردو یا قلعه صعود نموده وبهرجا بخواهند بروند وخبر بدهند وکومك دعوت نمایند، دسته‌های اسب آهنی خودرو «ودلوسپد» که‌سربازسوار شده‌درتك وپوازاسب رونده زود ترحرکت میکنند ، دستگاه تلغراف که بواسطهٔ مفتول اردوهای متفرقه را باهم وصل میدهند وفرمان سرکرده‌را هرشعبه بواسطهٔ تلغرام یاتلفون بلاواسطه می‌شنود وجواب میدهد ،باتالیونهای(سپور) که بابیل وکلنك درىك شب کنده‌ها ومارپیچ یکفرسخ طول چندین ذرع پهن وعمق برای تحصن اردو ویا یورش قلعه‌جات دشمن حفر می نمایند، (پارکه)های چراغ الکتریك‌که‌شب نقطهٔ نشانه‌را از نیم فرسخ روشن میکنند ، اردو یاقلعهٔ دشمن را تیرباران می نمایند یاشب تاریك بواسطهٔ بالون هوا بر آمده از بلندی محل اردوی دشمن‌را روشن میکنندوعکس برمیدارند.یاتدابیر حربیهٔ دیگرمعمول می‌نمایندوخودشان ازانظار خصم‌در تاریکی مستور می مانند. هنگام لزوم دستهٔ سگهای‌معلم قراول به‌پیش‌قراولی‌اردو آموخته‌نگهداشته‌اند، پوسته‌های‌کبوتر[*]که‌کبوترهای آموخته‌را

[*] پوستهٔ طیار که مطالبرا درمکتوب باخط ریزهٔ مویی نوشته درمیان قلم پرمرغ نموده بدوموی دم کبوتربسته پرواز میدهند کبوتر بهمان قلعه که منزل یا اشیانهٔ اوست ساعتی صد (ورس) وشبانه روزی ازقلعهٔ‌به قلعهٔ‌صدوپنجاه‌فرسخ دور بریده مکتوب خودرا میرساند خیلی غریب ویکی ازعجایب اخباراست درعهد قیاصرهٔروم وسلاطین یونان، فراعنهٔ عاردهٔ کیان واین اواخر درمصر ودربعضی نقاط روی زمین مستعمل بود بعد متروك گردید . تا اینکه درسال ۱۸۷۱ لشکر آلمان شهر پاریس را چهار ماه ونیم محاصره نمودندمحصورین بواسطهٔ کبوتر دراین مدت پانزده هزار (ویش) بامکتوب رسمی ویك مایان مکتوب شخصی‌وتجارتی باطراف فرستاده بودند نفع ولزوم‌پوستهٔ کبوتر را هنگام جنك احساس نمودند بقاعدهٔ علم تربیت‌حیوانات جنس‌کبوترها را ازهمه نقاط عالم آورده وامتحان نموده درتناسل آنها دقایق علیه را بکار برده چهار جنس ازمیان همهٔ آنها برای عمل پوست طیار قوی وهوشیارومستعد یافتند آلان همهٔ‌دول اروپ درقلعه جات سرحدات یاداخلهٔ مملکت‌وپایتخت خودکبوترخانها درست نموده هم تولید وتکثیر وهم آنها راتعلیم میدهند درفرانسه ۱۹ نقطه،پورتغال ١٤ نقطه،اسپانیا ۱۸ نقطه،ایتالیا ١٤ نقطه،اسوج (سوئید) ٤ نقطه المان ۱۷ نقطه اوستریا ۱۱ نقطه روسیه ٥ نقطه کبوترخانهٔ حامل پوسته می باشد واین نقطه ها قلاع‌واستحکامات‌داخله وسرحدات‌مملکت است فرانسه ها درهنگام اقتضا دریکروز میتوانند از همهٔ نقاط پوسته کبوتری هزار کبوتر روانه نمایند . مخارج کبوترخانهای‌یك سال دول اروپ به‌یك کرورتومان بالغ شده . دراروپا دراکثرشهرها متولین کبوترخانهای

در میان همه قلاع سر حدات مملکت تربیت و تعلیم داده اند و از قلعه به قلعهٔ خبر می فرستند . همهٔ این تکمیلات حربیهٔ فوق العاده که ذکر نمودیم یحتمل مسئلهٔ خلع السلاح را عنقریب در کنکرهٔ منعقده مأمورین همهٔ دول متمدنه قبول کنند ، ملت و مملکترا از زیر این بارگران اتلاف ثروت که به مخارج این همه تدارکات قتل ابنای جنس خود مصروف میشود خلاص نمایند ، «سالی هزار کرور تومان» و شعلهٔ آتش حرص جهانگیری ورقابت را خاموش بکنند ، اسم بی مسمای تمدن را که آلان دارند درمعنی خود نایل باشند ، آنوقت هر ضعیف در گوشهٔ انزوای خود میتواند نفسی بکشد ودمی آسوده بر آرد وگرنه با این دستگاه وحشت که اورا تدارك جنك میگویند هیچ ملت عمر نمد و وطندوست نمیتواند آسوده بنشیند یا باید سالی دو بیست کرور تومان ثروت خود شانرا صرف حفظ استقلال خود نمایند وبالرأس لشکر بشوند یاعبد ملت دیکر گردند . چون سخن بدینجا رسید ازمعانی کثیرهٔ کلمهٔ قلیل اللفظ ثروت که هنوز در وطن مامعنی اومبهم ومجهول است توضیح مختصری را بیفایده ندیدم : علمای (پولتیك ایکانوم) درشرح معانی ثروت ایضاحات بسیار مبسوطی دارند وبیانات زیاد نوشته اند . ودر طبق معانی لاتحصای او بر حسب اقتضا چندین الفاظ ولغات وضع نموده اند .

بزرگی دارند وآنهارا به پریدن اراضی مسطح وارتفاعات وسرعت طیران وتحمل گرما وسرما وانحراف از موقع قید که درراه عبور آنها دامی چیده ودانه وغذای مخصوص آنهارا ریخته اند تعلیم وتربیت داده اند واین تعلیم که کبوتر میتواند از صد و سخ بریده به منزل بیاید خیلی کار مشکل ودقیق است اورا ازسه ماهه کی کم کم ازمسافت نزدیك بنا نموده میبا موزند تادر چهار سالکی در اقتضای خود ماهر میشود تاهشت سال بچه میدهد بعد عقیم میماند وبیست وپنج سال عمر میکنند همینکه این طور کبوتر خاصای شخصی نیز مطابق قانون مملکت دروقت جنك باید کبوترهای آموختهٔ خود شان را به مأمورین لشکری بدهند که بکار محاصره ومحصوری برآید . تناسل کبوتر نامه بر ، محافظهٔ آنها ، خانهٔ آنها ، گرفتن آنها ، دروقت لزوم بردن آنها به مسافت دور ونزدیك ، برای تعلیم وغذای آنها بسیار دقت وزحمت میخواهد . برای دانستن ورود کبوتر از سطح آشیانهٔ کبوتر مفتولی کشیده وسرشرا درخانهٔ صاحب منصب قراول برنك اخبار وصل نموده اند تا کبوتر بامکتوب وارد شد مفتول حرکت نموده زنك الکتیر صدا میکند قراول میداند که کبوتر آمد فوراً حاضر میشود دقیقهٔ ورود کبوتر را بدفتر ثبت میکند مکتوبرا میگیرد ودر حضور رئیس میخواند وعمل میکنند .

این بساط منتظم نوعی چیده شده که یکی از ادله وبینهٔ قدرت علم واستعداد بنی نوع انسانی است . (انتهی)

ثروت یعنی روح ومدیر عالم تمدن یا به عبارت دیگر ثروت یعنی استعداد واستقلال. وزحمت. ومحل وعملیات است که نتیجهٔ این ترتیب دریکجا روح ومدیر عالم مدنیت یا ثروت است .

اگرچه بعضی الفاظ هست که درمملکت ما تا یکدرجه معنی نسبی ثروت را میفهماند نقد ، دولت ، تنخواه ، سرمایه، توانگری ، تمول، وهکذا محض اینکه درمعنی ثروت گمراه نشویم اول تعقل میکنیم ومی‌بینیم این الفاظ نه اینکه منفرداً بلکه همه دریکجا صدیك معنی ثروت‌را نمی فهماند وهمهٔ اینها چون صفر بیرقم فی نفسه‌تهی ولاشیٔ وهیچ است. وبعد ازانکه سرحد افق نظری ما ازبیانات آینده قدری توسیع یافت آنوقت معترف می‌شویم که فی‌الحقیقه تاکنون دروطن مامعنی این لفظ مجهول بوده تاچه رسد به حقیقت ثروت .

نقد یعنی فلزی که وسیلهٔ مبادله است اورا بدهی درعوض مایحتاج بگیری. دولت یعنی داشتن ضیاع ، عقار ، اسب ، استر ، باغ کاروانسرا ، وسلمنا مزرعه وغیره. تنخواه هم باین معنی. توانگری یعنی داشتن آنچه ازوی مداخل عاید می شود. تمول تحصیل آنچه‌باوی میتوان‌معاوضه ومبادله ودادن وستادن نمود. حالا به‌بینم اگر لباس یاغذا نباشد که عوضش را طلا داده واورا تحصیل نمائیم دراینصورت طلا را میتوان خورد ؟ نه . اگر دکاکین وکاروانسرا واسب واستر تحصیل طلا نکنند اورا میتوان دروقت لزوم سد جوع یا ستربدن نمود؟ نه خیر . طلا همه کس دارد ؟ نه . دکاکین واملاك وکاروانسرا وحمام دسترس همهٔ افراد ملت است ؟ نه . طلا را میتوانند بدزدند ؟ بلی . طلا یا هرچه از طلا عمل آمده میتواند دردریا غرق شود ، درآتش بسوزد ، دزدببرد ؟ البته میشود . دکاکین وکاروانسرا وحمام باید بالآخره رو به ویرانی بنهدوتجدید اولازم گردد وهرسال مبالغی برای تعمیر او مصروف شود ؟ البته چنین است. معلوم است اینها هیچ کدام روح عالم تمدن نیستند . بلکه اسباب یاوسیلهٔ مبادله هستند پس ثروت باید چیزی باشد که روح ومدیر عالم تمدن باشد وآن چنانکه گفتیم عبارت‌است از استعداد یعنی علم واستقلال یعنی مصون‌ازتصرف‌حوادث‌ایام وامتداد زمان بودن . وزحمت، یعنی بذل مساعی یدی و خیالی. ومحل یعنی ناف زمین همه‌جا، وعملیات یعنی آنچه ازناف زمین بیرون آورده بعضی‌درصورت‌طبیعی

(حبوبات واثمار) وبرخی بصورت مایحتاج آوردن را (ازسنك آهن وازآهن کارد وتیر وچاقو ، ازپشم نخ وپارچه ، از چرم کفش وچکمه وازپنبه کرباس وتنظیف) ثروت یاروح ومدیر عالم تمدن میکوئیم . کسانیکه بانظر قصیر خودشان داشتن چند هزار طلا ونقرهٔ مغشوش وطن مارا که بهای یکمهمانی متمولین سایر ملل است یا ابتیاع چندبار مال فرنك وفروش اورا ثروت میدانند گمراه همان اغفالات نظریه هستندکه قرص شمسرا اشرفی می پندارند، ودوری قمررا قران چرخی می شمارند . پس مسلماً ثروت لفظی است که معنی او واقعاً همه جزئیات تمدن را دارا است و ما اورا بالاستحقاق روح و مدیر عالم تمدن مینامیم . وفی الحقیقه علی الحساب وطن ما اورا واستعداد تحصیل اورا ندارد . هر گاه ما استعداد یعنی علم داشته باشیم بیشه‌های خود مان را که بیشتر شمشاد ودرخت« گردو» وزیتون است باقانون مخصوص اززخم تبر بیلزوم سکنهٔ جاهل وتبعهٔ خارجه حفظ می نمائیم . و بعد از بیست سال به ثروت طبیعی مملکت بیست کرور میفزائیم . هر گاه استعداد یعنی علم داشته باشیم معابر غیر مسلوکهٔ خودمانرا بقدریکه اقلاً عرابه رو باشد بتعجیل هرچه تمامتر تسطیح مینمائیم تا در زنجان گندم اهالی نپوسد ودر تبریز فقرا از بی نانی نخروشند. اگر استعداد یعنی علم داشته باشیم دررا راضی بایر مملکت هر جا که لازم است پنجاه چاه (آرتزان) یعنی مثقبی بکنانیم بدو کرور رعیت ممر معیشت جدید باز میکنیم وآنهارا ازمهاجرت مانع میشویم. وبعد ازبیست سال چندین کرور به ثروت مملکت وعدد نفوس علاوه می نمائیم . هر گاه الوان قابلرا در کار خانه جات خود استعمال نه نمائیم ومنسوجهای حریر وپشمی مملکترا بدون روکار ومیانکار درست ببافیم واستادان ماهررا تشویق بکنیم در انظار خارجه بیشتر جلوه می نماید وعوض اینکه ما مشتری بجوئیم خریدار خود کارخانهای ما را پیدا میکنند بعد از ده سال بر لیغ صداقت مال التجارهٔ ایران از خشکه بار ومنسوجه وپنبه وتریاك از همه عملیات دستی دنیا بتوسیع انتشار خود مسافات بعیده تسخیر مینماید واز رونق تجارت البته بعد ازده سال چندین کرور به ثروت ما افزوده گردد . هر گاه استعداد یعنی علم داشته باشیم هیئتی تشکیل بدهیم . ریاست مخصوص معادن بر پا نمائیم . ازنقود تحت الارض علی العجاله

یك کرور به این دستگاه تحواه بدهیم تا چند نفر مهندس معادن‌دور مملکت‌مارا بگردند وهر چه پیدا نمایند باین دستگاه تقدیم کنند ، تجزی نمایند وا گر لازم است بکار بیندازند بعد از ده سال پانصد کرور بثروت مملکت می افزاید . هر گاه استعداد یعنی علم داشته باشیم بعد از بسته شدن سد (اهواز) اگر نیل وشکر تاریخی ما بهندوستان فرستاده نشود اقلاً مملکت را از فرستادن مبالغ معتنابی بجهت تحصیل این دو مستغنی خواهد نمود معلوم است بعد از ده سال چندین کرور بثروت مملکت علاوه خواهد شد . هر گاه رودخانهٔ «کارون» را به «زاینده رود» وصل نمائیم به محصولات این ملك ده مقابل زیاد می شود وبعد از ده سال چندین کرور به ثروت مملکت اضافه گردد . هر گاه استعداد وعلم داشته باشیم معنی ثروترا درست نفهیم اینها که علی الحساب بیوضع قانون وبی تحواه معتنا وبی امتداد وقت که ما اورا بدبختانه وبیرحمانه فوت کردیم صورت نپذیرد لا محاله آنچه در اقتدار ما است که نه منتظر قانون ونه محتاج تحواه ووقت است اورا معمول میداشتیم .

قدك اصفهانرا می پوشیدیم ، از شال یزد و کرمان لباس میدوختیم عوض ما هوت ادبار اجانب از پوست شبرار کلاه میساختیم ، عوض ظروف چینی خارجه ظروفهای مس نقره های مملکترا استعمال میکردیم ، قلیان کاین خودرا به شیشهٔ اجانب ترجیح میدادیم ، در یکمهمانی پانصد شمع کافوری مات خارجه را نمی سوختیم ، اسباب اورا نمی خریدیم ، محسود فقرا نمی شدیم وبی اینکه دخول مال التجارهٔ اجانبرا که منافیٔ عهدنامهٔ تجارتی ما با آنهااست مانع بشویم ازامساك استعمال وخرید اشیای بی‌لزوم بعد از ده سال شهدالله ده کرور بثروت مملکت خودمان میافزودیم . پس ما استعداد یعنی علم نداریم چرا ؟ بجهة اینکه قانون نداریم ، مکتب نداریم ، مدرسه نداریم ، مدرس نداریم ، بجز کتب افسانه کتاب نداریم ، مشوق نداریم ، محرك نداریم ، مربی نداریم واز اینرو ثروت نداریم .

پس از بیانات گذشته‌هرمسلمان وطندوست وسلطانپرست البته معترف میشود که اگر ما قانون داشته باشیم آنوقت صاحب علم و ثروت ونظم واستقلال خواهیم بود . اگر انکار بدیهی بکنیم یا دیوانه یاخائن‌ملت ومذهب ووطن خود خواهیم بود . اشخاصیکه تاکنون هروقت اسم قانون برده میشود برای نفع شخصی وحفظ

احترام خانوادهٔ خود در انظار معانی نفرت انگیز میتراشند ومردمرا متوحش
می نمایند ، چگونه که بارها گفته ایم خاین دولت وملت ووطن هستند .
آنها میخواهند که در آب گل آلود ماهی بگیرند . خودشان صاحب ده ومزرعه
ویدك بشوند استطاعت مردمرا بوعدهٔ سعادت موهومی در دنیا از دستشان
بر بایند وجلو زده پشت سر خودشان بگردانند ، ودست خودشانرا ببوسانند،
ما ملت ایرانراست که گوش باین نوع پیش آهنگان نکنیم . مآل امور خود
واخلاف خودرا فکر نمائیم هادی ومضل را فرق دهیم . دوست ودشمن را
بشناسیم خودرا از ذل رقیت برهانیم . حالا ببینیم ما که قانون نداریم واگر
بخواهیم قانون داشته باشیم باید اقلاً سی هزار مسئله به کتب فقه خودمان
بر افزائیم آنها را به ترتیب بیاوریم مدون بکنیم بحکومت وقضاوتهای مملکت
تقسیم نمائیم که از روی آن کتب عمل نمایند ، چندین سال مدت میخواهدکه
از یکطرف مکاتب ما قضات وحکام ممتحن تربیت بدهند واز یکطرف مأمورین
عاقل دولت بتألیف قوانین مشغول شوند ، آیا حوادث ایام فرصت احیای
این خیال مقدس را بما میدهد؟وسیل بنیان کن اطراف عمارت ملیت مارا
تا آنوقت ویران نمی سازد ؟ !!

هر عاقل در جواب این میگوید . نه نمیدهد ومیسازد . بلی فقط تحقیقات
این مرض مهلك همان حقایق ساده است که (لورد سالیزبری) در مجلس
تشریفات بیکلر بکی (لندن) یکماه قبل از این در خطابهٔ معروف خودشان
داده است میگوید (مملکت بیقانون اگر چه مدتی از رقابت دول متنافعه
میتواند وجود خودرا حفظ نماید ولی بالطبع وبالخاصیه یا بحکم تقدیر هر طور
بخواهید بفهمید باید چون درخت پوسیده بالآخره متلاشی گردد وازهم بپاشد
در مشرق زمین اشد مصائب اینست که حکمداران مملکت بفواید وقدرت قانون
معتقد نیستند وهر استقراری که از روی عقیده نباشد منتج فواید واقتدار
نخواهد بود) در خاتمهٔ این صحبت اشکال حکمرانان نوزده‌گانهٔ اروپارا که دراول
سال ۱۸۹۵ میلادی حکمرانی میکنندووضع اداره مملکت وتعداد سکنه‌ومقیاس
مسافت‌هر یکرا جدا گانه بطوریکه خواننده از حالت‌اروپا اطلاع سطحی تحصیل
نماید درج میکنیم .

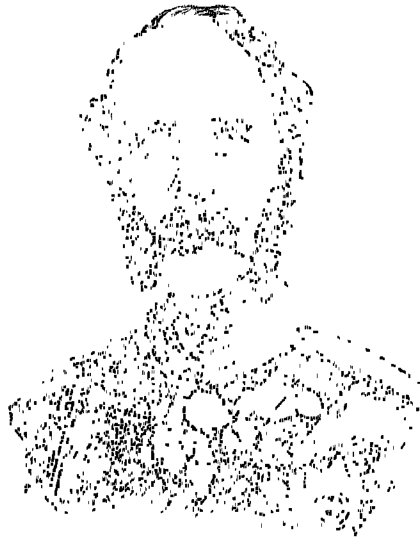
(اول) مملکت اسپانیا دارای نه هزار ونود و یك میل مربع زمین و (١٦٤٢٩٤١٣)نفرسکنه است . ادارهٔ ملت با قانون اساسی مذهب اهالی رسماً نصارای (قاتولیك) میباشد پایتخت دولت شهر (مادرید) در ساحل رودخانهٔ (مانسارانس) واقع‌است حکمران حالیه اش(آلفونس سیزدهم) پسر (آلفونس) دوازدهم است درسال(١٨٨٦) میلادی‌متولد شده مادرش ماریه (گرستین) از بیست وپنجم‌نوامبرسال (١٨٨٥)نایب‌السلطنه‌است که هروقت پسرش‌بالغ باشد سلطنت را به او تسلیم نماید .



شکل نمره (١)
الفونس سیزدهم با مادرش

(دوم) مملکت (دانمارك) دارای ششصد ونود وهفت میل مربع زمین ودو ملیان سکنه است مذهب اهالی رسماً (لوتران) پایتخت (کوپنهاك) ادارهٔ دولت با قانون اساسی در دو مجلس وکلا ونجبا حکمران حالیه اش (گرستین) نهم در هشتم آپریل(١٨١٨)متولدشده ازسال

(۱۸٤۲) (لیوزه‌غوسین) را تزویج نموده پانزدهم‌نوامبر (۱۸٦۳) به سلطنت نشسته است .



شکل نمره (۲)
پادشاه‌دانمارك(کرستین)

(سیم)مملکت (یونان)یا (ایل لینه)دارای(۹۳۲) میل‌مربع زمین ودوملیون وشصت وهفتهزار وهفتصدوپنجاه‌نفرسکنه‌است مذهب اهالی‌رسماً(اورتودوقس) ادارهٔدولت‌باقانون‌اساسی‌پایتخت‌شهر (آطنه) یا (افینه) حکمران‌حالیه اش(کورك) یا (ژورژ) اول پسر دوم پادشاه (دانمارك) گرستین است در سال (۱۸٤۵) متولد شده از ششم ماه یون(۱۸٦۳)به سلطنت یونان منتخب گشته در پانزدهم

اوکتبر(۱۸٦۷)با (اولغا) دختر قسطنطین پسر ایمپراطور متوفی نیکولای اول روسیه تزویج نموده



شکل نمره (۳)
پادشاه یونان (ژورژ)

(چهارم) مملکت اوستریا متشکل از خاك اوستریا ومملکت مجارستان و (هرزه گوین) و (بوسنه) است دارای(۱۲۳٦۲) میل مربع زمین و سی و هفت ملیان وهفتصد وچهل و یکهزار وچهار صد وسی وچهار نفر سکنه میباشد مذهب اهالی رسماً قاتولیك ادارهٔ دولت باقانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه . دو پایتخت یکی (ویانه) ویکی پایتخت مجارستان شهر (بودا پشت) هر دو در ساحل رود خانهٔ (تونا) واقع اند حکمرانش (فرانس یوسف) اول ایمپراطور اوستری وقرال (هونگری) یا مجارستان درسال (۱۸۳۰) متولد شده بعد ازاستعفای عموی خودش (فردینان) اول دردوم دیکابر(۱۸٤۸)بهسلطنت اوستریانشسته درسال(۱۸۵٤)شاهزاده‌خانم(یلیزابت) باویرراتزویج نموده‌درسال(۱۸٦۷)تاج‌مملکت‌مجارستانرابسرنهاده.این‌پادشاه‌محبوب تبعهٔ ازاد خود یك پسرعالم وجوانی ولیعهد داشتکه درشعبهٔ علم طبابت مدرسهٔ

عاليه امتحان داده بود وچند سال قبل ازاين خودرا با كاوله كشت ودل والدين خودرا سوخت چون پسر ديگر ندارد بعد از فوت ايمپراطور تخت وتاج دو مملكت به برادر زادهٔ اوخواهد رسيد .



شكل نمره (٤)
(فرانسوا ژوزف ايمپراطور استريا)

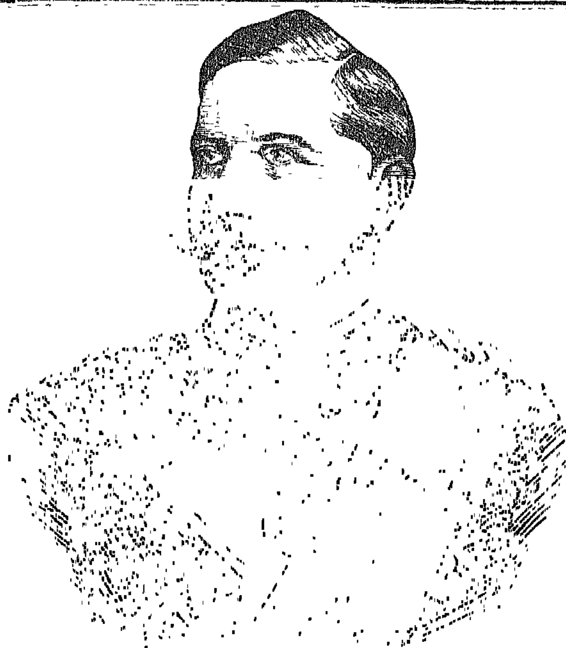
(پنجم)مملكت(رومانيا) داراى(۲۳۸۳) ميل مربع زمين وپنج مليان وسيصدوهفتاد وشش هزارنفرسكنه ميباشدمذهب اهالى رسماً(اورتودوقس)ادارهٔدولت باقانون اساسى يعنى سلطنت مشروطه پايتخت شهر (بوخارشت)درساحل رودخانهٔ (تون باديس) كه برودخانهٔ (تونا) ميريزد واقع است. اين مملكت رامملكت(مالداو) و (والاخ) نيز كويند.حكمران حاليه اش (قارل) اول يا (شارل) ازشاهزادههاى (قوقين سلير)

یا از خانوادهٔ ایمپراطورحالیهٔ المان درسال(۱۸۳۹) متولد شـده‌درسال(۱۸٦٦) بوالیکری رومانیا منتخب گشته‌در بیست وچهارم مارت سنه(۱۸۸۱) به سلطنت رومانیا ارتقا یافته دردهم ماه (مای) همانسال تاج گذاشته در سـال(۱۸٦۹) باشاهزاده خانم (پایزاویت‌ویده) تزویج نموده .



شکل نمره (٥)
پادشاه رومین (شارل)

(ششم) مملکت (آلمان) متشکل از بیست ودوحکومت و یکقطعه مملکت مشترکه وسه شهر مستقل است‌که ما اسامیٔ حکمداران حالیه ومسـافت اراضی وتعداد نفوس سـکنه ومقر حکومت آنهـارا بموجب اطلاعات آخری برسبیل اختصاردراینجا ذکر میکنیم که خواننده از ترکیب دولت آلمان مستحضر باشد.
اول (پروسیا) پایتخت شهر (برلین) حکمدارش (ویلهلم) دویم ایمپراطور المان وپادشاه پروسیادرسال (۱۸٥۹) متولدشده واز سال(۱۸۸۸)درپانزدهم ماه ژوئن‌بعداز فوت پدرش (فریدریق) به تخت ایمپراطوری جلوس نموده درسال (۱۸۸۱)بەشاهزاده خانم (آوغوست ویقتوریا اشلزوك‌هولشتاین) تزویج نموده مادر ایمپراطور (ویلهـلم) (ویقتوریا) دختر (ویقتوریا) ملکهٔ حالیـهٔ انکلیس است .



شکل نومرو (٦)
پادشاه روس و امپراطور آلمان (ویلهلم دوم)

(دوم) سلطنت (باویەر) پایتخت شهر (مونخین) . سیم سلطنت (ساکسونیا) پایتخت سهر (در زدن) . چهارم سلطنت (ورتین بورغ) پایتخت شهر (اشتونقارد) . پنجم (غران‌دوق بادن) پایتحت(بادن بادن) . ششم (غران دوق دارم اشتات) اسم شهرپایتخت (دارم اشتات) . هفتم (غران‌دوف اولدین بورغ) پایتخت شهر (اولدین‌بورغ) . هشتم (غران‌دوق مکلین بورغ اشوارین) شهر پایتخت (اشوارین) . نهم غران دوق (مکلین بورغ استر یلك) شهر پایتخت (نی اسریلاك) .دهم (غران دوق) ساکسین وایمار) پایتخت شهر (وایمار) . یازدهم غران دوق (برا اون شویك) شهر پایتخت(برا اون شویك) . دوازدهم غران دوق (ساکسون قابورغ قود) پایتخت دو شهر (قابورغ) و (قود) . سیز دهم غران دوق (ماینین‌گن) پایتخت شهر (ماینین گن) . چهار دهم غران دوق (ساکسین آلتن بورغ) پایتخت شهر (آلتن بورغ) پانزدهم غران دوق (آنهالط) پایتخت شهر (دیساو) (والیکریهای کوچك) : شانز دهم (شوارسبورغ) شهر پایتخت (زوندر س‌هاوزین). هفدهم (شوارس بورغ)پایتخت (رودل‌اشتات) هیجدهم

(رییس) پایتخت شهر (قرییس) . نوزدهم ایضاً (رییس) پایتخت شهر (کیرا) . بیستم (لیت شانبورغ) شهر پایتخت (بوکی بورغ) . بیست ویکم (لیپه‌دید مولد) پایتخت شهر (دید مولد) بیست ودوم (والدیك بیرموند) مرکز حکومت دو شهر (آرولزین) و (بیرموند) . بیست وسیم مملکت مشترکه که در جنك فرانسه دولت آلمان ضبط نموده وحالا درمیان همهٔ حکدار ان آلمان مشترك است (آلزاس) و (لورین) مرکز حکومت شهر (استرازبورغ) بیست وچهارم سه شهر آزاد اول (هامبورغ) دوم (برامین) سیم (لوبك) این سه شهر درادارهٔ خود مستقل هستند و فقط ریاست فایقهٔ آلمان را متقلدند همهٔ این حکومت بیست وشش کانه که آنهارا دریکجامملکت آلمان یا گرمان میگوئیم دارای (۹۸۳۱) میل مربع زمین وچهل وپنج ملیان دویست وسی وجهار هزار وشصت ویك نفر سکنه است [*]

هفتم مملکت (بازیك) دارای پانصدوسی وپنج میل مربع زمین وپنج ملیان وششصد وپنجاه‌وپنجهزار ویکصد ونود وهفت نفر سکنه‌است . مذهب رسمی مملکت (کاتولیك)

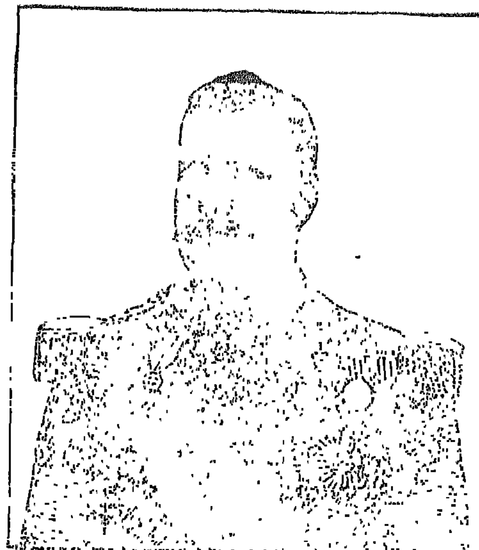


شکل نمره (۷)
پادشاه بازیك (لئوپولد)

[*] درآلمان مرکب از حکومت بیست وشش کانه فقط چهار مملکت : پروس - باویر - ساکسونیا - وورتمبورغ صاحب تخت وتاج هستند واعلیحضرت خطاب می‌شوند باقی همه بی تخت و تاجند شهر هایی که مانوشته‌ایم مسطور مرکز ادارهٔ مملکت است .

ادارهٔ دولت باقانون اساسی دردومجلس مجباووکلاء پایتحت مملکت (بروکسیل) درساحل رودخانهٔ (سنه) واقع است حکمران حالیه‌اش (لئوپولد) دوم درسال (۱۸۳۵)متولد شده بعداز پدر خودش (لئوپولد) اول درسال (۱۸٦۵) دهم دیسامبرماه‌به تخت بلژیك جلوس نموده‌درسال(۱۸۵۳) باشاهزاده خانم اوستریا (ماریه هانریه‌ت) تزویج نموده .

هشتم مملکت (پورتکیز) دارای (۱٦۱۸)میل مربع زمین وچهار ملیون وهفتصدوهشتهزار ویکصدوهفتاد وهشت نفرسکنه است پایتخت شهر (لیزبون) مذهب رسمی اهالی (کاتولیك) ادارهٔ دولت باقانون اساسی باسلطنت مشروطه، حکمران حالیه‌اش (دونکارلیس)اول درسال(۱۸٦۳)متولدشده درسال(۱۸۸۹) نوزدهم دیسامبرماه به تخت (پورتغال)جلوس نموده ازسال (۱۸۸٦) باشاهزاده خانم (آمیلی) دختر (کونت دوپاری) از خانوادهٔ (بوربون)سلاطین فرانسه تزویج نموده .



شکل نمره (۸) پادشاه پورتکیز (دون کارلیس)

(نهم) مملکت انکلستان دربحر محیط اطلس یا اطلانتك عبارت ازهیئت جامعهٔ دویست وبیست ودوجزیره که معظم آنها (انکلند)و(شبانلاند)

و(ارلاند) است آنها را جزایر (بریتانیا) نیز گویند وهمهٔ مستملکات انکلیس را یکجا « بریتانیای کبیر» خوانند.دارای پنجهزار وهفتصد وسیزده ملیان میل مربع زمین ... و پنج ملیون ودویست و هشتاد هزار وسیصد نفرسکنه است . مذهب اهالی در خود انکلیس (انکل کان) در (ارلاند) (کاتولیك) در (شاتلاند) (رفورمات) ادارهٔ دولت باقانون اساسی در دو مجلس نجبا ووکلا یعنی سلطنت مشروطه، پایتخت شهر (لندن) در دو ساحل رود خانهٔ (تیمز) واقع است ، مستملکات دولت انکلیس در آسیا وجزایر آسیا بانضمام مملکت وسیعهٔ هندوستان وهند ختا دارای (٦٧٦٥٨) میل مربع زمین ودویست وپنجاه وهفت ملیون وششصدوسی ونه هزارویکصدوچهل وپنج نفر سکنه است .مذهب آنها بت پرست، آتش پرست ، مسلمان ونصاری است ادارهٔ دولت در این مستملکات با قانون اساسی، همینکه ملکهٔ انکلستان را در این اراضی ایمپراتور خطاب میکنند. مستملکات انکلستان در قسمت آمریقای شمالی بانضمام بعضی از جزایر دارای یکصدوپنجاه وهشت هزار وپنج میل مربع زمین، وشش ملیون ویکصدوشصت نفر سکنه است. در این مملکت مذهب اهالی نصاری و بت پرست است مرکز مملکت (کنادا) وجزایر او شهر (کوبك) میباشد، ودر آمریکای جنوبی (٤٨١٩)میل مربع زمین وتقریباً یك ملیون سکنه دارند. مذهب اهالی این مملکت نصارای (پروتستانت) ادارهٔ دولت با قانون اساسی، مرکز این مملکت شهر (ژورژ توم) یعنی شهر (کورك) مستملکات انکلستان در مملکت اوسترالیا یا قسمت پنجم روی زمین دارای (١٤٧١٤٨)میل مربع زمین، وسه ملیون ودویست وبیست ودوهزار وپانصد وهفتاد ویك نفر سکنه است. مذهب اهالی مملکت در بلاد بیشتر نصارای پروتستانت در صحاری وجبال که سکنهٔ عریان ووحشی هستند بت پرست است. ادارهٔ مملکت برحسب اقتضای مکانیت باتغییرات جزئی مثل مملکت انکلستان باقانون اساسی است. حکمران حالیه اش (ویقتوریه) درسال (١٨١٩)بیست وچهارم ماه « مهٔ » متولد شده ازعموی خود (ویلهلم)چهارم در سال (١٨٣٧)بالوراثه تخت وتاج انکلستانرا مالك شده در سال (١٨٤٠) به شاهزاده (آلبرت ساکسین قوبورغ قودس) بشوهر رفته وشوهرش درسال (١٨٦١)فوت شده وتا کنون اختیار شوهر دیکر نه نموده.



شکل نمره (۹)
ملکهٔ انگلیس وامپراتریس هندوستان
(ویقتوریا)

(دهم) مملکت (ایتالیا) دارای (٥٢٤٠) میل مربع زمین و بیست و نه ملیون سکنه است٠اداره دولت باقانون اساسی یعنی سلطنت مشروطه دردو مجلس (سناتو) و (وکلا) یا مبعوثین است٠مذهب رسمی اهالی (کاتولیك) . پایتخت، شهر (رؤم) درساحل رودخانهٔ (طبر) واقع است حکمران حالیه‌اش (هون برت) اول درسال (١٨٤٤) متولدشده در سال(١٨٦٨) شاهزاده خانم (مارگریت) را تزویج نموده٠ درنهم ژانویه (١٨٧٨) بعد از فوت پدر خود (ویقتور امانویل) که تشکیل کنندهٔ دولت امروزی ایتالیا بود به تخت ایتالیا جلوس نموده این شهر بزرك قدیم معروف دنیا الآن پایتخت دو پادشاه بزرك است. اینکه‌شیخ مرحوم میفرماید«ده درویش درگلیمی بخسبند ودو پادشاه در اقلیمی نگنجد»حالااز ترقی علم وکثرت معرفت وانصاف وادب ابنای آدم می‌بینیم‌که دریك شهر علی الحساب دوپادشاه بزرك که

یکی سلطنت روحانی سیصد ملیون نصاری، ودیگری سلطنت جسمانی سی ملیان تبعه را داراست درکال اطمینان و آسودگی واحترام زیست می‌نمایند. ولی دولتِ



(شکل پاپ دوم (لئون) سیزدهم



شکل نمره (۱۰) حضرت پادشاه ایتالیا

ایتالیا منتظر است هروقت وسیلهٔ سهل اول راپیدا نماید تخت‌وتاج‌اعلاحضرت

پاپ را بمرکز دیگر تحویل بدهد . واز قرار معلوم به حدوث این واقعهٔ عجیبه بسیار کم مانده است .

پاپ یا نایب حالیهٔ حضرت مسیح (لیو) یا (لیون) سیزدهم از خانوادهٔ (پچ) در سال(۱۸۱۰)بیستم مارت‌ماه‌متولدشده ازهمهٔ سلاطین‌اروپا بر حسب سن بزرگتر است.و لیکن بر حسب جلوس ملکهٔ انکلیس از همهٔ سلاطین روی زمین مقدم است. مملکت پاپ غیر از همهٔ ممالك روی زمین که متدین بدین کاتولیك هستند باعتقاد خودش همهٔ دنیا و مافیها است. زیرا که‌اونایب حضرت مسیح است و حضرت مسیح بعقیدهٔ آنها خداست چکونه که نایب السلطنه نصف سلطان است البته نایب خدا نیز باید نصف خدا باشد مقر حکومتش نصف شهر قدیم (رؤم) عمارتش باسم (واتیکان) یازده هزار اطاق دارد اساسهٔ سلطنتش بیرون از حیز حساب است .

یا زدهم مملکت (اسوج) و (نورو یج) یا (سؤید) دومملکت جدا کانه‌است که یك تخت و تاج دارند . مملکت اسوج دارای (۸۱۸۳) میل مربع زمین، وچهار ملیون وششصد وسه هزار وششصد نفر سکنه است. پایتخت شهر (استوکهولم) . مملکت (نورو یج) دارای (۵۹۱۰) میل مربع زمین، ویك ملیان ونهصد وسیز ده هزار نفر سکنه است. پایتخت شهر (کرستانیا) ادارهٔ دولت باقانون اساسی‌باسلطنت مشروطه. هر دومملکت‌باوکلای خود اداره میشود .ووزرای جدا کانه دارند ولی رابطهٔ خارجهٔ هردو مملکت در دست یك وزیر مهام خارجه. وتبعیت یك پادشاه تاجدار میباشد . مذهب اهالی هر دو مملکت‌رسماً نصارای (لوتران) است.حکمران حالیه اش (اوسقار) دوم در سال(۱۸۲۹) متولد شده‌درسال (۱۸۵۷)باشاهزاده خانم (صوفیه‌ناساد) تزویج نموده بعد ازفوت برادر خود (شارل) پانزدهم بالوراثه درسال (۱۸۷۲) هیجدهم سپتمبرماه‌تخت‌وتاج دو مملکت‌رامتصرف شده.



(شکل) نمره (۱۱) پادشاه اسوج نوروج
(اوسقار) دوم

دوازدهم مملکت (صربستان) دارای هشت صد و هشتاد و دو میل مربع زمین و یکملیون و هشتصد و شصت و پنجهزار و ششصد و هفتاد وسه نفر سکنه است . ادارهٔ مملکت با قانون اساسی (یعنی سلطنت مشروطه. مذهب اهالی نصارای (اورتودوقس) هم مذهب ملت روس و یونان) . پایتخت شهر (بلغراد) درساحل رودخانهٔ (تونه) واقع است حکمران حالیه اش (الکساندر) ثانی در سال (۱۸۷۵) متولد شده بعداز استعفای پدر خودش (میلان) از سلطنت صربستان چون الکساندر نابالغ بود چند نفرازوکلای دولت مملکترا اداره می نمودند درسال (۱۸۹۳) اول ماه آپریل زمام ادارهٔ مملکترا خود مالك شده ازحیثیت نسب مادرش (ناتالی) دختر یکنفر ازملاکان روسیه است و پدرش میلان از خانوادهٔ (آبرانو یچ) است که حکمرانی صربستان قریب هشتاد سال در خانوادهٔ آنها میباشد .



(شکل) نمره(۱۲) پادشاه صربستان (الکساندر اول)

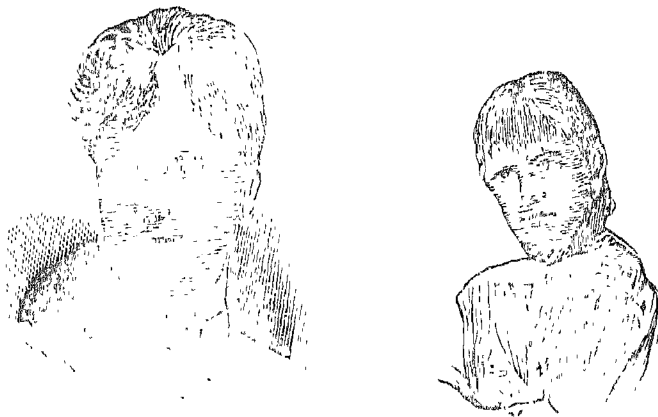
سیزدهم مملکت (قره طاغ) دارای یکصد و هفتاد میل مربع زمین و دویست و هشتاد و شش هزار نفر سکنه است. مذهب اهالی رسماً نصارای (اورتودوفس) ادارهٔ مملکت باقانون اساسی یعنی حکومت مشروطه . حکمرانش بی تخت و تاج . مقر حکومت شهر(ستنه) یا (چتنه) است حکمران حالیه اش پرنس (نکولا) در سال (۱۸٤۱) متولد شده بعد ازعموی خود پرنس(دانیال) اول در سیزدهم شهر (أو)سال (۱۸٦۰) بوالیگری (قره طاغ) نایل شده این مملکت را (مونطه نگرو) نیز گویند .

چهاردهم مملکت هولاند یا(فلمنك)دارای پانصدو نودهزار و میل مربع زمین، و چهار ملیان و دویست و بیست و پنجهزار نفر سکنه میباشد. ادارهٔ مملکت باقانون اساسی



(شکل) نمره (۱۳) والی قره‌طاغ (نیکولای)

یعنی سلطنت مشروطه . مذهب اهالی نصارای (رفورمات) پایتخت مملکت شهر (آمستردام) و شهر (کاآتا) میباشد. نایب السلطنهٔ حالیه‌اس شاهزاده خانم (این‌مه) است که در سال (۱۸۵۸) متولد شده در سال (۱۸۷۹) بپادشاه هولاند (ویلهلم) سیم تزویج شده . از بیستم ماه نوامبر سال (۱۸۹۰) بعد از فوت شوهرش به نایب السلطنه‌گی دخترش (ویل‌هل‌مینه) که بعد از بلوغ صاحب تخت و تاج خواهد شد معین گردیده .



(شکل) ۱٤ ملکهٔ هولاند بامادرش

یازدهم ممالکت عثمانی حکمران حالیه اش اعلیحضرت سلطان (عبدالحمید خان) در سال ۱۸٤۲ متولد شده بعد از برادر خودش سلطان (مراد) پنجم درسال ۱۸۷٦ بیست ویکم آوغوست ماه بتخت عثمانی جلوس نموده ممالکت عثمانی با روم ایلی شرقی درخاك اروپا دارای سه هزار ونهصد و ده میل مربع زمین وهشت ملیان وششصد وپنجاه هزار نفر سکنه میباشد. درممالکت آسیا مستملکات دولت عثمانی (۳٤۰۳۷) میل مربع زمین وشانزده ملیان ویکصد وسی هزار نفر سکنه است. مذهب رسمی اهالی مملکت مسلمان سنی مذهب نیز رسم مذهب شیعه ونصاری نیزهست پایتخت شهر معروف اسلامبول ، ادارهٔ دولت حکومت مطلقه .

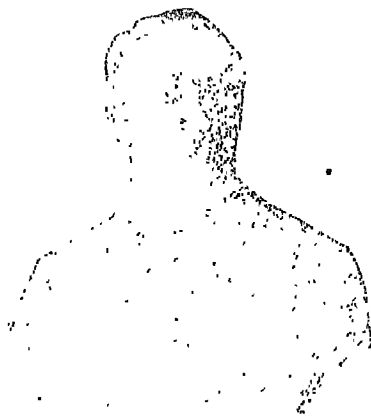
شانزدهم ممالکت (فرانسه) در اروپادارای نه هزار وششصد وهشتاد میل مربع زمین وسی وهفت ملیان وششصد وهفتاد ودو هزار وچهل وهشت نفر سکنه است . مذهب اهالی نصارای (قاتولیك) مستملکات فرانسه ها درآسیا نهصد وهشتاد ودو میل مربع زمین وچهار صد وچهار هزار نفر سکنه ومذهب اهالی بت پرست . درافریقا مملکت (تونس) دو هزار ویکصد وسیزده میل مربع زمین و دو ملیان



(شکل) ١٥ سلطان عبدالحمید خان

ویکصد هزار نفر سکنه است وممالکت الجزیره دوازده هزار ویکصد وپانزده میل مربع زمین ودو ملیان و هشتصد و بیست وسه هزار نفر سکنه است در جزایر اوستراليا چهار صد و بیست و نه میل مربع زمین ویکصد هزارنفر سکنه را دارند. غیر از این مستملکات نیزخاك مشترکی با هولاند وانکلیس دارد ممالکت (انام) مملکت (قان بودجه) وجزیرهٔ (ماداکاشقر) درتحت ریاست فایقهٔ (پراتکتورات) (باداسال) یا دولت دوست دولت فرانسه هستند ادارهٔ ملت فرانسه تاچهارم سپتمبر ماه سال (١٨٧١) کاهی سلطنت وکاهی جمهوریت بود از این تاریخ که (ناپولیون) سیم در قلعهٔ (سدان) اسیر لشکر آلمان کردید . ممالکت باقانون اساسی جمهوریت در دو مجلس (سناتو) و مبعوثاین اداره میشود از آن تاریخ تا امروز شش رئیس جمهور (تیر) (ماکماهون) (غریو) (کارنو) (کازمیرپریه) و (فالکس فور) نوبت ریاست نموده اند .

رئیس جمهور حالیه (فلیکس فور) در هجدهم ماه ژانویه سال (۱۸٤۱) درشهر (غاور) فرانسـه متولدشـده خودش ازطبقهٔ فقراست پدرش مردمزدوری بوده حالا قریب دوکرور تومان ثروت دارد همـه را خودش جمع کرده الآن کارخانهٔ دباغی یاچرم سازی دارد موسیو (فلکس فور) رئیس ششم جمهوریت سیم فرانسـه شخص عاقل وکافی وصـادق و خوش صـورت عالم اکثر علوم عادیه والسـنهٔ اروپاست . تا انتخـاب شدن بریاست جمهوری بهمنصب وزارت داخله وبحریه ومالیه نائل شده بود . ازپیروان عقیدهٔ (کامبتا) و (ژولفری) معروف است انتخاب اورا بعداز استعفـای (کازیمیرپریه) بریاست جمهوری فرانسه درهمهٔ اروپا بانظر تحسین وقبول دیده واسندیده اند . رئیس جمهور تخت وتاج ندارد، اعلیحضرت خطاب نمیشود، لباس سلاطین را نمی پوشد ، فقط ریاست مشروطهٔ او ازسه تاشش سـال یعنی همانقدر است که اورا انتخاب نموده اند . بعد از انقضـای مدت اکر لایق است باز بوعدهٔ دیکر انتخاب میکنند وکرنه دیکری جای او می نشیند ولی تاانقضای وعده اکر از وی خلاف قانون یاعملی خارج از وظیفهٔ ریاست اوسرزند خلع اورا ملت قادر نباشنـد . پایتخت ملت فرانسه شهر معروف (پاریس)درساحل رودخانهٔ(سن) واقع است .



(شکل) ۱٦رئیس جمهورفرانسه(فلکس فور)

هفدهم مملکت (اسوچره) یا (سوئیس) دارای هفتصد وپنجاه ویك میل مربع زمین ودوملیان وهشتصد چهل وهشت هزار نفر سکنه است . مذهب اهالی مملکت نصارای (قاتولیك) و (لوتران) است . چهارده ایالت مستقل ومتحد یك رئیس جمهورانتخاب میکنند شهر (برنه) مقر حکومت جمهوریت آنها است ادارهٔ مملکت باقانون اساسی یعنی حکومت مشروطه . اسم رئیس جمهور حالیه (لاشنال) میباشد .



(شکل) ۱۷ رئیس جمهور اسویچره یاسوئیس (لاشنال)

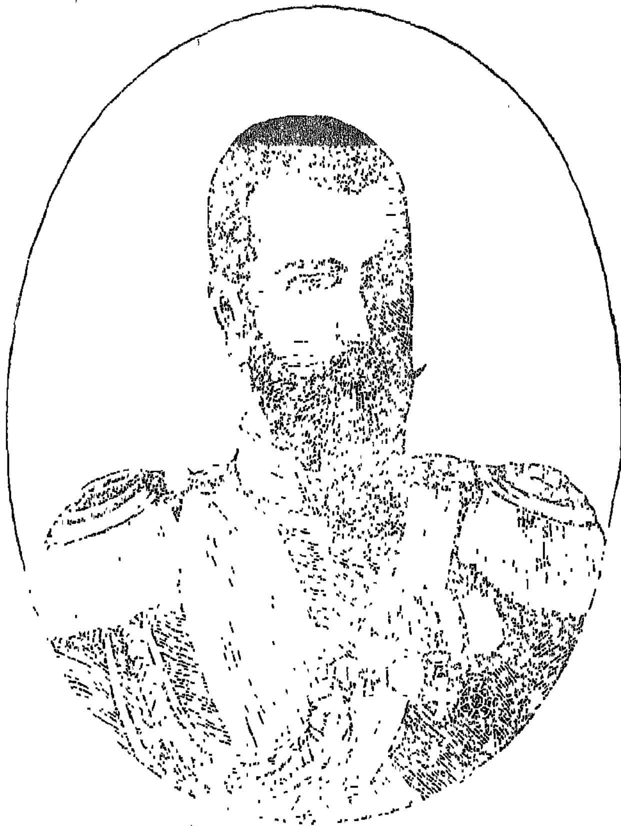
هجدهم ایالت (بلغارستان) درتحت ریاست طایفهٔ دولت عثمانی وضمانت شش دولت بزرك اروپا درسال (۱۸۷۷) ازملت عثمانی مجزی شده . ادارهٔ مملکت باقانون اساسی حکمرانش والی خطاب میشود . والی اولش (الکساندر باتین بورغ) خواهرزادهٔ ایمپراطور روس الکساندر دوم بود خودش استعفا نمود بعد ازآن پرنس (فردیناند قابورغ) را بوالیگری انتخاب نمودند اما دراول دولتهای بزرك درتصدیق حکومت او ایستادگی داشتند ولی دراین اواخر عنوان والیگری اورا همگی بطور رسمی تصدیق نمودند

مقر حکومت شهر (صوفیه) مذهب اهالی (اورتودوقس) دارای یکهزار و یکصد و چهل و دو میل مربع زمین و دو ملیان سکنه است.



(شکل) ۱۸ پرنس فردیناند امیر بلغارستان

نوزدهم مملکت (روسیه) در خاك اروپا دارای نود و هفت هزار میل مربع زمین و هشتاد و هشت ملیان و پانصد و شصت هزار نفر سکنه است. در خاك آسیا دارای دویست و نود و هفت هزار و چهل و یك میل مربع زمین و هیجده ملیان سکنه است. ادارهٔ مملکت از حقوق مطلقهٔ شخص اعلیحضرت امپراطور میباشد که مطابق قانون به مشورتخانهٔ دولت و دستگاه ده نفرو زیر شغول فرموده‌اند. اجزای شورا و وزرا در اعمال خود فقط نزد شخص اعلیحضرت امپراطور مسئول هستند یعنی شخص امپراطور پادشاه مطلق و مختار کل همهٔ روسیه است. حکمران حالیه این امپراطور (نقولای) دوم در سال (۱۸۶۸) در ششم ماه (مه) متولد شده و در بیستم ماه اوکتبر سال (۱۸۹٤) یعنی روز وفات پدرش (الکساندر) سیم به تخت روسیه جلوس فرموده از چهاردهم ماه نوامبر سال ۱۸۹٤ باشاهزاده خانم (الکساندر فیدرونه) دختر (عرشیدوق لودویك) چهارم (هسین) که مادرش دختر ملکهٔ انگلیس ویکتوریه است تزویج شده مذهب اهالی رسماً (اورتودوقس) من غیر رسم مسلمان، بت پرست و نصارای قاتولیك است. پایتخت اول شهر مسکو در دو ساحل رودخانهٔ (یاوز) و پایتخت دوم یا مقر سلطنت شهر معروف (پطربورغ) است که در دو ساحل رودخانهٔ (نوا) واقع است.



(شکل) ۱۹ امپراطور روس نیکولای دوم

در خاتمهٔ این صحبت میخواهم یکی از کشفیات تالی معجزهٔ اواخر مائه نوردهم را بابیان بسیار ساده درج نمایم تا هرکس بتواند مسئلهٔ علمیهٔ بدین پایه اهمیت و غرابت فوق‌العاده را بخواند وبطور شایسته بفهمد و ملکه نماید. مسئله اینست که(رونتکین) نام عالم آلمانی مادهٔ ضیائی کشف نموده که چشم انسانی مقتدر دیدن اونیست وبواسطهٔ آن روشنائی از توی صندوق مقفل یا از داخلهٔ بدن آدمی که مستور است عکس بر میدارند. بجهت تحقیق این مسئله اول باید

اساس اورا بدانیم لهذا باید مقدمهٔ از خواص ضیاء ذکر بکنیم . معلومست نور سفید آفتاب هرگاه از محلی به محل دیگر حلول نماید یعنی از هوا که محل اولی او بوده به اجساد شفاف یا غیر شفاف بیفتد آنوقت منکسر میشود .
چنانکه در جلد اول اشاره شده هرگاه از ثقبهٔ پنجرهٔ خانهٔ تاریکی نور آفتابرا بدرون بیندازیم بایك خط مستقیم بسطح خانه میافتد . هرگاه در معبر آن خط نور بلور مثلث مخصوص بگذاریم می بینیم خط نور مستقیماً داخل بلور شد و از طرف دیگر منکسراً بیرون آمد وبسطح افتاد همینکه درسطح عوض یك خط مستقیم سفید هفت خط با الوان مختلفه اولی سرخ ، دوم زرد ، سوم نارنجی ، چهارم سبز ، پنجم کبود ، ششم آسمانی هفتم بنفش نمودار گردیدومی بینیم که خطوط آن الوان سبعه نیزدر طول با هم متفاوتاست . طول سرخ اززرد وزرداز نارنجی . نارنجی از سبز ، سبز از کبود کبوداز آسمانی آسمانی از بنفش بیشتر است .
وهمچنین می بینیم که خطوط زرد ، نارنجی ، سبز ، کبود ، آسمانی از هر دو طرف سر حدی دارد . بر خلاف خطوط سرخ ، بنفش که از یکطرفشان خط سرخ و بنفش نمایان است ولی رفته رفته ذرات اشعهٔ لونیهٔ آنهاچنان منتشر شده که از طرف دیگر سر حدی ندارد وچشم انسانی ازدیدن انتهای ذرات اشعهٔ لون سرخ وبنفش قاصر است .
در این صورت ما حق داریم از خود سئوال نمائیم که اگر چشم مامستعد دیدن درات آن اشعه نیست پس وجود آنهارا چه طور میدانیم ؟ زیرا که تا اجساد منور نباشند دیده نمیشوند و بعد ازتنویر نیز آنچه ما می بینیم خود اجساد نیستند بلکه ذرات اشعهٔ استمراری آنها هستند که بعد ازتنویر ازخود بیرون میدهند (عکس) و به چشم ما میرسند ودر مغز ما مرتسم می شوندکه ما اورا رؤیت میگوئیم . پس از این مقدمه برای ما سه نتیجه حاصل می شود یکی اینکه عبور نور از محلی به محلی موجب انکسار اوست .
دوم اینکه ذرات اشعهٔ الوان سبعه دارای استعدادمتباینهٔ سرعت سیرهستند واز اینرو در حالت انکسار بر حسب استعداد تفریق می شوند وخطوط متباینة الطول تشکیل میکنند .

سیم اینکه اجساد غیر منور مطلق مرئی نیستندوبعد از تنویر عکس آنهارا می بینیم نه خود آنهارا .

باز بر گردیم به جواب آن مسئله که اگر ذرات اشعهٔ الوان سرخ وبنفش به چشم ما مرئی نیست . پس ما وجود آنهارا چطور میدانیم ؟ بلی ما وجود آنهارا اینطورمیدانیم که درخلقت بعضی اجزا پیدا نموده ایم که جلب ضؤرا از چشم آدمی چندین بار بیشتر مستعدند.هر جا که ما گمان نمودیم که در آن جا ضوء غیر مرئی هست بواسطهٔ همان اجزا امتحان میکنیم واگر هست پیدا می نمائیم .

مثلاً (کنه کنه) معروف را بقدر کفاف درمیان آب حل میکنیم بعد کاغذ سفید عادی را به آن آب فرو برده وبیرون آورده خشك میکنیم بعد بهما نقرار که در مقدمه ذکر شد از ثقبهٔ بخره نور آفتابرا بدرون خانه میاندازیم ودر معبر او چنانکه گفتیم بلور مبانی میگذاریم فوراً نور سفید بهفت لون تفریق می شود همان کاغذ را که در آب (کنه کنه) تر وخشك نموده بودیم میگذاریم به آنجاکه خط لون سرخ افتاده بعد از اندکی می بینیم در همان مسافت که اول چشم ما ادراك سرخی نمی نمود روی کاغذ سرخ شد آنوقت میدانیم که ذرات ضوئیهٔ لون سرخ اول هم به اینجا میتابید ولی چشم ما مستعد دیدن او نبوده . کاغذ را از آن خط بر میداریم به خط بنفش میگذاریم به کم وزیاد همان نتیجه‌را معلوم میکنیم . پس از این بیان آخری نیز دو نتیجه حاصل نمودیم : یکی اینکه در نورآفتاب چنان ضوئی هست که اجساد را منور میکند ولی چشم ما نمی بیند . دوم اینکه در خلقت اجزائی هست که ضوء غیر مرئیرا جلب نموده به چشم ما نشان میدهد .

اینکه تاکنون نوشته شد به علمای فزیك معلوم بود یعنی در نور آفتاب وجود ضوء غیر مرئیرا همه قایل بودند . همینکه علمای هر ملت خواستند کشف نمایند که ضوء غیر مرئی در نور الکتر نیز هست یا نیست .

در این زمینه سالها مشغول امتحانات عجیبه و غریبه شدند تا اینکه (رونتکین) معروف به کشف این ضوء موفق ومفتخر گردید . قبل از اینکه ضوء غیر مرئی (رونتکین) را شرح نمائیم لازمست که‌خوانندگان محترم را با (المت) و (باتری) مولد قوهٔ الکتیر آشنا نمائیم .



(شکل) کاشف ... پرمرتی (ایکس لوح) با نور مجهول
(کونراد رونتکان پرافسور المانی)

هرگاه ما یکصفحه سرب را که دوگره مربع باشد از یك گوشه مفتولی بقدر دوگره با قلع به چسبانیم ویکپارچه صفحهٔ مس دوگره مربعرا نیز از یك گوشهٔ چنین مفتولی با قلع بچسبانیم بعد از آن استکان بزرگی حاضر نموده صفحهٔ سرب ومس را در میان استکان طوری جابدهیم که بهمدیگر وصل نشوند بعد بعضی ماحبانرا در آب حل نموده استکانرا تادرجهٔ معلوم پرنمائیم. این را یك (المنت) یعنی یك منبع قوهٔ ابتدائیهٔ تحصیل الکتیریکی گویند .

هرگاه یکصد استکان چنین را حاضر نمائیم وآنهارا بقراریکه اهل فن نشان میدهند با مفتول آهنی بهمدیگر وصل بدهیم در ان حالت قوهٔ که ما اورا الکتیر یا قوهٔ کهربائیه یا قوهٔ برقیه میگوئیم موجود است که از آن قوه میتوانیم بجای دیگر خبر بدهیم یاخانه و کوچه وصحراها را بی فتیله ومواد دهنیه وگازیه مثل روز روشن بکنیم یا اینکه بهر جه بخواهیم استعمال نمائیم .

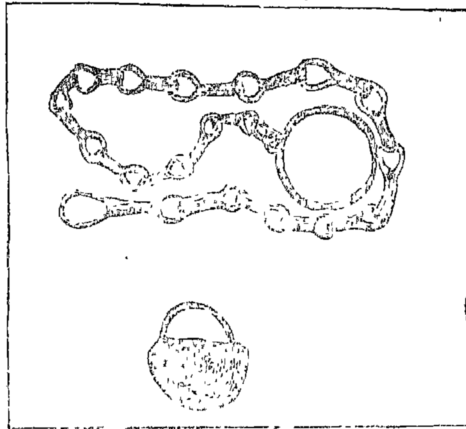
وسایل آوردن این قوه را بعالم فعل اسبابهای متنوعه داریم که هریك ازانها درجایی مصرف می‌شود واین قوه را بمانشان میدهد .
وهمچنین برای تولید الکتیر (المنت)های طرح بطرح درست نموده‌اند دریکی عوض مس زکال در دیکری عوض سرب طلق است یاعوض نمك نشادر محلول یاسنك کبود محلول یانمك انکلیسی محلول است .
منظور شرح آنها نیست فقط می‌خواهیم که خواننده برای خود از این کشف عجیب حسابی بتواند بدهد .
(رونتکین) چنانکه خود می‌نویسد اول تصور نمود که در خانهٔ تاریك میان شیشهٔ را که باسم مخترع اوشیشهٔ «قوروقس» گویند ازهوا تخلیه نموده واز دو سرشیشه مفتول الکتیر را داخل کرده درمیان همان شیشهٔ مخلا چراغ الکتیر روشن نماید بعد از آن شیشه را درمیان جعبهٔ مقوای ضخیم وسیاه جاداده طوری بپوشدکه مطلق روشنی شیشه به‌خانهٔ تاریك نتابد ومرئی نشود ودرمقابل همین چراغ روپوشیده از اجسادیکه جلب ضوء غیر مرئی را مستعد هستند صفحهٔ وضع نماید که اگردر نور الکتیر ضوء غیر مرئی هست به صفحه بتابد ومنور نماید .
این بودکه بعداز اتمام ترتیبات گذشته درهمان خانهٔ تاریك که عمل را امتحان می نموددید صفحهٔ (اگران) که در مقابل جعبهٔ سیاه بفاصلهٔ دوذرع نصب نموده بودروشن گردید . چراغ میان شیشه را خاموش نموده دید روشنائی صفحه نیز زایل شد دوباره درمیان شیشه چراغ برا فروخت دید در صفحه روشنی پیدا گردید . واز تکرر امتحان کشف نمود که درنور الکتیر نیز ذرات ضوئیهٔ غیر مرئی موجود است.
همچنین معلوم نمود ذرات ضوئیهٔ غیر مرئی نور الکتیر باذرات ضوئیهٔ نور آفتاب درخواص متفاوتند . ذرات ضوئیهٔ نور آفتاب هنکام حلول ازجایی بجایی دیگر منکسر می شود ولی ضوء غیر مرئی الکتیر هنکام حلول از جایی بجایی مستقیم می افتد ومنکسر نمی شود . ذرات ضوئیهٔ نور آفتاب را اجساد شفاف میگیرند ومنکسراً بیرون میدهند واجساد غیر شفاف هر چه میگیرند بلع میکنند و بیرون نمیدهند . بر خلاف ذرات ضوئیهٔ نور الکتیر از

اجساد شفاف واز بعض اجساد غیر شفاف بتفاوت سرعت عبور ومرو میکند یا میگذرد .

بعداز آنکه (رونتکین) به انکشاف این حقیقت مهمه موفق گردید خواست که بواسطهٔ این ضوء غیر مرئی به تمدن ومعیشت انسانی فایده بدهد وهمین یکی متم خدمت فایقهٔ او بعالم علم وتمدن گردید . این بود که در وقت امتحان میان جعبهٔ سیاه ومحل نصب صفحهٔ جاذب ضوء تختهٔ ضخیمی حایل نمود دید باز (اگران) یعنی صفحه منور گردید . تخته را برداشت بجای او کتاب مجلد که هزار صفحه داشت گذاشت . دید باز (اگران) روشن شد بعد از آن جعبهٔ مقوارا که روی شیشهٔ چراغ الکتیر را پوشیده بود از تختهٔ بلوط بسیار ضخیم درست نمود . دید باز روشنی بر (اگران) تابید بعداز آن درمیان جعبه و (اگران) از صفحات فلزی حایلی قرارداد . دید بعضی از آنها مانع عبور ضوء غیر مرئی شدندوبعضی نشدند. از اینجا بخیالش رسید که بجای (اگران) دستگاه عکاسی بگذارد (کامیراوبسکور) وبواسطهٔ همین ضوء غیر مرئی ازاجسادیکه عبور ضوء را مانع نیستند . عکس بردارد معلوم است دراینصورت هرگاه مثلا تختهٔ ضخیمی را که مانع ازعبور ضوء نبود ازدوسه جامیخ آهنی بزنیم چون آهن مانع عبورضوء است دراین صورت عکس تخته میافتد وهمان جاها که میخ زده‌ایم چون از عبورضوء مانع بوده درشیشهٔ عکاسی به اندازهٔ قطر وحجم خود تاریك می‌ماند. (رونتکین) صندوقچهٔ تختهٔ را که در دیوارهٔ داخلهٔ اوکلید وزنجیر ساعت وسایر اسباب فلزی آویخته بود مقفل نموده میان جعبه وشیشهٔ عکاسی حایل گذاشت . دید درشیشهٔ عکاسی عکس جوف صندوقچهٔ مقفل افتاد واسباب فلزی که دردیوارهٔ صندوقچه آویخته بود بهمان صورت خود نمایان گردید .

این بود که از این کشفیات مهمهٔ خود به مجلس کنگرهٔ اطبای (برلین) خبرداد و عالم علم را به حیرت آورد وآن ضوء را (ایکس لوچ) یعنی ضوء نامعلوم نامید .

بعداز انتشار این خبر علمای ملل متمدنه درهمه‌جا مشغول امتحان عمل شدند وده روزبیشتر نکشید که درچندین مریضخانهٔ معتبر اروپ بواسطهٔ همین





صورت زنجیر ساعت است که بواسطهٔ ضوء غیر مرئی رنتکن از میان
صندوق بعمل عکس بر داشته شده

ضوء غیر مرئی یا نامعلوم از داخلهٔ بدن مرضای صعب التحقیق عکس برداشتند وعلت مرضرا درهر نقطهٔ داخلهٔ بدن از مغز سر، دل، ریه، کبد، معده، روده‌ها که بود معلوم کرده ومشغول معالجه شدند.

انتها

